

استر با دو که سر و از ایشان در دیش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای شمال غایب قتل آن حضرتین از پای در قتل او در دیش محمد کوکلتاش نظیر و حضرتان خاصان فایده بسیاری از خود میزد نظر حسین را توجیه بدید برنج بگذراند و زره را بر سر کرد ایند چون که کجکان پسندید شاه ناده رسید به کیفیت حال بعضی رسانید مردم شبانه بهم برآند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندید و روی بطرف ولایت ناره آورده تا قصبه رشت خان کیران با یکشده و یکش میرزا نیز بعد از اجتماع انجمن مشقه مقدسه را خالی گذاشت و درایت و دقت بصوب ولایت ناره و با فریاد و از جانب محمد حسین میرزا محکمت خراسان را خالی یافتند از مشرب و تانیته بود و سبزه گلگاه سپاه نظریا به ساخت و طریق عدالت در می داشتند تقبل و عذرت و تحریب شهر و ولایت پذیرا داشت و چون این جناب در درازت سلطه برآه میبوی یافت در پرتو شوخاغان منصور بر کیفیت آن وقایع آفت با بود و ضعف تن و اندک نوازم پیرای بر شهرستان بدن از فایده غیرت حسروان و نهایت محبت پادشاهانه در محله مخوف با نواز قی و فیروزی در آرد امیر نظام الدین علیشیر و امیر سبانه الله شاه محمد ولی بکیت مادر برآه گذشت و در ماه محرم الحرام نه دست و ستاره روی برآه آورده علم غنیمت بکاتب استر در برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد بندق بر لاس و سایر حکام ولایات بکب بجا یون پوسند و تمامی سپاه خراسان در عازمت رکاب مظفر انساب مجتمع گشته و حاکو و شایان کجک استند و غیر حضرت رایت حضرت آیت محمد حسین میرزا رسیده صلاح توقف در کت و دیگر خان کیران بودی فرار گردانید و حضرت خاقان بعد از آنال قطع مراد و از قطع استر با دو از فرزندان بایون را بش اده خراج محبت و احسان بر معارف عالی محکمت بر جان بود ساخت و بتبیه با طاعت و انصاف و انصاف رسوم بدعت و انصاف پرداخته بد تو هم و اسان سر فرزند و درایت نوازی بر او داشت در آن اثنای محمد حسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عظمت حضرت خاقان کرده عازم عازمت بدر بزرگوار گشت و رسولان بخندان آستان سلطنت ایشان در یاد و فی الضمیر حوش غصه داشت بود خاقان منصور از غیبی نهایت متبج دست شده فرستادگان شاه ناده را با صنف لطافت مشهور مسایبی گردانید و محبوب ایشان کمالت نامها ارسال داشت و بلاعات فرزند از جمله انعام شایان فرمود و محمد حسین میرزا بعد از طالع مکاتب ظاهر بکاتب با ی بایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد بندق را با استقبال شاه ناده نرود کرده بر زبان الهام بیان کند ایند که باید در هیچ منزل طریق حرم و انصاف نام می نماند زیرا که محمد حسین میرزا با نهایت نزاکت مباد که ناکمان خود را بکیت میرزا رساند و دست بردی ناید و امیر محمد بندق بعد از طی مسافت بشاه ناده پیشکش گشوده از زبان خاقان منصور سخنان عطف آمیز و کلمات مودت انگیز سرود و عرض داشت شاه نسبت بجناب امارت بخت نوازم اخذ و احترام در می داشته همچنان در ایت غنیمت بصوب اردوی علی برافراشت و در فایده عزور و عظمت سنال میبود و در قرب جوار محمد حسین میرزا اغانی بود به خلاف فرموده پدر بزرگوار طریق حرم رعایت نمیفرمود و محمد حسین میرزا از غیبی و خوف یافته به انصاف ایضا کرد و در یکی از مراحل که اگر سپاه بکیت میرزا بطلب بود چه بر پیشان شده بود و بکنار اردوی برادر رسیده و محمد حسین میرزا سپاه محمد حسین میرزا دیده دانست که مجال توقف محالست با اتفاق امیر محمد بندق و امراء ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی بایون گریخت و تمامی سپان و شتران و خیمه و خرگاه و اسبان و اطفال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کاتب ارتک با یکت و چون خاقان منصور اجتماع فرمود که پنجه بر زمین بجا آوردند که فرزند از جمله با وقوع انعام رسیده فرمان فرمود که امراء عظام و وزراء اصفا احتشام بر ابق میرزا بکیت را از خاصه بایون سرانجام نموده بجال و فرستند و هر یک از ارکان دولت جهتی که از امراء و جوانان شاه ناده سباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب حکم تقدیم رسانیده بجا ماند آنچه محمد حسین میرزا از محمد حسین میرزا گرفته بود بکساعت در اردوی بایون سامان یافت و امراء عظام آن اشیا را نزد شاه ناده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و یکت میرزا در سر بکین سعادت و سبوس خاقان مظفر قرین جایز شده از احوال سابقه اهداء و تمغای فرود با نوح شفقت و عطف و انصاف محبت و در افت مشهور مسایبی گشته با چه قدر و نفوس در آفرود و بفرمان خاقان مظفر لو منصب امارت و یوان امی بشاه ناده ساعه نقل گرفت و فرایین مطاع بهر عالی آن درنی اوج کامکاری صفت زیب و رفیت پذیرفت درین اثنای بطنین سخن کتب و ارشاد با تلف خصای لاریب محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت بدر بزرگوار فایده امت دست داد و وجه عذر جوابی حضرت پادشاهی تصدق بخندان با پیشکش فرزند آن بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پورش پذیر محاذیر آن فرزند را نیز بکین قول نقلی نمود و عن شفقت ابوت در حرکت آمد که کت و دیگر سلطنت بر جا بودی توضیح فرمود و بعد از آمد شد رسایل و تمغیه و اهد و پیمان خاقان عالی مکان محمد دانسان ایلت آن محکمت را نزد شاه ناده فرستاد

و فرمود مراجعت بستمه جاه و جلال بجزم کرده عنان بکران بصوب خراسان انعطاف داد و در آنسار راه قامت ثابت میرزا محمد محمد بن علی خلیف ملا دوز و کوشش  
زیب و زینت بخشید به تجدید ایالت و ولایت طوس و مشهد مقدس و ایورد و نسا و یازد و درون بار برای صوابانین مستحق گردانید و او را شرف ریخت  
از دانی داشت و با وجود وفور سرباز و بارندگی در حقیقت طرفه مبارک تقدیم رسانید **ذکر انتقال معرب حضرت سلطانی از منزل**  
**خانسی بسری جاوادی و نزول آیات حضرت آیات خاقانی در مشرف سر بر اقبال و کاروانی از صلح ضایع ضایع ضایع** از آنجا که  
سنا هم خندان بیست و نهم از این معانی طالع است که جناب جلال سنانی اشرف طبقات انسانی را بشرف و تقدیر سنانی آدم مشرف گردانید و بشرف  
خطاب یا این آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباحات ایشان را با وجع سموات رسانید و پس تواند بود که در قرار و فضای اقدار  
آن فرج کرامی عزیزین بر طبعی اعتبار و سزای پایدار جانی باشد بیت دنیا به زوال جزوین محض است با اقبال قدر تواند که گزشت بلکه سنا  
علاشان در وقت مکان طایفه که خلعت افتخارشان بطراز و فضیلت هم علی کثیر من خلقنا خصیلا مطهره شاه است که پیش از چند سال درین منزل بود جلال  
پاییند و چون نداد یا آیتها انفس الطیبه نشوند بیایه جمال بر باغ لکشی غلبه برین اقبال نماید قدم بخت از زمین زحمت و بنای بیست ناقصی است  
و بدیه بصیرت نظاره عالم ملکوتی است صدق عند هیئت مقدر بیارند طبیعت برین سزای غنادل منته که جامی ذکر برای مسکن نور کشیده است  
بر چند عالم فخر و اند که عرض از ترتیب این ترتیب چیست و مقصود از ترتیب این تقریر و اتمه تا که بر کسیت خانه نشین بکار کسوت سوگودی پوشیده  
کجاست آن مصیبت را با این عبادت در سداک محرز می کشد که در روز و شب سینه چرخهای الاخری تا صدی فرسیر زار دوی اعلی جبار سلطنت برانده رسیدن  
رسانید که موکب کوکب مراتب بر ضیاع همچنان توجیه مشرف بر سلطنت و استقلال است و از آنبر از نسایم این غیر بخت زود غلبه رسانان برین  
امالی و مال سوتختان آن دریا حضرت و نظارت پذیرفته خواص و عوام فرق نام در فرج و اجناسه تمام دست داد و در سه شبانه نام پیشین معرب حضرت  
خاقان ظفر قرین امیر نظام لندن علیشیر بمبئی را جزا صاحب دوا غره اجناس بر هم ستمال متوجه گشته شب چهارشنبه در باط بریان منزل گردید و در  
دیگر از آنجا بر باط باب تشریف برده در آن مقام خبر خوب و حصول موکب هایون اتساع نمود و در اکثر شب از غایت شرف با دراکت شرف ملاقات  
خاقان کا مکار بیدار بود و در وقتی در ایضاً آنقدر محظوظ نظر گوشت و سیاره ابروین سپرد و ایستاده صحبت و سلامت سوار شده بجانب پای  
امیر محمد ولی بکیت که در آن شب محل نفل خاقان حضور بود و توجیه نمود و بعد از غمی اندک مسافتی فرج فرج از آنرا زمان رکاب سعادت شتاب پیش  
رسید پیشین اهل قباض انجناب سزا فراموش گشته و نوازش می یافتند در موضعی که سهولت است کجا بر خفاش محظوظ بدست و اقبال خاقان بود و محضال از  
دور بفرود آمد و غایب معالی سپاه خواج شهاب الدین عبداللہ مشیر راند و معرب حضرت سلطانی آن جاهی عملات فضائی را در آن خوش چهره  
کشید و مراسم پیش تقدیم رسانید و بنویز از سخن فایز گشته بود که تغییر نام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواج به جسد  
از من واقف باش و سفارن آن سخن محض حضرت خاقانی نزدیک رسیده معرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمد پیش رفت بفرمانده پادشاه  
عالمنا محرز کرده و چون با همای انجناب را وقت رفتار مانده بود یک دست بردوش خواج عبداللہ دوستی دیگر رکبت مولانا جلال الدین تمام  
خواند امیر انداخته بطایف لیل خود را در یک جبهه رسانید و پیشین اهل قباض قیام نموده بواسطه استیلا و ضعف بهما بخشست و بر چند مقام  
سعادت مند بزبان تحفه و دلجویی آن امیر صافی ضمیرا مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب توانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی  
شده فرمود که انجناب را در محظوظ خاصه که کوتل بود خواندند و همان شب بشهر رسانند و خواج عبداللہ را بجهت حال آن هر نفسی کمال باز داشته  
چسب غمین بود و باط بریان گشت انگاه علامت سگنده در نفس و بشرف معرب حضرت سلطانی خطا بر شده جمعی که از غم صب و خوف داشتند فرمود  
که ایچا بعضی را قصد جیباید که در آن صورت محنت روی نماید اما مولانا عبداللہ می توانی که دوزیر دم از طبابت میرد در طریق خلاف سلوک نمود گفت  
که بعد از وصول برآه و اجتماع اهل دار علاج شروع جیباید که در ناخطائی واقع شود و خواج شهاب الدین عبداللہ را می توانی با مستحب شمرده و  
حضرت سلطانی را در محظوظ خواندند روی راه آورد رسیده و در آنجا که غمین بجزیم آن امیر عالیجا بود و معرب گشته بعضی خواج عبداللہ رسان  
که شدت مرض بسیار است که اگر در امر قصد ناخیر واقع شود علاج کویا به پیوست و انجناب در ترو واقفانه سر می نزد خاقان مسطور و ساد



شاه زاده و افروز حسین الدین ابوالحسن جبار چون استماع نمود که پدر بزرگوار سلطنت میرزا در عالی مقامش محمد حسن میرزا کمال مخلوفت و حمدیانی تقدیم  
در سلطه و ایلالت و ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و بیوردو و یازد و درون رابع توابع و لواحق بوی مخلوفت کرد و ایند احرام طواف قبله اقبال و کعبه ای  
آمال سبده در همان اوقات که امر علی شیری وقت یافت باز بانی صدخواه و دلی سخون بخلص پادشاه بدار سلطنته برآه شافت و خاقان منصوران در سلطنت  
سلطنت داروغوش شفت کشیده نوع اصطلاح بجای آورد و شاه زاده دوسه ماه در ظل عنایت و پناه مخلوفت و الد ماجد خوش پیش و عشرت شافت  
گذرینده رحمت انصاف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرد و نوجوه فرمود و در ماه بیج اولی شمس و شمس شاه زاده سعادت انعامت و سعادت  
میرزا در قاین مرض سهال کسبی بجا آمدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بر عرض خاقان عالی که رسید بغایت طول شده بلاخبره زبان بجا یون بگفته  
اتاقده و آنالیه بجهون کیشا و بعد از اقامت مراسم عزیت و ولایت قاین که سور خال آن شاه زاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد  
و هنوز براحت مصیبت محمد مصوم میرزا الیتا نه بانه که دست زمانه تم آیین نعل عالی دیگر بر چهره احوال خاقان رسید به حصول کشید شاه زاده عالیان  
میرزا حیدر محمد رانی سه شان و ستان وقت حصول این طبعی در رسید در ی نور افشان افق سلطنته و جهان داری از اوج کمال و می بکنصض بال نهاد و ماه  
تابان سپه خلافت و کامکار می محنت خوف مبتلا گشته در محاق احقران افتاد راجعی ایدل بجهان ثبات ام سبت محال پویه سرور دوست محرومان  
جلال بر که کسب خود که بود جمال پس بود کمال و پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آنقره العین سلطنته عنان شکیبایی از دست او  
لباس سوکوری پوشید و والد عمودیه شمس عیسا پانیده سلطان یکم از دیده خونبار جوی مرغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد داری با وج خلعت  
رنگاری رسانیده نظم زندگان دم به دم خوانبیر کجیت ککو خناب خون آب میر کجیت روست جور دوران ججاجوی کمی بر سینه میرزا گاه برود  
اختر لامر کجین دست در جمل شین شکیبایی و انصهار زود پیش شاه زاده مرحوم را باین شریعت سید المرسلین در مدسه سلطانی اذن کردند و جهت  
ترویج روح مطهرش چند روز در از ماطم طعام و خنات حکام و ذوالجلال و اناکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکند میرزا که برادر  
زاده و داماد خاقان منصور در اختیار آنحضرت افتاد بحمد محمد میرزا نمود و بدستور محمود دوازدهم عزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش شگفت  
کلام و احصام طعام شاد کردید و در خلال این احوال به الباقی میرزا اوله میرزا عثمان بن میرزا سیدی محمد بن میرزا امیر انشاه که شیش از جانب والده  
و جد به سلطین آق قویونق می پوست و مرابیک حاکم بود که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از خدمات سپاه نظرفنانه نواب کامیاب  
شاهی فرار نموده بدار سلطنته برآه رسیده و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را غرور داشته میرزا عجد الباقی را بزمیة التفات مطحور و سپاهی کرد و آن  
و سید عیسا سینه هم شد که سابقا در جباله سلطان و پس میرزا بسیر سپه و بادی در سلطنت از اوج کشید حبت درین عهد سیرای انوسی کمی باقم  
بود کابچی و سی ذکر توجه این حسین میرزا بجانب سلیمان و بیان بعضی دیگر از حوادث که رومی نمود در آن اوان در پیش  
خان و شمانه حاجم حاجی لار که کوفه ان عقد لاش بود و بوخواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یعنی شد و عرض داشتی پای سیر علی فرستاد  
مضمون که اگر بابت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایه وصول بدین حدود اند از فتح سلیمان سهولت بسیر کرد و بنا بر آن خاقان عالیان  
این حسین میرزا با داد و هزار سوار متخیر ولایت نیمروز نافر فرمود و آنحضرت با ولایت شافته و حدود سلیمان را تاخته در اواق را بابت اقامت  
بیهذاست و چون بجز مبع میرزا التون رسید با اتفاق و لدر شد خویش شجاع بیکت روی بطرف مسکرها زاده آورد و در طی مسافت مسارت  
کرده صحاحی که هنوز این حسین میرزا در خواب نما بود و لشکریش متفرق بودند با بچم علم امیر ذالتون بر تو وصول بر نواحی اواق انداخت شاه  
متنبه شده با قریب سیه سوار که در آن زمان در استان سعادت ایشان حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر  
ارغویان بود در برابر این حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست با ستان تیر و کمان و شفت نشان بردند معان آنکمال از یکطرف سپه  
ذالتون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیکت با فوجی غنیز از لشکران قند بار سپه که رسیدند و شاه زاده را شکاری وارد در  
سیان گرفتند و آنحضرت ساعتی بجای قدم نموده در انشاء کرد و فرانش بزم نیزه بروج گشت لاجرم عنان فرای صوبه برآه یافت و امیر ذالتون  
رایت شفت با وج سپه و التون فرار خسته منظر حضور بر زمین و او شافت و در نشسته فریدون حسین میرزا چنگلی بر خیال کرد و ز کرده بهانه سکا زاده و از آنجانب



دوبان  
۳

چون رفت و ما سزای حقش گرفت بعد از حصول مجبوری آنوقت که حسین میرزا را هم استخار بجای آورده و پاره پاره نوع اشفاق و احطاف ظاهر  
 کرد و حسب تقدیر حکمت تدبیر بعد آن ایام که حسین میرزا بر من حسب عیال شده و در گذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقیم لوازم سوگاری و تفریح  
 بر منده سوره ای نوشته تا بم مقام برادر گشت جیت چون آنکه از منسری از منسری هند آسمان برسد بگری ذکر سپردن رخصت سمرقند از حوزة  
 ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر از آنخواه بعضی از امر آرد گاه سلاطین که کوشه یکنسانند از آن کوی  
 ولایت میرزایند بنامند از خلف ظلم کشان بیکت عنوان و ایم حال ایشان بیکت نصحت کی می کنند کی در کار خود حیران بمانند فریادند  
 کسی صفتند نهانی می نمایند قند چنین باشد در اول حال ایشان بود و رفت و خیزد حال ایشان ولی بنده آخر سر فراری چو سلطان جهان  
 خاقان غندی ظهیر الدین محمد پادشاهی که فاندش بوده دین پناهی حدیو کاران پر شور ملاذت و وقت شاه بابر و کثیبت حال غمناک آن  
 پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که سبب آمدن او ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقند باین نهایت مملوک و بی بضاعت شده  
 بودند چنانچه اکثر ایشان بجهت ندمت تخم و تقاوی مسامت نمینمودند لاجرم از همه رعا یا در از آن خطه گشت نشان امر او لشکران پادشاه مانده فرمان  
 چیزی نرسید و جونی که از بر طرف الجا گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی بکنان با تمام انجاسید و اخذ آن جن که در اجسی موجب فرمان و وجب  
 الاذعان حاکم بود و پوسته از غایت سزات نفس قند انگری بر صحنه صبر خور می نمود از آن خصال احوال کارنان موکب خلف آن خبر یافته نهانی قاصد آن  
 سمرقند فرستاده امر او سپاسیان را بسطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مگرو تو زور بر کشاد چون کوچ و متعلقان آنظایفه در فرغانه بود و بواسطه  
 افسان توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمودند شسته افسان را با نامل عدم و ناگنجینه و یکیکت و دو دور و بانده جان آورده از سمرقند بگریختند و  
 خان علی و بیان علی و ابراهیم بیکیکت و سلطان احمد قبل آنان زمره بودند بلکه تا می سولان بود وقت اینجاست فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه بود  
 خصال چون حال بران سوال دید و خواجه قاضی را که مستعد از وزن سن بود بصوبت حسنی روان کرد ایند تا با اتفاق در سلکین آن فتنه کوشش نمایند و کوششکار  
 سمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند چون خواجه قاضی بصد رسید و سبب آمدن را بسمع از وزن سن رسانید با جماع آن مردم فرمان  
 فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بوقت سلطان احمد قبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسطنت نازد کرده قاصد  
 پایش سر بر اعلی فرستادند و بزبان جبارت پیام دادند که چون دارالتسلطه سمرقند بجزیر تنویر پادشاه سعادتمند در آمده لایق جهان نیاید که ولایت  
 اند جان مستقی بدویان جهانگیر میرزا کرد و پادشاه حورده دان این منسب بر وجهه اجابت فرمود اول آنکه در اول لاسلطان محمود خان بچین توقف کرده  
 و بجهت بنیاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد قبل و اکثر طاران در گاه مهر شنباه از سمرقند باند جان کر بکشته بودند اگر التماس معاندان در خجسته اول  
 حیافت مردم دور و نزدیک و ترک و تازیکت محل بر ضعف حال تو اب بار کا سلطنت و استخالی نمینودند و چون قاصد امر او فرغانه حقیقت  
 کرد و جانی که نشینه بود بر زبان آورد تا می مخالفان در حسنی که متفرع جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شوه یعنی و حصیان طغیان نمودند و لشکر باند جان کشیدند  
 اینباری بسرتونون خواجه ممول که بوجیب فرمان پادشاه متوجه اند جان بود ارسال فرمودند آنظایفه باغبیه در میان دو آب ناکاه بسرتونون خواجه  
 رسیده او را در شکر کرده نزد او وزن سن بردند تا گشته شد الفقه چون ظاهر اند جان مضرب پیام خدام جهانگیر میرزا و مناجان شد علی دوست  
 طغانی که بفران حضرت پادشاه کوشه کشای حاکم آن خطه بود با اتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف طقه مصنوعه ساخته درستی جو اهر مردم کاری و ترتیب  
 اسباب حصار داری سعی نمود و خواجه مولانا در آنو لاموانی برده نیز کوشید از قاصد خود در میان لشکران و متعلقان ایشان قیمت فرمود و چون  
 بتمام محاصره گشت استمداد پذیرفت و آتش فتنه از وزن سن و سلطان احمد قبل آب ندامت و پیشانی تسکین گرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده  
 حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر بمل رسایل سمرقند فرستادند و بیامنده و الحاح تمام التماس حضور لوازم حضور کرده فایسته بجزو چار کی حوز را بچام  
 دادند و آن نامو آد قاصد حسن بدن پادشاه ضمن را احاطه نمود و احوال مزاج صاحب گشت و فرج با خطلال انجاسید و مرضی صاحب ابو پشاد  
 بر کشود و سلطان طبعیت در مقام مدامت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی با خطاط آورد و در ایام تعاقب تا بر سپهری افسان  
 مرضی کنس کرد و بری کثرت شدت حالت بیابانه انجاسید که آن نوز دیدند و در مجال تکلم مانده و بر کس پار را در بود به نیت محبت آب بر لب حضرت

دوست

بچکانه ارکان دولت ابد بود سلامت و صدقات فقرا و سزایند و الهیانه میادیم در تربیت اشرف و افتخیر و ترکیب ادویگی کوشید و مصلحت  
 خضر مقدم از وی تضرع و نیاز صحت ذات مجتنبه صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بعد از آنکه صلاح لایزاله صلاح البریه شامل و بعد از آن چندین  
 از دارالشفا و اذاعت فو فیضین تحت کامل ترین مزاج اعنه الی امین پادشاه روی زمین گشت و الم ستم از بیم لطیف آن مظهر لطیف و مکرم دوری غیب  
 شادمانی مغرب بابر که حضرت کثرتی از ابواب ان کیوان در گذشتند در آن ایام کثرت دیگر مکاربیب علی دوست طغانی و خواجگان قاضی منی از جنسیت  
 مخالفان و منسی براسند عا دلوار نظر نشان وصول یافت بابران پادشاه کامران بعد از آنکه صدر روز خطه سمرقند را همین طاعت عالم آرا مکرم ترا فصل  
 نوروز داشت مکرم توجه بصوب اند جان مکرم کرد و در روز شنبه که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام حضرت اعلام بر فراشت و روز  
 نه شنبه صبحه غنچه از حضور پادشاه سعادت مند روزی بهشت برین یافتن بمان ساعت قاصدی از اند جان رسید و بشف عرض رسانید که قبل از  
 هفت روز علی طغانی با مخالفان موافقت نمود و در وانه اند جان بابر روی ایشان کثرت کیفیت احوال برین منوال بود که در آن ایوان که در میان پادشاه  
 جهانیا ن صوبی تام داشت یکی از نوکران او در جن بطریق رسالت بدگاه عالم پناه آمد و بود او را در کان دولت قبل از آنکه صحت یابد او را در  
 مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمین را با و زون حسن رسانید و زون حسن او را از علی دوست طغانی فرستاد تا کیفیت احوال  
 شرح داد بابران ترزل از کان ثبات و قرار او راه یافت و بایل مصالحت کشته بعضی از مخالفان را بدو وانه خاکان طلبید و بعد از آنکه عهد متعاهد  
 عقد و شهر تسلیم نمود چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از شیراز جان شیرین رفت و خبر و سوال سپهر ظفر بیکر پادشاهی بجهت مستی شوق گرفت و چون  
 قاضی را که موسوم بعبده بود و بدو تصور نمود در دو خواجگی حضرت پادشاهی می نمود و در درک تنبیه ساخته و تمامی حلقان و مختلجان آنجناب با  
 عادت و مزاج کرده رایت بیابکی فرستند و حال آنکه خواجگان از جمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجگان ناصر الدین عبید الله بودند و بنا  
 بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال حدیث داشت در معارکت مخوفه کمال جرات خابره میبخت لقصه چون این اجناس را به بخار برض پادشاه بجهت  
 رسید از سازگاری رمانه عذار و شهادت جناب شریعت مشاطول و مسائفت کشته امیر قاسم قوجین را بنا شکند و آن کرد ایند تا از سلطان  
 محمود خان استاد نماید بلکه جان بابران آمد که با سپاهی بکران بصوب اند جان بخت فریاد و چون امیر قاسم بجارست سلطان محمود خان شرف  
 و التماس آنحضرت را معروض داشت خان تمس با شرف اجابت اقران داد و تو بدو دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کورستان از توجه موبک عالم  
 خان و خوف یافته از چند بر اسم استعال استحال نمود و در جنگا از هنکران منزل کند و بیکت قران سعدین واقع شده از جانبین شرا بید اتحاد و محبت تجدید رسید  
 و چون مخالفان با یمنی خوف یافتند و در اخی اجتماع نمودند و در میان سپاه سرور خانی فرستادند و عقل جماعت تائید کشته طالب صلح شدند و خان از جنگا  
 بطرف اسی کوچ کرده و در راه الامام خواجگان بوالکرام و برادر کلانتر سلطان احمد شیل بیکت را بر یکم رسالت نزد او زون حسن ارسال داشت و ایشان بسلو  
 طریق موافقت دعوت کرد و شادانها اظهار خلاص نمودند و خان فریب نیر زبانه آوردند و التماس مراجعت لواء خانی کردند و بابران که سلطان محمود  
 خان بغایت ساده مزاج بود و کلمات روی اند و مخالفان اجمع قبول می داد و در محلی که اگر بیکت منزل دیگر بجانب حنی میرفتن قوج میرشد و می توانست  
 آورد و لاجرم خان موبک علی پادشاهی کوچ و مستحقان ایشان در اند جان بود و در نتیجه اولایت یوس کشته قریب شده نظر محارقت آنحضرت انجمن  
 و علی در پیش بیکت و علی زید قوجین و محمد باقر و جعبه الله بیکت آغاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوجین و دین لاغری و ابراهیم ساز و شیر  
 طغانی و سید قرا و امیر شاه قوجین و سید قاسم اشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست و لید علی دوست طغانی و محمد علی مشیر و خدابردی قوجی منوال و بیکت  
 طغانی و سلطان علی با دو پروردیش و شیخ دین با علی بلال قاسم میر خور و حیدر رکابدار با بیشتر از دوست کس در خلاصت پادشاه بکر کثرت ثبات  
 قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان کجبه بصوب بجهت کشته و درونی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در شش ریح و سخته حضرت پادشاهی  
 قاصدی نزد قوجین کورکان که حاکم او را پند بود فرستاده پیام داد که چون در بجهت که با نیست بغایت منحصص جنایات بجهت آدم موبک علی میرسد  
 و احوال نیست که این زمستان در قریب ساعتی که در راه بود و در میان کورکان می نمود و رایت ظفر بیکر تو و صومل بر ما فرزند احوال و پس از وی چندین  
 ساز و دین لاغری و مشیرم طغانی با قومی از لشکران جناب فرمان توجه یا زیباقی شدند بخالی آنکه بهر وجه که تواند قیام کند بهر آنکه رواند و در آن ایوان



سزای احسنی رسیده و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شروع یافتند و ازین من فرین من و من کشتند و قومی از مستوران شجاعت پیشه و دلیران حرب ایستادند  
 چون یک هفته احسنی ارسال داشت و اجتماعت صحیحی که بحقیقت شام گشت ایشان بود کنگار مدینه رسیده از چگونگی احوال مراد سبزه پادشاه و نوئیان  
 و لشکران عالی جاه آگاه شدند و سرهمیه کشته قومی از ایشان بجای آوردند آن آب بر اسپان برقی مانند نشسته و قومی بسفینه در انداختند آن کنگار  
 در بیابان یعنی دو نوحه ایان پادشاه مظهر لور ایشان را وقت مذاکره کشتی را با لاکشیده از آب بکنند بلکه آن جنود ظفر و در بر اسپان بر بنه بود  
 کشته و فرج مانده و فرج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه بقتال نیزان قتل توانستند کشت  
 خاتیش آنکه قار و فرج بخشی بطریق فریب یکی از اولاد امراد مخول را بدست آوردند کشت و بسبب این حرکت مخولان در سیهال آن در شنبه از پیشه رسیدند  
 اکثر نوکران او از جن بلاء قتل محتمل شدند چنانچه از قریب ششاد فرود لاور زباده از پنج شش نفر کشت نیافت و این خبر با زور و جن رسیده در سعادت  
 از ظاهر غیابان کوچ کرد در روی بصوب اند جان آورد و ناصر بیک که بکلم جهانگیر میرزا اولی آنکس بود چون کیفیت ایگالات را شنود دانست که بنای  
 آنجا کشت از تار مکتوبت بی بنیاد تراست و اساس شوکت پادشاه سلیمان جغت از تند سکنند استوار تر لاجرم شاعر عبودیت آنحضرت خلا بر کشته  
 طغیان جان در صحنه ساخت و قاصدی چند اعلام آنحال بیدگاه عالم پناه فرستاد و این خبر مخالفان رسیده او از جن بطرف احسنی در حرکت آمد  
 سلطان احمد قنبل بصوب اوس که او لگا و او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول الی ناصر بیک بیاید سر بر پادشاه  
 پادشاه عالیجاه حسامی که همیشه بهینا علم یعنی خورشید انجم حشم از منی شرفی متوجه دیار غربی گردید از غیابان غیابان بکربان بجانب اند جان اصطفای داده  
 پیشین بعقبه رسیده ناصر بیک و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلو از هم استقبال استحال نموده و از مراسم نیار و نثار دقیقه فارغی گشتند  
 و با صنف الطاف و اصطفای اختصاصی قیام فرقی افکار و مباحثات با جمیع مساوات افزائش در الملک و ولایت فرغانه که در آن اوقات تصرف  
 پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت فرار گرفت و این فرج بسین دردی بقصد شاد و شاد از بخت نام آستین  
 صفت قیام بر زینت اما سلطان احمد قنبل که بهینان میرزا جهانگیر عازم اوس کشته بودند چون جان حدود رسید مردم قتل را باغ بجوم نمود و ایشان را  
 عقیده کذا شتند لاجرم غایب و خاسر رجعت کرد و چهار روز کند در اند و او از جن خود را در عقده احسنی مضمون کر و آینه پادشاه مظهر  
 لشکر با کاشیده و او از جن از محارمت با حشر و دشمن سکن عاجز شده بود بیله امر از بخت آن طلبیده تا اس او شرف اجابت یافته با مخرج عقده  
 بجای رفت شافت و پادشاه عالیجاه چند روز در احسنی توقف نمود و مقامات آن قبضه و کاسان را بسزای تمام اقران داده امراد مخول را شمول تمام  
 و احسان حضرت انصاف اندرانی داشت آنکه تا هم مجب را بدار و کلی احسنی نصب کرد و قیام ظفر بهینان حضرت از پی روان هم حضرت بصوب  
 اند جان بر افراشت و او از جن حضرت یافت با کوچ و مستعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این جهت که بیت  
 زبیده ولت کریمان باش چون تیر و من در کوی صاحب و نشان کبر علمتوده از وی جدا گشته و بموجب عالی پادشاهی پوینند بعد از آن  
 از امراد و کلبیان بجز پادشاه جهانیان رسانیده که مردمی که درین قریهت خواججه مولانا فاضلی را قیام بیداد کند آینه اند و احوال و جهات مخصوص  
 پادشاه را عرض نموده تاریخ کرد آینه اند چون جماعت حرام نکند و ایشان تا فایت هر کس آینه اند سر رشته و قاصداً عمل خذر کینه اند بنگام  
 مجال بی عدم مروت ددها مکرینا و بگر خفته اند از ایشان چشم اخلاص و آشنی بنویسند اولاد اباباست و در زمین دل ایشان بکشم اخلاص کشتن  
 سندی شیره اصحاب آداب قیت زبده حشم همی و دشمن بود خاک در دیده انباشتن اکنون که پادشاه رعایت حمد و سپاس نموده حضرت  
 نغز آینه که این بلا نیده را قتل و عذارت نایند مناسب است که فرغانه واجب الاذعان نغز آینه که بر کس از جهات خود در تصرف بر که هر چه بدایت  
 در پیچید بکشم چنانکه در کیفیت قصیه و قوف یافتند کثرت و بکیر ساکت طریق خوابت کشته از منزل باطل بطرف او زکند شافتند و قاصدی زبده قنبل  
 فرستاد او را از بی و همیان خود حیرت دادند پادشاه عادت است تا بعد از تلف آنجنگ میرزا با استقواب اعظم امر امیر قاسم و قیام با قومی از پادشاه  
 از بدین شرف ایشان امر و فرود و قتل از آنکه امیر قاسم بخولان رسد سلطان بسوزن بر بنان پوست دروز و دیگر و لشکر کند آب بکیر کور سیده نایره و ب  
 و ضرب الهاب یافت و بتقدیر قریهت سلطان احمد قنبل غلبه کرد و امیر قاسم قویم در علی دوست طغانی و ابراهیم سار و و میس لاری و سدی قریهت چنانچه



و چنانچه نغز و بکر از آن گنجیان و امر از آن معرکه بطایف لیل سرون آمدند و سایر امر اسیر سر بچه تقدیر شدند و علی در پیش بیکت و میرم لاغوی و امیر توفه و طغای  
بیکت و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه فوجین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان هم بمنزل بوقوع این امر مستهز و مغرور شده در خدمت  
جما گیزه زبیر انواج اند جان رفت و در انکی که مشتمل است بر پیشه عیش و آزار بختا تهتر یک فرنج مسافت پیش منیت فرود آمد و یکد و بار صفت بکار آراسته  
و در دامن عیش آغاز عیش کرده بخیال جدال جوان نمود و در لیران اند جان بقتل قطع شد جان دشمنان از کوه با غنا و هفتاد پیرون شهر غضبنا و هموار  
و لشکر بکاید نگذاشته که نزدیکت بدار الملکات بلاد فرغانه آیند و بمنزل قریب یکاه در آن نواج بوده اند مرا اگر توفه و میرم لاغوی را از منیت حیات  
بری ساخته بود تو بجهت اوش بر فراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساره و والی بود آن شخص از اسب جزو توفه طغایان در انکی  
قصه می و ایتم نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت و شکاه در بر بزم محرم الحرام ششمین ستاره از اند جان سفر کرده چهار پنج حافظ  
بیکت انفرقه دم گرم غیرت افزای گشتان ارم گشت و یکد و روز انکا توفیق افتاده قول و برانغا و جو انغا جزو حضرت شایسته و بشبه کارزار  
انکی کام یافته اعلام طغای اعلام بصوب اوش منیت فرمود و بعد از قطع منبری انچه بکوش سعادت پوش رسید که مخالفان کفر که ش از ظاهر پوش منیت  
نموده آبنکت باط سر منیکت کرده اند پادشاه و افر پوش با باوران جوش پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست همانکجا عیش و شامان  
داد و در انکار راه بوضع چوبست که اسباب عینان عازم اند جان گشته اند راپات حضرت نشان بواجی اور کند شافته هر یکت حضور بر سر در  
حدود دیدند فار تیدنه انگاه پادشاه نامجور و بجانب قصه ماهه آورد و انحصار است بنایت مناسبت و استواری مشهور و بکمال سعادت و محلی  
براینده و افواه ندکور طایر و بزم تیز پرواز از غر ج بر بر جوش عافیه کند خیال تیز خیال از وصول کنیکر صلیب قاصد مرغان بواجی فضائین شایسته طایر مجوز  
و ما بسیار خندق محبتش باک و زمین و مساز نظم حصاری در بلند کاشک خاکت بی مثل و در خطه خاک زبان کنگرش بجز از انجم و زوق قاصد  
گند و هم مردم و در آن ایام بر او خود سلطان احمد قتل که موسوم بود بخلیل با قرب دوست و چاه فرزند مردان بی عدیل در انقله اقامت  
داشت و اسباب حصار داری انچه ضرورت فرجام آورده انصه چون ظاهر مقله ما و مضرب جنام سها چنگ گشت حصار بیان نه بالای برج و بنا  
افزاند انحق تیر و شکند کرده و در لیران لشکر طغای سر بر سر کشیده روی بخدمت خاکر و باور دزد از انجا نبغیر تیر چون دعا و تاجاب بجا عالم با لار نمود  
و از طرف نکت حرکت آبنکت بیان کار مخالفان پادشاه فیروز بخت روی بنشین آورد و معنی القاره و القاره معنی بیان فرمود علی بلال بوسی دیگر  
از بلال جان نیم نکت پایال حریف اجل گشته و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه بر دست تقدیر کرده از سر جان در گذشتند و از صباح  
که خورشید توفه تخر حصار فیروزه کار کردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پرده اندق خام حال انگر که رامشاید نمودند نایره بحار کجا و صر  
التهاب داشته و روز دیگر جنین و متابعان بیدیه بصیرت آنا مغرور انکساره بر جنات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه و دست بجان  
برگشتن ایشان رقم فرموده از سر بختن خون محسوران در گذشت تا جنیل را با قرب بشتا و نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام کوب  
ظفر بیکر که مخالفان معتقد داشتند بنده کرده بموجب جمعی از ستمدان با ند جان فرستاد تا با حیات نگاه دادند انگاه انچه توفیه که قریه است انقری اوش  
مضرب جنام حصار پر جوش گشت و سلطان احمد قتل که بصوب اند جان رفته بود قصد نمود که بشی بطریق در دوان زرد بان فصلی شهر بناده کند  
سید بدان طبله در آید و اند جان بیان از اندیشه خایان و خوف یافته سپای جانعت پیش آمدند و قتل قرین یاس و حرمان از اند جان باز گشته منسل است  
خانرا که انرا اضی قری رباط سر منیکت مسکرا ساخت و آب خان در بیکت فرنجی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در  
برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جوان در میدان نکرد و اگر آنکه کاهی سپاهیان که طلب مکه و کاه مکه میکردند بهم نایر بخوردند و دست به حال  
اسباب قتال بر نود و روزی سیدی بیکت طغای در مثل این حرکت بدست مردم قتل گرفتار شد و خیز از کسی را از مستغنیان اسپه رسید و در ان حال  
امیر سلطان احمد فر اول که پدر قی بیکت و بعد از او اشته میرزا با نیتق را بر اوران و کوچ و مصلحان از قرانکین متوجه اوردی خضر فرین گشته بود بفر  
باط بوسی استعدا و یافت و مقادیر انحال امیر قنبر علی نیز که جنبه عرض باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو سپه  
شجاعت نپاه قومی شده صبا می که خورشید خاوری بصدقه عرض مواکب کواکب آبنکت فضای سپهر بلور فری کرد هم ظفر شیم آن آفتاب آسمان هر دو



و خواه میاید ساخت و پس لاف می و بعضی از امرای ... کردند که روز بیک است ... است صبح رایت اضلاع برافزاید و در استقبال سال ...  
 احد کمال سی و اینها م ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن ... که خواه در صبح جلال داد او همان شب قبل بصوب قلعه ارجینان که بخت و زور ...  
 پادشاه شجاعت سیر اورا تعاقب فرموده در یکت فرخی ارجینان منزل غمگینان را محسوس کرد و در شب چهل روز آن منزل محل نصب کرد ...  
 پادشاهی بود و قبل در ارجینان شایسته فرموده ابواب سلطنت بر روی روز کار خود گشود و در آن شایسته یوسف که مقدم مردم ...  
 بود و بواسطه خویش چشم و کثرت ... مردم از مرتبه کلا سترتی ختم پای بر سر بر سروری نهاده و اعیان امارت و سروری داشت فاصدی ...  
 قبل فرستاده اورا بسوگ طریق موافقت و حرکت بجانب ارجینان فرمود داد و پادشاه باین و داد برین مراسله اطلاق یافته متوجه منزل ...  
 یوسف گشت تا اورا از داد قبل مانع آید و از یکت فرخی ارجینان شب در میان بیستادان رفته خاطر انور توجه تخییر انحصار شده اما قبل از آنکه آن ...  
 متمم سالان بیده سلطان احمد قبل در خدمت میرزا جهانگیران فرموده و پادشاه بتربیب اسباب قتل گیری فرمان داد در آن شایسته دوست ...  
 و قنبر علی سلاح که کج قبلا ایشان از خاک آب مذوق و تفان تغییر یافته بخلاف رضا پادشاه منظر لو افاضان بقلعه فرستاده سخن مصالحه ...  
 میان انداختند و میرزا جهانگیر و قبل از ایشان همچون کشته بتربیب معذات آن مهم پر داغند چون پر فوشور پادشاه بگوید منصور بر تپه آن ...  
 آن دو امیر افتاد باطنانکا چینه و ده بجهت ظاهر تمسک ایشان شرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی انقدر اعتبار یافته یافته ...  
 بودند که در آن زمان پادشاه در قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و خواست صلح برین پنج منو که شد که از آب خنجره جنسی مستحق بجا گیرند ...  
 باشد و ولایات از جان بواجب و صفات مخصوص دیوان پادشاه بجهت صفات کرد و قبل و اتباع او بر گاه کوچای خود را از آنکه کند ...  
 برند آن ولایت را نیز تصرف و او را بیکجا میاید که اندک بعد از فرار همتا فرغانه و اسماکت خویش و بیکانه بر دو برادر موافقت یکدیگر ...  
 میرزا کشند و بر گاه آن بده فرودین سده استخوان پادشاه کشور گیرانجا بر سریر خلافت معیشتند قاسم ولایات فرغانه را بر میرزا جهانگیر ...  
 دارد آنجا میرزا جهانگیر و قبل از آنکه پسران شایسته عازمت پادشاه بلند محل دریافتند و با صنف الطاف و انواع اعطاف معهود و مسایب کشته ...  
 توجه بجهت جنسی خنجره پادشاه مانند جوهری که در برج قالب دریا بد جان خرامیده خلیل برادر قبل و سایر کرشاران در از قید بجات و او ...  
 وضع فخره پادشاه زده جهانگیر میرزا را در عین بیگانه و متحد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاه بی باک ...  
 داشت جاها نهایت نمود و شرف رحمت اندکی نمود و بعد از آن علی دوست و خویش چشم و کثرت نو کرد خدمت معزور شده علم حکومت و جبر ...  
 مرتضی کرد و اینده عظمت و با و بیروت او از حد و حد کشته همتا سرکار پادشاهی را بی و قوت فوایب تحصیل نمایند بلکه مقرب حضرت را بخلاف ...  
 رضا پادشاه بتوجه او اصناف اجازت داد که هر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سار و دو بیس لاف می را بجهت می مواخذ و مصادره نموده ...  
 حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نمانند و این معانی بر صمیمه بود با بی سانی جانانی بجا نیت کران آید اما چون زمان مقتضای ...  
 دوست بودند روزی صبر و یکسانی فرمود و نظم بی صبر کشد و کار کم جوی بر کار صبر بکشاید معصود که ریح خفت از غل رخسار صبر بکشاید ...  
 و کر خفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا او توجه سلطان حسین و بسوی سمرقند و بخارا در آن او ان که پادشاه ...  
 بسبب لغت او زون حسن و سلطان احمد قبل دست خنجره بجز خود بجز خود فرستاده بود اما بکشای بصوب اندکجا فرستاد سلطان علی میرزا که در بخارا ...  
 چنین روزی بکشید محمد باقر ترخان با ولایت آن خطه تقصیر کرد ایند و توجه سمرقند کرد و چون بداد الملک آباد اجداد سید زام حوام بگر سلطنت سار در قندهار ...  
 ترخان در آنجا بجهت کلام سخن نام جانی حسیه فال فرزند علی بن الانسان بطینی ان را بکشتی در غایت استقلال عظمت بر سر حکومت قرار گرفت محمد باقر ...  
 از آن اجابت بخارا و مضافا بیکه نیاور بکین بدیوان سلطان میرزا امینداد و محمد مزید ترخان بر سمرقند قاسم امور علی و مالی و جزئی و علی از پیش خود گرفت دست ...  
 بکجا از تصرف و بیعت سرکار سلطان کوتاه کرد ایند بجز حاصل شهر بخارا بانه خبر خود بر میرزا سلطان تعیین نموده اهل اکثر ولایات و نواحی سمرقند را بلا و قربانان ...  
 مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از بکجا ان اتفاق نموده قصد میرزا ترخان کرد و خطاب امارت قاسم برین سخن اطلاق یافته سلطان ...  
 حسین سخن در برادر خود او زون حسن بر چیده و ترخان حسین بیکر که قبیح دنی بودند از شهر بیرون رفت و بخارا ان سلطان محمود خان محمد حسین

دو غلات و احمد سبک را با بسیاری از مولان بگوشت مرزا سلطان و بیس که بجان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان که  
 توجرتان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار خلاص و دلخواهی ارسال نموده عرض داشت  
 کرد که من سب چنان بنیاید که سبعت هر چه تا سترایت فخر بکری ساید نهایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است حصول شود  
 و خان میرزا در طی مسافت سعادت فرموده چون بنوی ساد و اور سید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجایی آید و تحقیق امانت فرمایند سرافراز گردید امر  
 معول خواجه میاید بجالش پذیرا خند بلکه مواخذه و مصادره او را با خود مختار ساختند و منی کعبیت این اندیشه را بکوشش بوش امیر محمد مزید رسانیدند  
 انتخاب بسیار مزه سمرقند و متابعان از خان میرزا جداست بنابراین مولان از مقام تخریب فرزند که شته بیاز بلاق رفته و جنبه اقامت نصب که  
 نامه سیاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند عصبه ایشان بجا کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مولان از مشاهده آن حالت که در خزانه خیال  
 نگذمایند بودند سراسیمه شده بر طایفه بگری گریختند ذکر رفتن محمد مزید ترخان بجلازمست حضرت پادشاهی و بیای  
 بعضی دیگر از واد است احوال آن مظهر الطاف الهی چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از طاعت خان  
 میرزا ابواب مراد بروی کشید و معول عبدالقویاب را که سابقا در سلکت خدام سده سده مقام پادشاهی نظام دهشت بیایه سر بر سلطنت  
 صحیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر خیر فلکسای سایه وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اجبال که خدمت بر میان جان بسته  
 در قیام سمرقند سعی بنمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان بجان در کوشش بوش کشیده بقیته تا م زندگانی در ظلال اعلام خضرآل می آسایم و معول علی  
 بعد از تحویل امان نواب کامیاب سرافراز شده کعبیت اخلاص و دلخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانیدند بنابراین پادشاه عالیجناب غم  
 توجرتان سمرقند جرم کرده معول عبدالقویاب را نزد جهانگیر میرزا جانی فرستاد تا آنحضرت بر صمیم حریص مطلع گردانیده بر سلوک عربی موافقت  
 رقیب نماید و موکب کوکب مرابت پادشاهی محفوظ با نوار عنایات نامتاهی الهی در ماه ذی القعدة شمس و قمر در روی سمرقند اور و چون  
 حوالی مرغنیان مضرب جنام عساکر حضرت نشان گشت قبح بکت بار آوردن بار دوی که میان پوی رسیده بقرس باط بوش سرافراز گردید و مولانا  
 حکسای از مرغنیان با شیره رفته فریجین محل منزل سپاه صفت سکن شد و در آن منزل تا سم بکت فرجهین و علی دوست و سید قائم با طایفه دیگر  
 اعظم بر کاه عالم نپا رسیده پادشاه عالیجاه از آنجا راه دشت خندان علی مسافت کرده و از بل جویان گذشت در راه آنچه قهه بارگاه بهر اشتهار  
 در آن منزل انجیر شوی یافت که محمد خان شیانی بنیایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواح قهه دیوسی گشت داده و روی بصوب بخارا نموده و پادشاه  
 عالیجناب را نوار ایقده بگزار رفته دروغه آنوضع قهه تسلیم نمود و امیر قزلباشی حکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل که  
 دوران مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرا سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بفرید لطف و کرمست سرافراز گردیدند و پادشاه دوست  
 نواز در باب فتح سمرقند با آنحضرت سعادت فرموده ایشان سعروض گردانیدند که نام اختیار آن بلده محفوظ و قضاقت در جناب لایت شاعر  
 صلب الدین بجای است و آنجناب حوزد از جوار احباب نواب کامیاب بشمارد اگر قاصدی جهت تسلیت این مهم بگذشت آن آستان بدایت ایشان بود  
 لیکن که صورت مطلوب در آید معصوم و چهره کشاید بنابراین پادشاه کاران چند نوبت قاصدان بخدمت آن جناب فرستاد و خواهی فرستاد و هر  
 کرت آنحضرت میان خوف و رجاء جواب داد و علم حضرت شیم از یورت خان بخدمت نمود و در موضع در غم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل  
 محراب در کاه خلعت تقدار خواجه محمد علی گناب در جهان هم نزد جناب بدایت مشارفت و پیغام آورد که مناسب آنکه با آنچه بدایت حضرت آیت بزرگوار  
 شریب و معول اندازد تا این محب در قیام الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب است بکنایت معروض سازد و پادشاه خلک احتشام نزدیکت قوت  
 ستاد و رخ توجرتان سمرقند گشته در آنجناب سلطان محمود دوله ای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کعبیت این موافقت بعرض نواب میرزا سلطان  
 رسانید با جرم صورتیکه در آینه صمیمی بگریخته بود چهره کشود و در ظلال این احوال بر ایم سار و بعضی دیگر از امرا را با خود که شامت علی دوست بر طرف  
 رفته بودند بلیک و در دو مانند سعادت و اجبال موکب خضرآل سپتند و محفوظ عین نهایت شده که عداوت علی دوست بر میان جان بستند و  
 علی دوست از آنجناب هم رسان شده از نواب آستان خلافت ایشان رحمت طلبید و معول و معقول یافته با دل خود محمد دوست بگذشت

علی شایان



سلطان امر قبل شافت و میان ایشان قواعد دوی سمت بمیند پذیرفته اند آن چه در پسر شرافت سر بر زود و بعد از یک سال علی دوست بجز از احوال مستقیم  
 گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست بعضی از سلاطین از بکت با هم کرده اند که رعایتی یافت و عاقبت از آنکس بفرستند  
 و خود را بکوه پاره اند جان رسانیده. آنگاه اشغال ایران فتنه و فساد نمود و جمعی از او بکجان آورد گرفته که در آن فتنه چون پادشاه مظفر نو علی دوست  
 محمد دوست را که حقیقت برود کس بود در حضرت و او خودی بر کس از خودی برای سبب حکم متوجه بجا گذاشت تا اجزاء آن را معلوم نماید و چون  
 بزودی با بکت گشته خبر آورد که محمد خان از تخریب بجا از احوال خارج گردانیده و متوجه سمرقند گردید بهر آن توقف در آن مکان مصلحت ننمود و با بچه قوتی خود شد  
 بکانتش حرکت فرمودند اگر کج و مطلقان جمعی از امرای سمرقند که تجدید فاشیه عبودیت پادشاه صفائی طوینت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند  
 تا که خبر رسید که سلطان علی میرزا ابده محمود سمرقند از محمد خان شیبانی اندازی داشت و بکانت آسان غالی ساخته بود که با او بسایه است پندار کونین  
 متعجبی که گشت شمر از حوال محمد خان شیبانی در غیر پان آباد کجا خانه گشته که از بهر تهاجد پادشاه کامکار زبان کشاید و الا عاتق و التوفیق من الله و هو العاکف  
 لمن استخفا کفار و در ذکر محمد علی از مسبا و می احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند تخریب شخیر آن  
 بابی شیبانی جهان شانی عادیان ضایل نفسانی و ناظمان مناسم سخندان از تو از اجزاء و تو افرا تا چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی در ابد باغ  
 سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خواجین اوس جوی خان بود فورجا به شمش و فرید شوکت و عظمت اعتبار تمام داشت و مادام الحیواته در کمال دولت  
 و اقبال است سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مشهور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را همین ایداد آنخان عالی شان منسج  
 سمرقند دست داد و در محلی که خانان حضور ابوالغازی سلطان حسین سعید از وی سید ادموند و فاش آنخان افتاد و مادام محمد خان شیبانی آن قوتی حکیم  
 بود و قوتش در شهر شمس و عینین و ثمانه روی بود و بنور آن و له احمد درین طفولیت بود که پدرش بدایع سلطان فوت شد و بر بسته خاک نمود  
 جدش ابوالخیر خان جهت بر ترش گشته منصب آبا کی او به بیابان غور با می شمش که آنکه بدایع سلطان نیز بود و موصوف گردانید چون ابوالخیر خان با اجل نمود  
 بعالم آخرت رسانید و این بکت که در سلطنت اعظم امراء از بکت ششم بود و محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را بقصد فرمود و در  
 دو شاه زاده را بعد از غلبه سیاق خان بر شیخ خدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعظم امراء سلاطین دشت بزرگ شوکت اعتبار داشت بر دو قاسم سلطان  
 ایشان را به بتور بکت که امیر الامراش بود سپرد و مقارن آنحال ایاق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تخریب ولایات قاسم سلطان گشته و قاسم  
 سلطان را چون با آن جنود مأموده قوت محاربت بود در قلعه حاجی ترخان گنجه نمود ایاق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون کهنین اکثرین در میان  
 گرفته و محمد خان و برادرش محمود سلطان همچنان فرآین بکت و چهل هزار غلامان قیدی پیشی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر شغال شمش  
 و نیزه و نیزه پر داخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهان گیری و کشور ستانی داشت بعد از واقعه مذکور طایفه از امراء لشکران از بکت  
 با خود متفق گردانید و در هر چند روز فرآهم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت گشته تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایردگی خان بن علی بکت خان  
 شکستی فاش یافته بجا شافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را عظیم نموده بخت لایقه و بترکات رایحه پیشکش کرد و خود  
 داشتی سمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنید و در جواب آنضر بنیشتانی نوشته ملاقات خان  
 اخبار اشقیان فرمود و حسن و جمعی اوی ملاقات کرد و مراسم صیافت و همان نواری بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فرود آمدند و بخت  
 که در اینده خوبت دیگر میل بجا نمود و محبوب عبد العلی ترخان به آنخط معاودت فرمود و در زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنجا متوجه  
 وطن بلوف گشت و چون بخون طوق خانی پر تو وصول بر جده و معمار قوق انداخته سعی بیکت که بر سایر قاطعان آنکسار برشته تقدم داشت  
 عاشیه طاعت بردوش گرفته با کعبه طعه و فوجی از باب آن بقتله بخدمت شافت و بترکات لایقه پیشکش کرده و در سلطنت اصحاب  
 اختصاص نظام یافت و شیبانی خان انداز قوق بنساق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که  
 بزرگترین امراء دشت بخاق بود آمده عرض داشت که اگر لو ا کشور کشد خانی سایه وصول برین و بار اندازد بند و در مقام خدمت کاردی شیبانی  
 آنحضرت را بر سر خانی شیبانی و کمالی خلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد است ظاهر میگردد آنم لاجرم شیبانی خان تصمیم غریبیت

بکانت

نموده بصوب محققه روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلو از دم استقبال استقبال فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم و قیقه حمل و ناهار می نگذاشت و مختاران  
 آنجا فرمانفرمای دشت خجاق برندق خان بالگره را و آن متوجه دشت شیبانی خان گشت و بین الجابین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و غیره روی  
 بر صورتی بچایست محمد خان یافت و برندق خان بصوب منازل خود شافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب و فایده که کرده بودند و  
 میرزا با برده رضا امراء موافقت از قبول خانی محمد شیبانی سر باز زده آنجناب ببنام مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوران سلطان  
 محمود خان بن جانی بیگت خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کت آن شیبانی خان مغلوب شد چنان بصوب قسطنطنیه انعطاف داد و از آنست  
 بر راه خوارزم متوجه بازگشت و پس از وصول بجای خوارزم امیر ناصر الدین حیدر خان فیروز شاه که از قبل خاقان منصور و الی اقلانیت بود و ساور  
 و شکیب مرتب داشته در طریق مذکور سیلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بقرابنچ کول و از قرابنچ کول بخارا شافته امیر عبدالعلی خان سپه  
 نوبت اول شریک اخص و مراد اخص خاص بجای آورده و آنجناب را بحکوب خویش مبرقند برود و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را بموجب از دیار  
 اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روز کارش مفتوح گردانید و عزیمت تخریب و استمان کرده همچنان آن خان کسی استان متوجه  
 ناکت کردید بعد از وصول بجای شاهرخ شیبانی خان که بر اول سپاه مبرقند بود از میرزا سلطان احمد توبتم شد بصوب ناکت گریخت و با سلطان  
 محمود خان طاعت نمود و در دامن دولت او و نیکت لاجرم سلطان احمد میرزا و پیران شده چنان بکیران بصوب مبرقند یافت و شیبانی خان  
 اندک زمانی در ناکت بود از آنجا بقلعه ارتقوی شافت و قلاع آنقدر در استحکام داده ببنام رفت بعد از آن یکدو نوبت برندق خان  
 زمره از سرداران ببنام و بعضی دیگر از قلاع و بعضی ترکستان کشیده تا سده استصال بنال اقبال شیبانی خان گشت تا چون مقدر چنان بود که شیبانی  
 خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان کرد و مطلوب برندق خان بکھول ز پوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد  
 چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبدالعلی فیروز شاه بدرگاه خاقان عالیجا رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته چون شیبانی خان  
 بخوارزم آمد رسید روزی چند لوازم محاصره تقدیم رسانید و خبر قرب وصول امیر عبدالعلی و امیر محمد دی بیگت و امیر سید که بمرغان خاقان منصور  
 متوجه کت خوارزم میان بودند شوق از آنجا کوچ کرده بظلمت حصار بولدم رفت و با ابالی قطع صلح نموده اندک پیشگی اند فرود متوجه شهر و ریزند  
 و در خواجی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثابت قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست و از آنجا  
 رفت و از اوراق ماه امیر را پیش گرفت و بعضی از خود و اولانیت مانده بصوب قندهار ساکت که در تصرف طارانش بود رایت متوجه فرار  
 بعد از آن سده خاقان محمود خان از اردابصر شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفس چنان بصوب ناکت رفت و مقارن آنحال مردم صبر  
 بهو از شیبانی خان غل محمد ترخان و لده محمد مزید ترخان را که داروغه ایشان بود خود خوانده کلبه شهر و حقه زود محمود سلطان فرستاده و آنجناب  
 بحصار میران و راه مردم تمامی بلاد ترکستان دل برتابست آن دو برادر و نسا و ندانند در آن ولا برندق خان با خواجی امیر محمد مزید ترخان  
 کشید و ساکنان صبران نند بصیران چنان بکتابی از دست داده و بیگت ناکه جمعی کثیر از کھانتران ایشان بجوم نمود محمود سلطان را و کثیر گریخت  
 و حقه را برندق خان داده محمود سلطان را قاجم سلطان که سبترترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانید و بموجب  
 از مردم ستم بصوب حصار سوزان ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را با و کوز تا قی رسانید و حقه اعلام آنحال  
 برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و بارها در ملاقات کرده اوین همچنان یکدو بار از شافته و بعد از آن او ان برندق خان و محمد مزید  
 ترخان با برادر خرامیده شیبانی خان در حصار آنرا محصل شد و چند شانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بود  
 نرود و اما چون حصار فیروزه کار آسان در گذشت عاقبت بجهت کوچکی که از جانب سلطان محمود خان با برادر رسید برندق خان صلح رهنی کرد  
 و از خطا برتر کوچ کرده روی به بار خود آورد و بیتر خود مردم و شهر را به خود باشم و بعد از آنکه کلز را ولایت از آنرا خاندان سپاه برندق  
 خان سپارنده شد شیبانی خان بجانب می که متوجه محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید بکوب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان  
 گرفتار گشت و او را با برادر برده موسی گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال و خوف یافته باز در شافت و امیر محمد مزید از شیبانی خان

شهبانی خان سنده خنده استادی از میرزا سلطان میرزا قزوینی و ذکر توجیه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و صومخ  
شدن آن در بلده بسیار شکایت از او بجانده و تعالی در سنه هجری دستار که در جانی مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا او پریشانی احوال سمرقند  
و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید و در تخریب بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی از بطلان هر دو سپاهی میرزا ششم و قرقمان بکران به بجانب سمرقند  
سلطان علی میرزا چون طاقت هموار داشت در شهر محض شده بخت بر استحکام بیج و باره کاشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قشبه خیمه و خوراک  
بلند ساخته قریب ده روز گشت و نزدیک آنجا بهی کثیر از دلیران نزدیکت بدو از ده بخارا و ده در کیمین گای خرید و جوتی از اصحاب بسالت را پیشتر  
فرستاده از سمرقند طایفه از ابل بخت و پاس از سپاهی و عوام الناس بیرون شناخته و بر او بجان حمله کردند و ایشان از میدان تنبیر غریب  
گریز نمودند و سمرقند با نرا از کوه بهر باغها بخصای صحرای گند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کیمین سپرو ن آمده بر خانان با حق و هم  
از ایشان از حسب نامه اساخته و شیبانی خان چون بجاست را بگریزاند و مراسم قتل و منب در دروازه بخارا و ده تقدیم رسانید بطرف دروازه  
چهارم راه شناخت و در آن مقام نیز عوانم جنگ و تنبیر و اخته بر ابل سمرقند طرفانیت و مظهر حضور غسان صوب اردوی خود یافت معان  
اتصال میرزا صالح ولد امیر قورق سید بگیوت بدو که خانی رسید و پس از دراکت سعادت بسا طبعی بیرون رسانید که حاکم بخارا محمد باقر خان قز  
ده جزایر پیاده و سوار بجمع ساخته و بصیحت امداد سلطان علی میرزا است نصبت بر بجانب افراخته تا بر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کجی کرده  
روی بطرف مسکرمی بگذرد و در نواحی سنده و نوبی بن جانین بر بی صعب و قرح یافت غایت حضرت قدوسی شیبانی خان را نفع و خضر  
مخصوص کرد و امیر محمد باقر از کوش جرج انجوسی شهر بمصدا و نوبی در آمد و او بجان عظمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از  
با آغاز محاصره و محاربه نمود بخاریان سه روز شهر را گنا داشته روز چهارم مولانا محمد علی خواندمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و با چهار طا  
و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و تعاضت جناب مولوی عقیل بایت و شیبانی خان از سر انجام بخاریان در گذشت و سعادت و خصایه و  
موالی و علمها و اشرف و ابالی از شهر بیرون شناخته و بشرف و بختوس سعادت یافته فتح منبر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با میرزا محمد  
مخلص کرده روی توجیه سمرقند آورد و پس از وصول بقریه تا گنده قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرض داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر  
از قنده و توسی بقرتی شناخته و عطا بخارا رسد و سایل بقریه فرستاده او را بتسلیم شهر و قنده نوید داده اند لاجرم توجیه بقبول شیبانی رای عالی عالی  
شیبانی خان بعد از استماع این خبر خان مراجعت بخارا محطف گردانید و امیر قز که در بیکت بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردد و خان شیبانی  
مظاہر شهر را مکرر اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان قاسمی اموالی و جهات مستحقان انولایت را حرقه منب و تاراج گردانند لاجرم بود  
باشغال بزبان علم و سواد اشغال نموده و در دود ما بنهار آوردند و در خان مدوان با وج اسکان رسانید اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی  
خان تخریب شهر شد بخارا فرمان داد و زمام حکومت آنقدر را در حقیقت ابر او وجود محمود سلطان نهاد آنجا که گند بخت بلند تمت بر کنگره بخارا  
سمرقند آنگذ و باز مرده سلاطین و اعیان شجاعت این و فرقه از سپاه او بیکت و مولان بهتور بظاہر آن بلده فاخره خواص و شهر را مکرر وارد  
سپان کوفته قشبه خیمه و خوراک و سر پرده و بارگاه با جوان کویان رسانید و چون رسید است که تخریب سمرقند بخت مستخر است بنا بر آن مهم بار کوی  
وحید و توفیر بناد و در خلال آن احوال زبره یکی آقا در سلطان علی میرزا بسبب قتل و خورد و کثرت میل بوجال شوهری مجدد بطریق بنانی گنا  
نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و استقامت پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این صغیفه را ببقدر اذواج در آرد من که خدمت بر میان جان  
بسته دروازه سمرقند را بکشایم و سپه خود میرزا سلطان علی را بگزارمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بجهت تخریب  
در اند سمرقند را سلطان علی میرزا تسلیم دارند شیبانی خان از شنیدن این سخن دانست که تخریب جروس قح و ظفر در آغوش خواهم امید و سوال  
مستحق سمرقند او را بسهولت متبر خواهد کرد و یکا قیاس شوق بکثر نقش امیر قز زبره یکی آقا فرستاده او را بواعید و لغزب معذور گردانید تا  
آغاز خوانموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان در گذرانید و حال آنکه در آن دوران میرزا سلطان علی کان برده بود که علی  
ولایت آنجا خواجده طبیب الذین کجی خاطر بران قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بمرقند و او را بر مندر سرد می شناسند و در خلال سعادت

بخت

حضرت مولانا آن ملک را از تاب آفتاب و اوج شمس بر بانه لاجرم بعد از فساد انوشی که از اول پیروز عزیمت طاعت خلیف شیبانی در آن  
فرمود کیفیت این قتل و قوتیم میرزا سلطان علی از عدم خواجه بدایت حصول امر شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاندان بخاری را با ساحت  
صیحت آهنگر اسلالت حمایت نگز شبر فرستاد تا به نوبت که تواند خواجه قطب الدین یکی مبتدا جتیش را عقب کرد اند و میرزا سلطان علی را بخت  
امید و له ساخته بدرگاه پیر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب تخت با عالیجاه بدایت آیاب طاعات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت  
بجانب شیبانی خان میل فرماید بجایی رسیده آنگاه در علوی خود را بخواست سلطان علی میرزا رسانید عرض کرد که حضرت خان میرزا بدید که درین ایام  
که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر حضرت انجام کشت کیفیت استیلاء خواجه یکی بر امور ملکی و عالی این جوانی و عدم اختیار و تدریجات مشرباری و سوسو  
انجامی بخت عالی بنیت متوجه فرخانیال در راه عالی تو کردید لاجرم مناسب چنان نماید که ابواب مخالفت مسدود کرد آینه از شاه را بخت  
سارگاه کالم پناهی تا در سلکت اول و صلی نظام یافته در سایه حرمت و مخلصیت بدین فریغ فراغت فرمائی و آن شاه ناده ساد و بنی نمان و ای مستقر  
و مباحی کشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجالی با عدم انحصار از سمرقند بیرون شایسته فاشیه اطاعت خانی شیبانی بر دوش اندازد و در  
انامل با بی جانی اقدام نموده سمرقند را بر فرزند آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه بدایت و سگاه رخصت یافته بخواست شیبانی  
خان بازگشت و آنچه گفته بود و شوقه محروم داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت آنگاه و سمرقند در روز و جمعه که خواجه قطب الدین یکی در  
سمرقند و مسجد جامع با و انار استعال داشتند باطلایا مخصوصه صمان در و از چهار باره بر اکتشاده عثمان کران بصوب سمرقند شیبانی خان که بر دروغ میدان بود  
اصطاف داوود معراجی اصل آید موی صیاد رود و چون سارگاه پیر اشتبا در آمد ملاحظه تور شکریه عالی را فرموده خانی شیبانی را در یافت و او را  
عظوفت و هر با بی فرموده شاه زاده را در انوش کتبه و مکتوبه که انجانب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده  
تجاوز نماید تا خواجه قطب الدین یکی چون رفراز سلطان علی میرزا اطلاع یافت پایی مبارکت در رکاب آورده بسیار شهر شایسته و مردم را بخت  
برج و باره و سحر کیم خلیل و در و از و تخریب فرمود اما امرانند ابراهیم جانی و سمیت توپین و سلطان حسین از خون و عبدالوهاب شخار و غیر هم قابل  
بلازنت شیبانی خان شده هیچ آفریده نمان چون به یکی با السبح قبول شود لاجرم خواجه محمد تیمور شیبانی با نمانده شده با نمان خوش و چکانه متوجه سارگاه خانه  
گشت و بعد از وصول سیده سلطنت اتکالی بخت و لایحه مجلس عالی در آمد خانی بوا سلسله ای که از این بدایت شخار در دل است بخت شیبانی توانست  
در نمان جناب امیر زبانی تا در وقتی که خواجه از ان محل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده انجانب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که صفا  
بعضی نمانگت که در سارگاه بصیقل اودت از نوح خاطر شدیم باید که شما نیز بعد از این از دوش آجا و اجدا و تجاور جای نماند آید و خواجه  
سرفرمان جناب سارگاه از باره سارگاه بیرون فرامید آنگاه شیبانی خان جان و غار که از قوم نمان بود بداد و کلی سمرقند تعیین نموده فرمود  
که در و از با ی شهر محفوظ و محفوظ کرده ایند هیچ آفریده را بی سنده معتبر نگذار که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نماند می یافت  
تا می جبات خواص و حوام سمرقند در خدمت و تا ارج می شد بعد از ان شیبانی خان با نمان میدان کوچ کرده در مرغانه کان کل منزل گزید و  
پس اندو سده روز بجزیره فرشان که در کنار آب کو بکت است نقل نموده فراشان استان سلطنت ایشان ستاد روان مصلحت و جلال  
بر فرامشند و امیر جان علی و له خواجه علی با می که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند بر باط خواجه رفتند بود که طایفه نمان خود را  
جمع ساخته و بران کرده به شهر در آمد چون از جناب آنگاه در جزایفت پیشکشهای لاین مرتب گردانید در منزل مذکور بخدمت خان  
شایسته و برین مابین قمارا لاشراف و الا عالم خواجه ابو الکلام و سایر عظامه و اکابر سمرقند و بخارا سیده سلطنت انما فرامیدند و  
نهایت حمایت خانی سمرقند امیدوار گردیدند و اگر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یکی و بیان  
شده از تسلیم و تقدی او از بکان ماحر و مند در بلده محفوظه سمرقند چون محمد خان شیبانی در مکت سمرقند بر  
سمرقند خانی فرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراالنهر در پایتیه سمرقند جمع آمده حمایت و بجانی بر حسب دعاست سمرقند پذیرفت یکی بخت  
متوجه آنند که از هر کس سلوک طریق مخالفت مشهور باشد بنابه میانش با منهدم کردند یا اگر اناب آویس بصوب فراسان بکند اند و مخلصت



و نخست میرزا سلطان علی بابا جانشین پادشاه در آمد چنانچه بی بی بیچ بدعهدی شمس وجود آن دو جوان نیکو خوی را از صیقلی تندی سبزه آنگاه فرجی از دست  
 محافظت خواججه قطب الدین نجفی و خواججه خردقاصی نمود که در این دو باب با تراج احوال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی و مدنی داشته احکام  
 مطاعه بخاورد ساینده مولانا عبد الرحیم ترکستانی که منصب صدارت مشغول بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مدنی انجمنی و کلی دخل میبود  
 مشکلات جناب هدایت صفات خواججه قطب الدین نجفی و اولاد او ایجاب ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد جده تحقیق جهات خواججه خردقاصی  
 پیش نهاد بخت بزدن ساخت بیک آقا اموالی عبد الباسط و تحت تصرف در آورد و برین قیاس بریکت از اعیان حضرت بابا فاضل اموال  
 یکی از شراف امر کرد و چون بکوس بوس محمد خان طیبانی رسید که اولاد و عظام نصیب بوالیست بمباره حوز را از دخل در امور و جهات احکام  
 معارف بر داشته اند لطایفه منظور نظر اقصا ساخته منصب شیخ الاسلامی بر قندهار خواججه خردقاصی گردانید و خواججه جده لطیف از جناب حضرت  
 قضا اختصا من تشبیه و نیاید در خدمت که از جانب عالیجاه معالی پناه قندهار الا فاعلم خواججه ابوالنکار در داشت فرزند داد که آنجناب پویسته در فرود  
 لازم آمد و داشته و عالیجناب هدایت آقا خواججه قطب الدین نجفی را اجازت تو به طرف که مبارک که از زانی در وقتی که آنجناب به تبه سبب سبب  
 یکی از سپاهان همی در خدمت را که بخت بنده و سرعت رفتار موصوف بود و در آن زمان ایشان فرستاد و بنیام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ  
 طی نمایند و مولانا عبد الرحیم بر من آن مقومی دین تویم رسانید که این سخن حضرت خان شرافت باین معنی که شمار بیرون فرزندان و مستحقان مقید نمایند  
 بود و سرعت بر چه تا تر آفتاب میجو بر بیاید نوید که مقصود است که بعضی از اوزر بجان با اقدام اتمام خدام دومی الا حرام تعاقب نمایند و بار کتاب  
 امری که تملک پذیر نباشد دست کشاید خواججه اب و داد که اولاد و خلفار در میان انجمن طایفه گذاشتن و سلاطین نفس خود اختیار کرده است  
 فرار بلوچ خاطر کشیدن از طریق مرداکی و دست و از قاعده فرزانگی مجبور بود متحفظان قدر و ضماست بطور خوابه آید از آنسی اقدار کان بمشور لا ائمه  
 هدایت پناه روی بر آید و چون در خوابی منزل خواججه کار در آن نزول اجل فرمود و همی از سپاه اوزر بکت متعاقب رسیدند حضرت بابا و پسر بکت حضرت  
 خواججه محمد زکریا و خواججه محمد باقی سعادت شهادت رسانیدند بخرنیاتی که براه داشتند عرضتیب و عدت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از غایت  
 حمایت طایفای طالع شده بلاد ماوراء النهر بکله خطار بر دیار و شهر با صفت اخبارت بخشیده بود از جنای لام ایام روی بغرب فاشا و دو دو  
 طش و لایت که در جوی با ضلوع کمال لاکشیده سایه لطف و مکرمت بر مخرج ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصبر صبر پادشاهی و رفقا و عظم  
 درین یرغانی که آرام دید که بودا که جاوید از و کام دید کسی بخت ازین خانه بیرون سبز که تیر بلای زکریا که چه گویم زکریا که با کبان  
 که با کبان از آن که زکریا فغان از سپهر شرافت اثر کرد و عالمی گشت زرد زبر و بیشایه تکلفا نشیان هنوز بعد از آن حادثه شکر طایفه قوم اوزر بکت  
 اکثر نمایان و دیار ماوراء النهر خصوصاً بلده محفوظه سر قندهار عظم و عدلی نموده دست مستطاب با جناب ابوالنکار و چارکان در از گردنند از بر آفریده  
 که حصول بکین یار و یگین با مشور بود او را بهانه گرفته بود از م قضیب و کینه بجا می آوردند اکثر قری و بلدان را آیت قاضی صفحا لاری جیها عوجا و  
 دست و صفحا الحال گردید و بتیر قاطعان بنیاز از عظم موم و تراکم افواج موم قری کرد اب اضطراب گردانید عظم سر قندهار خواب بیدار گشت  
 بساط فراغت قضا در نوشتن حکایت شد از جو سعادت کران پریشان راز زلف می پیکران زبیل بلا شد همان تیغ زردی قامت مذکور  
 نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق قرار کس از خانه گرای مانی بدو نه دستار بجای مانی ز سر لا جویم حکمتان موم سعادت  
 و صدر نشیان مجامع عبادت روی نیاز بنین دست در عابرا آسمان از باد گاه همین در آن بخت طوائف انسان را از طلمات علم و حد و ان طلبت  
 و طویح آفتاب امن و امان را از شرق حمایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند و بعد از آن تیر و طای مظلوم ن هدف اجابت رسیده و بخت  
 دومی کشور کشای پادشاه کبکی آرای از اقی فیض سر قندهار گشت و شب غم اندوز سر قندهار بر وز راحت اندوز تیر علی یافته زمانه از سر از اصناف کباب  
 چند کبابی در گشت چنانچه مغرب صفت کرب را بد یافت و فرغ اتمام تفصیل این مجال خوانده یافت انشاء الله تعالی ذکر آنحضرت حضرت  
 پادشاهی از شهر گش سبب وقوع بعضی از امور فاحش چون بخار مذکور بر پنج مسعود در روی پادشاه موی مخصوص بیست یافت  
 نایره در خدمت و اندیشه کاندان درون بعضی از امور مذکورت شبانه در دماغت کاندان روحانی و جمعی از سر قندهار که مساجح او بودند از کوب پادشاهی جدا



پادشاه فرزند صفات با جمعی از کلبیان در بارگاه پهلوانان نشسته بود و سخن از بهر جانبی در پوسته در آن نشانی حضرت فرمود که آیا چند روز دیگر در  
 فتح سمرقند تیر شود هر کسی از حاضران در آن باب مسکلم کلمه گشت بر زبان نویان گوشتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح  
 سمرقند پذیرد و این امر کمال عجب است دولت پادشاه عادل صفت سهولت می کرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضای چهارده روز  
 اتفاق افتاد و بوالهادی الی سبیل از شد و الرشاد ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند به محض عنایت بیغایت سبحانی و اتفاق  
 محمد خان سیستانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده اعجاز و اتفاق که نام انتظام هم نام در پی  
 قدرت اوست و اختیار امور حواله بی آدم در قضیه شیت او چون در بارگاه کبریا و تحکما بخیل الله باشد که مشور فانی نور نوری الملک  
 قشایر ازینجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور استوار باقیع الله للناس من رحمة فلا ملک لها و ما یکت از آنجا صفت ظهور کرد و فرق فرقه  
 کشور کشای را بافسر بر زور آه جملناک حلیقه فی لایض بر افرازد و قامت قابلیت عالم با کلفت بیحیت آیه الله الملک مرتین سازد و بر سر  
 هم سازان دیوان الوهیت سباب انکشاف صفات را بوی عطا نماید و کار پردازان ایوان ربوبیت ابواب کمال مسکلات حایات  
 بر روی روزگارش بر کشاید لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی حسن الحال متیر شود و وصول مقامات مطالب سینه علی العین حاصل  
 کرد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو فضل العظیم نظم سریراری ملک پادشاهی مبدیاید چه از فضل الهی مراد است شود و در  
 حاصل بر آسان شود هر کس که اگر پیش عدو باشد چه باجم نباشد همچو خور او تو تم ملی بر که بر آید هر نور بود و احترامش از در کشته  
 چو کرد و نایت خود عالم افروز شود بر قبه خاک فیروز و از ایشاه این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون با جناب پادشاه بود چنان  
 که در آن زمان که سیستانی خان بیست و هشت هزار سوار و پیاده هزار در نواحی حقه دیدار شاد و روان عظمت و اقتدار با وج حکمت و آبرو  
 بود و جان فایز با قرب ششم اوز یک که هر یک دستم و اندکی در اخلاقیات خویش عیند استند در و درون شهر اقامت داشت و حمزه  
 سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قرون بود و در یک شهر است معتم بودند از کثرت و استیلا اعدا نمیدیشید و کلام مخبر  
 و من یوکل علی الله فوجس علی نظر عالی اثر گردانید با دو بیست و چهل نفر از دران و لاور فوج سمرقند را پیش نهادت ساخت و بشی بدان بلده  
 محفوظه در آمده غلغله در دستخیز در عالم اذانت غامبه کشین نماید شانه اینخیز و داغ جان جهانان را برین وجه سطر سیر و اندک در آن فرصت که پادشاه  
 بزرگ تمت نواحی قلعه سفیدک را منسرب چنام عساکر نظریک گردانید بود که خاطر اقبال آثر بدان قرار یافت که در وقتی که طلعت شب سیم  
 سواد و جملنا دلیل با سوار اجسام فرق نام پوشانید و پرده تیر کون فوت با صره را از احساس صور شیا معلول کرد و اند نهان و پوشیده  
 سمرقند در آید و شاتو بر فضیل سواد و بالارفته فصای انخیز را بفرود نواحی الجود بسیار آید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضه ناپوشین فتح  
 و دولت در کاب غر و حضرت بنشین از یاز بیلاق متوجه اندیک گشت و بنی شب منزل جان از فرود باجم علم فیروزی نشان رونق بوستان جان  
 چنان معلوم شد که اوز بجان سمرقند شوزه اند که پادشاه سعادتمند کند تمت بند سنجیر انحصار کند و متوجاست قیله سباب کارزار نموده  
 لاجرم عنان مراجعت طرف یاز بیلاق العظاف و ادع این بار بر نیاید بار در کرباید چون دوسه روز برین آمد شد که شت بار و در پادشاه  
 عالی کرم حازم آن هم خطیر گشت و از یاز بیلاق نواحی حصار سمنه شافیه بمقتضای فرمان عالیشان و اذاعت فتوکل علی الله توکل بر عی  
 بیغایت کت مکینش نموده ناپوشین با پی مبارک در کاب سمنی تو سمنه آورده بهوب سمرقند توجه فرمود و درین شب صدقه الا عالم  
 خواج ابوالمکارم که بان فتح و ظفر از سپاه یلبانی خان جدا شد و پادشاه سلیمان مکان پوشیده بود و در مکتب حضرت نشان تشریف داشت  
 همسان پادشاه عالیشان طی سافت کرده نقش کمال دولت خوایی بر هیفه روزگار میکاشت و در ایت شرفناک بعد از انقضای نصف شب  
 سمرقند خاک رسیده پادشاه صاحب تائید قربت شاد و نظار جوانان رستم از مشیه فرستاد و فرماند او که در همواری غارتخان چهاران شین  
 پیشه بی تا تل و اندیشه زردان فصل سواد خود را در شهر نهند و در دوازده خیز و زده مانده ابواب سعادت بر روی سایر کربستان کسب  
 نشان یکشاید و بخش نغش نازمه و لیران شجاعت اثر استه ز بصوب دروازه مذکور روانند و انجانان سیر دل از جهان موضع که پادشاه

میس

عالمی

کلیه

ساعت

عالمی

فرموده بود بر باره محمود و خود را در شهر نهند و همیشه با کیش و دیده و در آن روز که فاضل که داخل بود و اگر آن ترکستان بود و بوجوب  
 نشان شبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه می نمود باقی از کارمان بر پیشتر است فرموده است در ساعت آنجا است را به شهرستان مردم  
 فرستاده دروازه بکشادند شمس پادشاه لیل سرور با توله آن الحوادث قد بطریق اسخارا و بمان ندان پادشاه کامران غنچه عجبنا  
 حضرت از پی روان بجا رسیده مانند حیاتی جاوید که سیدین در آید با نور خورشید که عالم طمانی را بسیار آید قدم در آن بگذرد محفوظه بنا و در آن  
 لب بکر از این کلمه که کشاد که سلطان البلد که روح لجه و از مردم دیده بخت بر کس در آن وقت بسیار بود و چشم بر مشا بد آفتاب طاقت نداشت  
 نمودی اختیار غنچه و عاوشا با وج پهر خضر از ساینده و بلوارم محمد حنی سجان و تقالی پر داخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه به  
 خانقا معارف پناه نزل جلال فرموده بطرفه انجینی نامی مردم سمرقند از قدم سعادت هجوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت  
 به پوش در از خانه بیرون دویده بلازمت شافیه حقیقت کلمه و فر عطفیه آن قد الطاف خفته از بکنان ظاهر گشت و زبان دولت خوان  
 بشکر همین نشان کردن شصت تینت و مبارکباد از ایوان سچ شد و در گذشت نظم در شب عم کوکب سعودنا که رو نمود خلق از شام  
 نوبدی عیب سبب رسید حال این جمع پریشان رو کجبت نهاد باز رفتند بل تلت از حقوقات شدید طلمت غلم از قضای حکمت نامودند  
 خنچه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید از بجان بجان در کجا بوی نعاده مانند پیکت دیوانه خانه سخانه گریزان گشتند و لیران میدان خنک  
 و پر خاش و انبام و او با من آن روز بر گشتگان را تعاقب نموده حرم خوب و سنگت میکشند جانوفا میرزا که در خانه خواب طلب الین کجی قامت داشت  
 و مولانا عبده الرحیم زکستانی و صحنی دیگر از مقرران آستان محمد خان شبانی بطایف لیل مجال فرار یافته و سایر از بجان و ملازمان ایشان که در  
 پانصد نفر بود نه گشته پیش الهاد شافیه و انشب تا وقتی که نمودن اندامی صبح در حلق سمرقند کردن انداختند آواز میون خود غایب  
 کنبه خضر امیر رسید هر کس از سمرقندیان می توانست در کیش از بجان کوشیده احوال ایشان را عرض نمید و تاراج میکرد و ایند و پادشاه عالیجاه در  
 پشت طاق خانقا منزل گردید و در باب حرفه و کلمات آن تعاقب یکدیگر شرف لازمت دریافتند بر کس فراخور حال تحفه پیشکش می نمود و چون حضور  
 ثوابت و تیار بر سر خنک خلعت و آرزو گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده مخفای و کبار پنهان گردید  
 خبر پادشاه عالی که طایفه از لشکر او ز بکت میان بر در دروازه آیین سنج کام داده بخمال عدال نیاده اند و حال آنکه در آن زمان در قلعه  
 آنحضرت زیاده از بیست کس نبودند زیرا که سایر ملازمان همه از غنیمت و شخص احوال رغبت به طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت و افراتور  
 پای مبارک در رکاب خضر انساب آورده بودند در دروازه آیین گشت رسیدن کوکب پادشاهی بدر دروازه آیین بمان بود و فرود آمدن  
 سینه شجبت مخالفان بمان و در آن آنا شبانی خان که از آن عاوده خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ کلاه زو یکت بدنه  
 آیین آمد و چون در آن زمان در خلاصت پادشاه بلند تینت زیاده از نسبت کس بود بجا آنکه خصم شافیه مصلحت نمود و شبانی خان سامعی  
 ایستاده دانست که حتمی پیش نمیند بر دلایرم روی بار روی خود آورد و پادشاه غرقین از در دروازه آیین بستان سزای ارتک رفته  
 ساعت آن منزل را از فرقه مردم سعادت هجوم رشک حساره خوبان چکل بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که تبه مردم  
 تعینت آمده بودند با و او آنجا است دعا گو و شاخان پاپی سمر سلطنت می رسیدند و نوادش بکر آن خصاص یافته می نمودن انتقال  
 کو یان که دیدند نظم که شا با بکام تو باد اجهان مرقد بدورت گمان و عجمان ز عدلت سمرقند محمود باد ازین ملک ظلم عدو و بدو  
 نه تنها سمرقند شد زان تو نام جهان شد بفرمان تو را اوصاف تو عالم آباد باد را لطف تو خلق دلشاد باد بر همین سیر سوز خالی نش  
 پذیر خنقی نخواهد بود که تخریر سمرقند برین سوال که پادشاه سعادت و سعادت خیر گشت نهایت مشایه است بکایت رضی حضرت صاحبان میر سیر  
 کورکان باد و بیست و چهل کس شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال انجوشی چنانچه شمه از آن تخریر و جمن و قاج آنحضرت مسطور گشته کجبت  
 عزایب آن نجابه فصاحت بیان گذشته اما اگر بگویند پسندیده اوصاف این دو حکایت از مطامع نایب جتن و اند که این حرارت و متور که  
 در آن شب پادشاه عالیجاه طبر الین محمد پادشاه بر ظالم بر شد بر تخریر صحران کوشید که قرشی را بچند و بچصفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب



در آن شب که صاحب بخت آن را حساب نمود فرقی گشت فراموشی در آن جوانی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک و بیاد در بیرون بودند و پسر  
 امیر موسی محمد بیگ که در صغیر بود و در آن بلده اقامت داشت در شبی که پادشاه عالیجاه سمرقند در آید شبیانی خان که تاجی افکار و اصحاب جهان را ملک  
 موروثی خود می پنداشت و پوسته بقیه اندیشهش تخریبی ملک را بر صحنه خاطر می گذاشت با جمعی کثیر از مسلمانین شجاعت آیین در ظاهر هرگز  
 خیمه و حرکات با هیچ بیخ برین برافراشته بود و جان و فامیرزا که از طریق خدمت و احتیاط و محافظت شهر و قوه قوی تمام داشت و در میدان جلالت و جلوه  
 گوی حقوق از سایر نوغینان محمد خان شبیانی می بود و با قرب شمشیر و بکت و وسیرت در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ماوراءالنهر است شهرت  
 در غایت بزرگی بود و در آنست و استواری مشهور و بجان رفت و بکام رفت و بکام می برد و باره برانند و افواه مذکور بر کین پادشاه و شوکت را صورت تخریب برین  
 و قریب خاطر نگذاشته و در میان خواص و عوام نام بلده محفوظ مشهور گشته و فرقی موضعی است محمد که پوسته دار و فرقی نبین بوده و در مسانت و حکمی هیچ وقتی با  
 سمرقند دعوی بسری نموده هیچ بین عبادت ره از کجاست بجا انقضه چون جن فرج اثر فرج سمرقند در اطراف دیار ماوراءالنهر است شایسته است و سلطان شاه  
 دار و سنده و توغات و سایر قلاع و بقاع و ولایت شکار و لخواجی حضرت پادشاهی ظاهر کرده اند و در و حکم از بکت فرار بر قرار اختیار کرده و در  
 باره وی شبیانی خان رسانیده و خان منصور و جبران روی صوبه بخارا آورد و مقارن آن حال محمد با فرزند خان بقرشی در آمد و آنحصار و قلعه خوار را محکم کرد و پادشاه  
 عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرخناک و مسرور گشت و در ولایت سباط راحت و احسان و تانگی اساس خلعت و امان میبانه نمود و در تربیت  
 علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام میدوزد و خواب زبده العلماء مولانا بناتی که بانی بسیاری فصاحت بود و در فضیلت سخن  
 آراستی بجا کمال چشم و نظر که می حقوق از شعراء زمان می رود و در زمان سلطنت شبیانی خان بر قلعه سمرقند در ملائیش سیر میبرد و چون پادشاه فاضل لوازم آن  
 قریب میرشد قدم از سر ساخته بر کاه سپهر نشانی آمد اما امیر قاسم فرجین رعایت طریق محرم نموده آنجناب را بشهر سمرقند شاد و بعد از چند گاه پادشاه  
 انضایل پناه او را بار دیگر سمرقند طلبید و منظور نظر رعایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بناتی بدان ایام نام  
 آنجناب فرجام پادشاه عالیجاه عمی بنده این باجی را در آن درج کرد که رباعی فی غم ما کران تو اتم پوشیدنی فصل غم تا تو اتم پوشید آرز که نه خوردنت  
 بی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند گزید و پادشاه خلعت و نگاه و برابر باجی مذکوره جو این کلام بلاغت نظام را در سلکت بیان کشید که رباعی  
 ایشان را بی کوکول باکی دیکت و بنویسد و انعام و ضمیمه باری بود و بنویسد و اول غم و جمل که دیت آمد نیکت بلیدیم سهل غم جوی و غم دین  
 اوی تو بنویسد و مولانا بناتی قافیه منسج اول این رباعی را ردیف گردانید و دوبیتی در سلکت بیان کشید که بکت بیت آن است و نظر پادشاه  
 نکته دان رسانید عبت میردام که شاه بجزور بنویسد و بر چهل و چون بوجه غنایت و لونی و در آن اثنا توجه ابوالبر که فزای تخلص نمود  
 بصحبت جنت رتبت پادشاهی سیده و در باعیت مذکوره را شنیده در تیغ نظم کوهر بار پادشاه در دشاره بلیسی گفت که بکت فردش بجا طراست  
 بیت بوجور که فیلدی و در بنویسد و در سلطان کرم بوهدنی تو بنویسد و انقضه در آن سنه پادشاه کینی ستان در سمرقند فرودس مانند که برین  
 سرفرازی مکن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نفس دشمن کدزی بر لوح خاطر میگذاشت شبیانی خان از سبب این  
 ربوبی که والی آن را در بر هم ترخان احمد ترخان بود شکر کشید و آن حصار اهر آتش تخریب کرده و لوز و قتل عام متبقییم رسانید و حکم تند تند  
 و مننه الاغانه و التائید ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در فواجی منزل حواجه کاروزن و بیان سخن شجاعت  
 در بلده محفوظه سمرقند و وقوع قتل و خلافت خدایوند پادشاه صفا مکن و دین پناه همتن بعد از قریب سمرقند پوسته بقیه اندیشهش  
 مقابل و مقابله با محمد خان شبیانی بر صحنه صغیر نوزانی میگذاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر بی تمیز حضرت قدوسی شبیانی خان بر قلعه و پوستی استیلا یافته و کام  
 سوتخان آن را قتل رسانیده آن غنیمت صفت صمیم پذیرفت آنادر آن اوان در استان خلافت ایشان از سپاهیان زیاد و از دست و چهل کس را  
 بود و در کوب خانی بیخ شش برار پیاده و سوار بودند و بر کین از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام شوکت نال شایسته و انصاف می نمودند و در  
 چند مصفا عزم رزم در خیرت اختیار افتاد و درین شان سلطان محمود خان یوب بکچیک و شش همگوار با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومت پادشاه و اهل  
 فرستاد و بعضی از زوجهای کبیر سز را در سلطان احمد بن علی بن ادریس سوار شجاعت آثار با به او رسید بعد از آن پادشاه ایشان در راه شوال

بجای قتل محمد خان شیبانی براق سالکان مسالکت پهلوانی کرده از سر قند غر نمود و باغ نواز با چنگ علم سعادت پر تو حضرت و نصارت یافتی پنج شش روز تا آنجا  
توقف واقع شد چون سپاه از سر انجام اسباب راه مانع گشته موبک حضرت پناه کوچ بر کوچ بطرف امدان حضرت فرمود و در سر علی گشته تشریحی را  
گشت ایستاده و متعاقباً در مسکراسخت و از آنجا شیبانی خان با استقبال پادشاه توده حمل آمده در نواحی خواجیه کادون که از آنجا تا لاسکراک پادشاه  
یکت فرسخ مسافت بود ریات عالیات بر فراخت پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بخت سلطانی بنزد افتند تا که بی حسی از دلیران  
پهلوانی در میدان مردان ببولان در آورده گردید و باج پیر تیز کرد و میر ساینده و باستمال آلت قتال پر داخته کمال جرأت و جلالت ظاهر میکرد و اینده  
و در آن اوقات شی شیبانی خان بر ستم چون کسار روی پادشاه رنج سکون آمده تا چون کرد مسکرتخته اثر خجتهای در دیوار و در چهر سبک کام تمام داشت  
کامی توانست کرد و کلمه نمود احمد بر زبان رانده روی مسکرتوده آورد آنگاه خاطر خیر پادشاه کشور کیر توتو افتاد که بر روی مقابله تمام توجیه فرماید و چنانچه  
او در زمین از خون همه و کلگون ساخته فریستی سانی بجان شیبانی نماید و میر قنبر علی نیز آنحضرت را از غیب و مخربین نمود و کیفیت دشمنان دون با پیشین  
صحت نمی باید داد و علی اسرع الحال از جم شمشیر و خنجر زخمها در دیوار خنجر وجود ایشان بسیار گشتاد تا چون انوار جبر سیده بود که محمد باقر ترخان بود  
بر سر او آراسته شمشیر کش آمده و مغرب بار روی عالی می پوزد و ایضا میرزا محمد دو غلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار تیا لنده فرمود و در این  
دو سه روز موبک کرد و در استتار می کرد و سایر امر سرعت در محابت صحت میزدانند و میگفتند از آن و حصول آن دو لشکر با حریف دست در گریخت  
رو حضرت پادشاهی بنا بر تقضا قصداً الهی رای میر قنبر علی را بصوب اقرب صورت فرمود و صباح که همیشه خورشید لود بجا در خط به پیر خنجر از فراخت  
و موبک که از آن در پادشاهند و پوشانند دفع خود ظلمت و در و در پیش نهادت ساخت پادشاه بکنند چاه خنجر تری تری سیاه شوکت دستگاه توتو کرد و پیش  
مقرر شد که میر قنبر علی و بنده علی و برادر خودش میر شاه قوچین و سید قاسم السنک اتفاق حیدر میر میر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بادران خنجر کین  
در بر اول است توکل فرزند و بر ای چهار و و بر ای هم جانی و ابوالقاسم کوه بر جوی دیگر از بل توتو در بر نفا بکیا خدا را صلح نظر نسبت سازند و بر ای هم  
ترخان و سلطان حسین از خون و قراب لاس و پیر احمد خواج حسین جمعی دیگر از ابل خنجر و شین از جوانان روی بگر که گذار آرازد و امیر قاسم قوچین با فوج  
از آنجکیان در سایه علم بلند پادشاهی در قول توقف نمود و محمد سلطان را در بر نفا باز داشته صند جو نفا را بجزه سلطان و مهدی سلطان قنبر علی  
فرمود و آن دو پادشاه جنگوی ریخاش جوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بادران بر دل نوک بجان کسل نایز خورند  
و جسم بر تیز گشتادند و دلیران رسم نوان حضرت شمشیر بر آن رخنه در جان جوانان انداخته عزمن بقا ایشان با بسا در نفا بر داد قلم خام گمانا بادران تیر  
رسانیده طوفان بچرخ اشیر حسام دلیران جو خوبا گشت زخون رو و چون پدیدار گشت در آن اثنای نفا سپاه امدان آورد و بجان عقب سوار  
عالی یافتند و پادشاه سلیمان بجان بکران بجانب مخالفان یافته جوانان بر اول که بر زید شجاعت و تهور از امثال اقران ممتاز بودند در آنوقت و بکین  
خنجر جنگوی کسی نبود و با وجود این حال نزد حمله از بجان قیام نموده زخم سنان و ضرب پیکان شیان را با نکر دایند قبت هر که را شد یقین که محله اوست  
ایستیش بر جان باشد و آن دشمنان جزه سر از ضرب تیغ و خنجران بصوب فرار کرده اند و پیش شیبانی خان مجال توقف مجال و انقضا بر اس قبایس  
اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی خان را تشریح کرد و اینده با وی گفتند که بر نفا لشکر ما زید بر گشت و هم از اشتغال بر این قتال در گذشت لا توی  
بصنمون انظرانی وقتی ظهر عمل لایم و از مقتضای خواهی انظرانی لایطابق من سکن سلین تجا و فرمایم شیبانی خان بن نمان ایسم قبول نشود و چون حوزة است  
و او در تیغ چهار سر که یکبار فرمود و بار دیگر از بجان پر شور و شرمه کرده جوانان و بر نفا سپاه حضرت آمده از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و  
پادشاه عالی که گرت دیگر همان بکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستمال تیغ و خنجر آورد تا چون در عازمت رکاب سعادت آریا کسی نمان  
بود و چون از بخت از اطراف و جوانب در آمده شبد کردند ایشان را استیلا میسر شد و از امر او خطاب از ای هم ترخان و بر ای هم سار و بر ای هم جانی  
بعد از ظاهری محال جلالت و پهلوانی بقدر بی تغییر خباب جلال سبحانی بجان جا و دانی شافتند و ایضا در آن روز جانسوز ابوالقاسم کوه جو  
و حیدر قاسم پیر کلانتر قاسم بکت و خدا و روی تو فوجی و حلیل بر او در سلطان احمد بنیل تقضا حق عروصل مرتبه شهادت یافته و در آن اثنای  
که از نزد سلطان محمود خان بکومت آمده بودند فاند اشیر از بکت تبارج لشکر حضرت بکت اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که

توتو علی  
بخت بر خط  
و انفا  
از آنجا  
سید علی  
سپاه آراسته  
خود و قول  
توقف نمود

داشت در آن حرکت چون کت توقفت نموده بدفع انقوشم با پکت سپرداخت و از خون دلیران چالاکت صلح خاک را از کین می ساخت و چون زیاده از دروازه نخر  
در موبکبالی کسی نماند و سهام صاحب علم و ظلام با بلام فروزی اعلام رسید از آن خرقاب بلاغیان عزیمت بطرف دریای کوبکت مصلوف گردانید و پیش قدم  
اسب و داب را نده بشویش بسیار از آنجا سب سپردن رفت و کتیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود انکت قلبه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرد و ساجه  
و دو نماز دروازه شجره و شهر در آن دروازه نزل اجلا فرمود و زمره از امر او بگلیان که از آن معرکه سپردن آمده بودند از غایت و هم و بر کما  
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجا قمبر علی سلاح راه خند پیش گرفت و گردید و حداد و ترکان با کما که کتاش و مولانا با بار ساغری بطرف جنوب  
رفته و در روز دوم از آنجا دشت منکره خواج ابولکارم و قاسم بکت قوچین و بعضی دیگر از مردم مستقیم که در خلافت پادشاه عالیجاه مانده بودند  
مجلس اشرف عالی جمیع کشته شرایط مشورت تقدیم رسانند و خواهر برکتین قرار یافته ضبط دروازه سوزیکران قرار بر لاس و بعضی دیگر از جوانان  
بیراس قتل گرفت و دروازه کاندستان بمن شمامت بیستم طغانی و قتلخواج کتاش صفت بکتام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه همیشه این بیستم  
قاسم قوچین و زمره از مقربان درگاه سپهر قین کوبکت باشند و در راه شریک انج بکت که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت ایشان هیچ  
خروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که در احتیاج شود زودی نمانند رسیده و پادشاه برام آن بقعه خیمه گاه با وج خلکت هر دو ماه برافراشت  
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شبانی خان بواهی بلده محفوظه سمرقند آمده و در ترخود آمد و ایام و او باش  
بمزم خلکت و پر خاش از خلکات سمرقند فرج فرج سپردن عزامیده بدر مدرسه قشیاقت و بعد از او دولت پادشاهی آنچه نموده از دروازه سپردن  
میرفتند و بیاد جرات و جبارت نیز از خلکت و محاربت طهیب و مشعل میگردانیدند و از بجان خلکت که ز کرده زد بکت شهری آمده تا آنکه شهر  
دلیر شده تا فوجی اردوی خان شبانی قشیاقت و سپه بختور فارت میگردانید آنچه می یافتند در آن آثار و زوی شبانی خان از طرف دروازه سپردن  
خلکت پیش آورد و جمعی از سپاه را در کین گاه باه داشت و بیادگان که به ستور سابق پیش رفته بودند وقتی از فریب او بجان واقف شدند که سواد  
سکرو دشمن از غلب ایشان بگلا آورده و بین این جمعی کتیم در پوسته نو بجان کتاش و قل نظر طغانی و فرید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو و جاسان  
بکامیت بیادگان همان بکران بجزب او بجان انظاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را شمشیر رسانیدند چون سپاه او بکبت بسیار بود بیادگان  
مغلوب گردانیدند بجزب تیغ بولا و تاد و آهین در سید و بطرف مجد و به خضر افتند و در آن مقام بکت جنگهای نیک کرده و پشته  
عالیپناه و نزدیکان درگاه خلافت و سگاه از بالای آن دروازه باندانتن خلکت مرکت آهنگت برداختند لاجرم اصدار از همانجا بازگشتند  
دیگر شبانی خان با سپاه بولا و پوش در حد جوش میان دروازه آهین و دروازه شجره آمده آماده تقابل و مقابله شده پادشاه عالیجاه با  
جوانان صاحب سعادت پشت دروازه شجره شافته بدستور مشورتی پرست به بترو بجان برده و از پشت درست پادشاهی شیر مرکت کتاش  
یافته بر اسپ نوز که یکی از بجان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمد جان سز و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلالت بجای آورد و جمعی از ایشان  
در فوجی برج ستر کردن خود را بسیار با ن فصل رسانیدند و زمره دیگر بجان بردند که اکثر شجاری موبکب عالی بدروازه آهین و دروازه شجره و جمیع آنجا  
و در باره دروازه کاندستان و دروازه سوزیکران کسی نماند که بکوت بجان سوزن شمال قطع رشته حیات ابطال مجال تواند کرد بجان آن دروازه  
را بینه و شخت پنج روز بان که ترتیب نموده همراه داشته بجزب لاهوده قصد صعود نمودند و قوچ بکت و متحد قی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از جوانان  
ستم سپهر محافظت در روی کشیده به پای مدافعت متوجه تخاصمت گشته و در وقتی که بعضی از ایشان باره برآمده زمره بر زبان بودند که آن بجان  
فرورختند خود را به انجا رسانیدند و آثار روز دیگر ظاهر گردانیده تمهید را گزیدند و قوچ بکت از سایر زرها پیشتر دست بشمشیر و خنجر زدند  
و جو جمعی را از صحیفه بیستی ستر و قرار بر لاس و قتلخواج کتاش و قل نظر نیز در آن روز بجزب تیغ نیز و مادک خوزیر مورجل خود را از مقروض اصد  
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین بیلیغ جمعی از سواران جلالت آهین از شهر سپردن رفته و با او بجان که بخیال قتال پیش آمده بودند در  
بر دست و دگر زده ایشان را تا خواج کتاش را نماند و چند نفر مشهور از مرکب جات پیاده ساخته و من با سارکشان را بنظر انور پادشاه عالیجاه  
اثر رسانیدند و برین جاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایره خلکت و حرب و جفا طعن و ضرب در اشتغال میجان بود و حضرت پادشاه

عایشان در محافظت آن بده جنت نشان بقدر امکان سعی نمود و شیعیانی خان در تصنیق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود بعضی را  
نمی کردید و در آن شباهت و غلاشیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را فرو یافت چند گاه جز فرقی نماند و خوردن که بر صبح از تو  
برمی آمد چشم سحران بر کرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه گاه و دانه موجود نبود و در مجره سنبله و حصول آب هم دست نمیداد و گوشت و روغن نماند  
کبریت هم و خفاقر نیز موجود نبود و ناپدید گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و کر به بدل و تخم حاصل کرده کار از فاحشه و حرمت در گذشت  
زمره از امر او کلاسران از برکت درختان طریق افغان بهم میرسایند و طایفه چوپای خشک مارینه کرده و تراشیده جوب را ساعتی در آب گذاشته  
غذای سپاس میکردند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه بکنند در وقت نزد حکام حراسان و حصار شادمان و قندز و بقان و مصلحت  
ایلیان فرستاده گوشت طلبید و اولایات مذکوره در آن سال مدوایان اسما را نمود و یکس نفر بفرستید تا جرم سمرقند میان قرین های و حرمان یکیکت و دو  
خورد از برج و باره انداخته بار و دی شیعیانی خان می پوینند و او بخیر مردم شهر را دانسته در نواحی غایبانشان منزلت کرد و پادشاه صاحب تانید  
در برابر آمدن در کوی پدین قبه بارگاه برقع گردانید و گرامی که از ائمه حضرت پادشاه سلیمان مکانی باره و یکس سمرقند را با ابو الفتح  
محمد خان شیعیانی چون حضرت پادشاه اسلام پناه چو روز دیگر در محنت محاصره صبارت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلام مردم  
بدل و تخم و غذا سمرقند باین تحقیق بسیار دارند و بحسب ضرورت نفس نمانست اما در مجریه سمرقند که مصیبت چنان نمود که چند گاه دیگر باره غذا سمرقند  
کار در سازد و آن بده را باز گذاشته علم حضرت بجانب تا سکنه بر افرازد و در اوایل سنه سبع و شصت که از غایت ظلمت آواز را که از کجای  
عظمتی نمود و بخورد پدید روشنان ملکت سمرقند بسیار باز نمود پادشاه عاقبت محمود بیخمان خواجه ابوالکلام و بعضی دیگر از اعیان و قریب صد نفر دیگر  
سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی تو بجا ماند جان آورد و در آن راه جاهای که میرزا که سعادت از آن در محارقت سلطان محمد قبل و مرافقت  
پادشاه کرد و نماند بود از جانب اند جان رسیده مشرف بقبیل انابل بر او بر بزرگوار دریافت و اتمام آنا مش بر لالت هو پادشاه سپهر عشاق  
از صفا آید محو شده انوار شفقت و علوفت بر وجبات احوال شرافت و چون پادشاه با تحقیق در میان حمایت ملک الملک علی الاطلاق نزدیک  
ماند جان رسیده بوضع انعامیه که بواسطه و فور عیسان و طبیان سلطان محمد قبل و حوال در آن بده مشهور نیست بنا بر آن غمان بکران بجانب تا سکنه کرد  
سلطان محمود خان و ابوالخیر خان که احوال آن همه سپرد دولت و اجبال بودند مقدم شرفش را با تمام افراد و اجلال استقبال نموده در لو ذم رفت  
و جنابت استقام فرمودند و شیعیانی خان را که بعد از حرمی قح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ما و در انهرایت استقلال و استبداد بر افراشت چنان  
استیصال نهال اقبال میر حسن و شاه و تخر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقان بر لوح خاطر کاشت علی العاقب و التوالی سپاه بیجا  
او نیکت را بغارت و تاراج نمود و نامور میگردد و بیاد حمله ابطال جابل نیران قتل و اسیر فروخته آثار کمال اقتدار بطور میرسایند گفت  
در بیان بعضی از حوادث سپهر بولقون و در آمدن کابل بخیر شخیر امیر محمد معتمد ارغون چون مختصای که در کربلای کربلای کربلای کربلای  
آه جبهه را حکم و الهیه رجون و دوام خاتمه ذات چون قادر کن فیکون است و استغال در کمال از دنیا دون لازم وجود محنت فرمود و جمع طبیان  
ربیع سکون در شهر سنه سبع و شصت میرزا النع بکیت بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت کابل بجز بر مغفرت خداوند جزو کل بوسیت و پیشش میرزا  
عبد الرزاق حاکم آن بده کشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاه راده در میان امر او ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد  
شیرم که سرانجام تاجی هتات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صلح  
عیب صحیحی که شیرم که در دیوان خان سلطانی نشسته اش میکشید با سعید مرد کل بخیر کابل در آمد بر سرش تا خند و تیغها از نیام اتمام کشیده و الحاق  
منیاد جانش بر انداختند و ازین همه پریشانی تمام کابل بیان راه یافته این خبر در کر میرسعید و له خود ترا میر ذوالنون محمد معتمد ارغون رسیده و در  
شده خان و شصت هزاره و خود در هم کشیده و تخر کابل پیش نهاد بمنت گردانید و بد بجانب نصحت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر فرار اختیار کرد  
و تحت قیمه دولت و آن در آن ملکیت معتمد شده و خرم میرزا النع بکیت را بجای کج در آورد این اجبار و وقتی که میرزا بدیع الرقان و امیر ذوالنون  
در کنار آب تویید بودند به ایشان رسیده و موجب فرج و ابراهیم فرج بکنان کردید و کربلای کشیدن سلطان بدیع الرقان میرزا بجزم زر فرخان





که هنگام فرصت دست بردی نایند و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خوش گیتی  
 در آن اشعار محمد باقر خان که سابقا بواسطه استیلا محمود و سلطان بر کار از آن خطه که همیشه پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود منظور نظر غایت شده  
 در اند خود حکومت می نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و بنیام داده که برگاه موکتب  
 خانی آداب توبه عبور نماید بنده عقده اند خود را بگذراند آستان پیر احتشام سپرده در سلکت سایر طایفه ان نظام خواهم یافت و خان کتبی نشان بدین  
 وعده امیدوار گشته از سر قندهار متوجه کناره آب گویه شده و بنا بر علی بیجا جماعت مذکوره با ستمو اب سید جعفر خواجہ خواهر بر آن قرار دادند که برگاه  
 بدیع الزمان میرزا بجهت دفع قندهار بفرسودند و اند خود در دشتار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار کرد و در آن ایام امیر محمد باقر  
 از خون از بدیع الزمان میرزا برنجید و چند روز در خانه نشسته از عازمت بارگاه سلطنت تعاهد در زید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر اند  
 عاصیان در طمع افزاند که انتخاب را نیز با خود موافق سازند با وی خلوت کرده کمون چمنی جز در در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان  
 ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب است که فردا در سر فرار خواجہ ابو نصر پارسا بمجمع شده و چنان در میان آیدیم که طریقی خلاف سلطنت  
 ندایم تا این مهم تکلیف پذیرد و سخن برین قرار یافته بر یکت بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق رعیت سلطان بدیع الزمان میرزا  
 و امن گیرنده همان شب چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بکرامت شافت و کیفیت خیالات بدان ایشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان  
 میرزا چون نسبت با جماعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانید بود این سخن را بر عرض حمل نمود و چنانچه جایا بدیسم قبول نشود و امیر محمد باقر  
 عرض کرد که مناسب است که صباح یکی از محبتان خود را محبوب من بسر فرار خواجہ ابو نصر پارسا فرستید تا حیثیت این سخن بر برای انور بجا بود  
 واضح کرد و آنحضرت این طلسم را بفرماست اقران داد و مقررشه که پهلوان حسن علی محبوب امیر محمد باقر بدان فرار رود و انتخاب سهری پهلوان  
 حسن علی را در یکی از بجهت های حاجت خانه آن عمارت نشاند و در خانه مقفل ساخت و خود منظور صاحب عیال را در فرار نوشت و همان لحظه آن  
 جماعت بدان مقام رسیده و بان جماعت رفته در قضیه مذکوره آفاذ گفت و نمود نمودند و سید جعفر خواجہ ایشان را بر موافقت مانع عهد و موکتب  
 داده متصرف گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت عاوشه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرار  
 عالی فراد یافت که قاضی امر او در کان دولت جبه مشورت تمام محمد باقر ترخان در خرگاه دیوان خانه مجتمع کردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان  
 بدیع الزمان میرزا از امر اعظام عمر بیک شیخ علی خانی و عاشق محمد زخون و یاد کار ابو سخن آفتاب محمد باقر ترخان و شاه منصور بگریختن عاصیان  
 کرد ایند و امر اجماع ساعت آن نذر نمک حرام را مواند و عقیده کرد ایند بهر یکت را یکی از اهل اعتماد سپردند و بر اقی و جهات ایشان را بجهت  
 در آورده و از جمله فرمانان شاه محمد بهس و آفتاب ترخان و تینک کیدی بسیارست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و دیگر  
 برلاس و فرای محمد و سید جعفر خواجہ گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجہ بود و گفت که چون خیر بایه این قندهار  
 سیادت باقی است گذاشتن او صحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بکلی برکشید سفارن امثال خان کتبی نشان  
 از صبر کردی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عیان بکیران بطرف جبال گزروان مسخوف گردانید ذکر طلوع ماه محمد را  
 حضرت آیت خانی از قفقاز حاکمک بلخ و گرفتار شدن ابالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ در اوایل این سینه شرح و بیان  
 محمد خان شبلی را بایت کشورستانی برافراخت و بنا بر اسناد امیر محمد باقر ترخان از صبر کردی عبور نموده نواحی اند خود را مغرب بر ادقات سلطنت  
 و محمد باقر موکتب عالی بوسیله پیشکشید تا منظور نظر انتغات نشد و محمد خان او را بان طرف آب کوچانید و خبر عبور خان کتبی نشان در چهار باغ میرزا  
 ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید بنا بر پیشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران در محواه مصلحت توقف ندید و فور حده سلطنت و حاکم  
 باقی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیخان را در طارمت شاه زاده باز داشت و معترض شد که صاحب السیف و القلم خواجہ جلال الدین میرزا  
 و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قراسن لغوت نرود آن بلده باشند و امیر عثمان و کد عمر بیکت بکویت جابیکت که دار و فرقه شیرخان بود رفته در محفلت  
 آن بلده طریقه بنام بجای آورد و بعد از آن روایت سلطانی از راه دره کرسیان و چهار بیکت رفته از آنجا بفرانجام شافت و از قرانجام عیان بویست

حضرت بکاتب جانان از آن بخت و محمد خان شیبانی چون متمم اند خود در محصل داد و روی تو جمع آورده و فوجی از لشکر قیامت از اوزبک رها ساخت شهران  
 نامزد کرد و چون آنجا رسیدند و آنولایت رسیدند امیر علیخان و لدا میر عزیز بیکت با صد نفر از مبارزان و لاد و بزم رزم از غنچه پروین خواستند و میان آنجا  
 و اوزبکان معاهده بوقوع انجامید و در آنجا تینر و آویز تیری با سپه امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را شکست داده بندی کران برایش نهادند و باره  
 خان برودند و با چهره ایات ظفر آیت خانی در کمال استقامت و کرامتی از آنی ظاهر بخلع نمود و امیر سلطان قحطان و سایر امرای اعیان که در آن مکان  
 حاضر بکشتن قرار دادند و بصلطه دروازه عراق متعلق به پهلوان علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاتمه امیر سلطان قرار گرفت و دروازه حکاشه همین جلا  
 و پهلوانی امیر جانعلی و جان احمد قحطان و امیر درویش محمد کتبا به رسمت استکلام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار  
 بصلطه نمود و محمد زمان میرزا شیخ ابوسعید عراقی و فراسن الموت در آنکی متوطن بود امیر سلطان قحطان در مسجد جامع شهر محل اقامت انداخت و مددکارها  
 محافظان جمیع بروج و در و ب را پیش نهادت ساخت و از آنجا سبب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالکت پهلوانی در برابر دروازه  
 شتر خوار منزل کردید و جامی بر آورد خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوی بر آوردند و دروازه حکاشه جامی در  
 و در برابر جامی بروج پنج امرا و نوغینان فرستاد و نخست امیر سلطان و سایر امیرزادین از بیخ الزمان را با طاعت و انقیاد دعوت  
 نمود و چون آن سخن در میان جای نیافت بر تیب سباب لغت گیری اشارت فرمود بعد از یک هفته که اوزبکان چهر و نور بسیار بهم رسانیدند  
 و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه تو بجهانک ریز مرتب گردانیدند حکم خبک سلطانی نهادند و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر او را  
 سواران و کرامی و هدای کور که در کوس در غم خان حصار انداختند و مانند تو و طبع روی بخدمت پنج آورده آثار و روزی در شهر ظاهر ساختند و محمد خان در آن  
 صباح جوئی شب بخت پوشیده برایش کوه پیکر سوار گردید و قرب ده هزار اوزبک جمیع پوش سپاه پیش او روان گشته و چهر با دوتر باور سرگشته  
 بخدمت دروازه شتر خوار درآمد و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و انتخاب ایشان در آن  
 زمان که اوزبکان بجاک ریز بالا رفته نزدیک بخدمت شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنجا بخت خود و سنگی بطرف دشمنان افکند  
 و آن مهربان چهری جوهر بردارنده آن را بخدمت عطا نید عهده ان سایر ولادانی که بر آن برج بودند دست با انداختن ناوک دیده دور و سنگ  
 مرگ آهنگ گشتند و سپاه خان چار محض در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق حریج و قتل ریز بیکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر  
 بهاداران بهرام قهر عتاب تیر مرگ تاثیر آشیانه مکان پرور دادند و گمانهای رعد را بفرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت برکشادند و نظم  
 لبان را از ابرهاران بفرق اوزبکان شد تیر باران سهام بخش از دل کشت بر خون زنگ رعد شد که گوش کردون و اگر چه در آن روز بروج  
 نیز نهایت جلالت و عزتی بجای آورد و جمعی از شهریان را از غم ناوک برداشتن شهر بسبیل قهر از قتل محالاست  
 انزام یافته و در آن خنک قرب با صد نفر از جو و خانی رزم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم غالی روی بجهان جاودانی آورده و برین  
 احتیاس و نوبت دیگر جو بیکت اوزبک در بخلع سلطانی و انداختند و مانند زوال بی آنکه صهی پیش برنده مرجهت نمودند بعد از آن خان  
 از صنایع شدن لشکران اندیشه امرا و بهادران را با اشتغال شیران قتال نامور نکردند اما بعد از آنکه در نفسین محصوران میگردید در آن آشامی  
 امیر علیخان فرصت یافته بند بر پا بکشت و گنار خندق دروازه شتر خوار شتافته فریاد برکشید و نام خویش ظاهر کرد و اینده تا جمعی از نوکران خواجه  
 میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بخلع او لوازم محاربه آتشی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بخلع نشست و دست که  
 شیران بلده بکنایت تیسرند بر نیست خواست که ابواب صلح و صفای بازگشاید و بان وسیله آنقدر با بخلع تصرف در آورد و نباران امیر درویش علی که  
 بعد از فوت امیر علیشیران خلافت استخفا نموده در قریه فیض آباد میر میردوران اوان که با بخلع رایت خانی بر تو وصول برسد و بخلع انداختند و دست  
 با اضطراب سلوک طریق خلافت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین بتویری بسرحد زوال رسیده و سلطنت از آنجا که  
 فوت دیگر بود مان چسب کبری متعلق گردیده و شمار از حیزه نمائده مناسب آنکه با لغات خانی و عنایات خاتمی اعطاء نموده بسده ابواب بخلع عیاش  
 قیام نمایند و به دست متابعت و دروازه شهر را برکشاید و چون امیر درویش علی امیر سلطان و سایر امرای اعیان بخلع طاعت کرد و لوازم او را

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرکی شکل جواب آن سخنان گفته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما با محمد در خلافت رعایت و عنایت لاد  
مجاذ میر میزبان کورگان خرافت و در غایت اوقات گذشته ما با محمد در کورگان میرزا بدیع الزمان را سکنی واقع شد و نتوانست که عجز آن وقت به  
خان در مقام مقابلت و تقابل در آید چنانکه در آن وقت که حقوق رعیت چندین سال آن پادشاهان عظیم الشان را با بود و انکاریم و شهر را که بر سپیل  
ما سپرده باشند و نماند این حیانت تحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه مغرب حیرت یونان فال خاقان حضور بتامی شاه زادگان و سپاه خراسان  
بغالب برین حدود خواهد گذاشت و با داد و تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی هم دشمنان را بر طبق خواه دوستان خواهد ساخت آنرا آنچه  
خان کجاست کرده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغرب حیرت یونانی نیایم هنوز کسب از ذخیره داریم و نتوانیم آن بود که در  
ایام دراز گوش بسیار در کورگان با بیخ افتاده روی بگردانیم که عدم آوردن آنقدره امیر دروشلی چون بنحمان تسلیم نمود دانست که بواسطت  
او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشته آنچه دیده بوده شود به عرض خان رسانیده و خان در واسطه همان زمان اهل محبت  
گرفته و از آب نمویه گذشته بهر خدمت شافت و نوبت انور فراغت و در غایت بروجات احوال ساکنان قبه الاسلام بیخ یافت تا در مدت  
انقدر زمانی از سپاه او زبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور توان کرد بنا بر آن در باب تاریخ آنجا نوشته خاتمه سخن گذار  
این قطعه در سلک تحریر آورد و قطعه محمد خان چو از آب نمویه گذشته شراب پیش ابل بیخ شد بیخ تمام شهر و بران گشت از غنک از آن تاریخ شد  
و برانی بیخ ذکر شده از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان  
در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعد و قطرات باران میسائی محاصره قبه الاسلام بیخ قیام می نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت  
جز روان بدین جهت کسب نمود و چند نوبت رسول رسایل پایت سر بر علی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر از زبک را شرح داده  
کرد و خاقان حضور چون آنرا بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اجمال بجای آورد اما امیر عبداللطیف بنحمان  
و امیر ابوالقاسم نجفی را فرمود که بالشکر و عیس و مرد و در بسیرل تا بان دفتره عمل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را بهر صورت و حکم سازند و میرزا  
بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جز روان بکلیت شافته تعبیه ایام در نستان بجا پایان رسانید و چون سلطان بدیع الزمان فروردین سپاه شهر  
دریا حین بطنها دشت و سائین کشید از آنجا کوچ فرموده و همای جو زبانان را تحمل نصب نمود و نظر آنها کرد و ایندو بچیان زرد امیر حسره شاه فرستاده  
گشت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب ستم و جبهه دفع سپاه او زبک مبالغه فرمود امیر حسره شاه بار دیگر اظهار نصیحت کرد  
و باره خود امیر و بی را بلا زمت شاه زاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت به  
صد می نیند شد و ببالشکران حصار و خندان و قندز و بقلان بخدمت ستابد و در مقابلت و معاندت محمد خان مختصر مانده ندارد و چون امیر و بی هم  
فرستاده می عالی منزل کرد بدین آنکه بفرستد بدیع الزمان میرزا سوزگردد امیر عمر بیک جنالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از نیاست  
مانده برسانید تا فی الحال صلح کوچ فرود گرفته همچنان او بشیر خان شافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قبا بیک بود تو قضا نمود امیر  
خان بکران تعبیر یافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبه الاسلام بیخ و توابع رعایت دولت  
و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین محمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت  
بر خجارت رسانید زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر اموال و نوینیان در دیوان امارت حرداد  
و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر جماعت به تنهایی مای خود سر بجام میکردند و از سایر اموال و احوال چندان حسابی بر سر گرفته و بنا بر آنکه در آن وقت  
از احوال امیر عمر بیک آمار خلاص و دو شوای نسبت بجا آن حضور حضور می نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی شکر گشته در آن بهار که در نوای جو زبانان  
حقیقت اقامت برافراشته بود امیر سلطان از ید و له امیر جهانگیر بر لاس بارتت تربیت سرفراز ساخت و در دیوان توابعی مقدم بر تمامی اموال  
کرد و عمر بیک را نیز بد و سپرد و بعد از آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر نهایت شده و شرف اشرف دیوان عالی مشرف گشت و در  
دخل امیر سلطان با ید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و نمودند فلذا آن ایام در دیوان نظام نهاد و سنده در بدیع الزمان



تخلیف پیشینگی از صفات ربانی شورت ایشان فیصل میبود و بنا بر آن امیر عربک مشاهد میخواستند و خاقان حضور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در  
شب که بسان اهل غنای تارکیت بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نصیحت بجانب شیرخان بر فراخت و بکادمت که این صورت روی نمود و بدیع الزمان  
امرا و در کمان دولت با جمع ساخته در باب حرکت و سکون شورت فرمود اکثر امرای مخالفت بکمر بستند و در شب دیگر کرده شکر زدند و روز دیگر خواججه  
الدین محمد المکات بن خواججه ابو نصر بن خواججه پدر سارا که در اردو بود جهت نصیحت امیر عربک بشیرخان روان کردند اما غایب بران شربت گشت و  
امیر عربک در مقام خلافت ثابت قدم و زنده از سر نهاد و در گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزین داد و روزی امیر و التون فرستاد  
و پیغام داد که علی اسیر الحالی از اهل کابل و حال سوتجه موبک ظفر نال کرده تا موضع امیر عربک و فتح شیرخان بوقوع پیوندد و بعضی نفیس زنان منزل کوچ  
کرده همان طرف چکیده یافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عربک در آن ایام نقصان تمام سپاه انجم جا بر راه یافته بود و احتمال قریب داشت که  
محمد خان بکفایت حال اطلاع یابد اناب گذشته مبرکه که قتال شتابه ذکر نصیحت خاقان منصور بخمال گرفتن شاه زاده عالیجناب مرآت  
فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب چون خبر محض امیر عربک در شیرخان و توجبه میرزا بدیع الزمان بصوب چکیده در بر راه افتاد  
یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرفق شد بخمال آنکه شاید آن صید دوشی را به ام اطلاع در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار  
دیگر طبع و متقا در تواند کرد بعد از وضع منازل مرطه ترناب را محسوس ظفر نال ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج جایون بنجایت معتم گشت و  
بدین روی در نقصان بناده کار از امضا آن عزیمت در گذشت حکام و سجا انفاس و اطباء حکمت اقتباس آغاز رقیب او دید و اشرافه مناسبت کردند  
و یکی بمت در بار آنفار صند طریقه ایستام مری داشته لوازم سی و اجتهاد بجای آوردند و خواتین بلعین امین و شاه زادگان با کتین و امرا و نوینان  
و خواص و مقرران حملات و صدقات مستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان محنت ذات ملکی صفات را از حضرت و ارباب العظیبات مسالت  
منوده زبان بدعا کشادند پس نزد روی چند مسالت صاحب عبادت براجابت رسید و از در ایشاد و نزل من الفرقان ما بوشاد و عینه المؤمنین  
شاد و عاجل شائل خاقان عادل گردید و عا د اهل عبادت بلاگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدیمان کوه آلتور رسید و نصیحت و مروت  
بدر بزرگوار فرود و بوضوح انجاسه و اجمیر فرمود که قدم در طریق انخاص بناده بلازمت آستان سلطنت انخاص شتابد و تقبل انامل فیاض قیام منوده با  
دیگر شرف ملاقات خاقان منصور در یابد بنا بر آن امیر سلطان بایزید بر لاس را بگرایس کرد و آن اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التباس پیغام  
داد که اگر حضرت خاقانی در قریب ایم و اقام این سالک مسالکت سرگردانی را باب حضور و محبت فرود شویند و در حضور سادات و مشایخ دارالعلم  
بر راه لوازم عهد و پیمان در میان آنند که صدی جنبه نشسته طبقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سر بر ای میایم و فاشیه مناصبت بر دوش گرفته در  
ظلال حاضرت لایزال می آسایم چون امیر سلطان بایزید بدیکه خاقان عالیجاه رسید و بخان میرزا بدیع الزمان را بعضی رسانید انحضرت جمع و مسرور  
گشته مسرعی بر راه فرستاد که سادات و مشایخ و علماء و اکابر اردوی بجایون رسانند تا اناس شاه زاده را بشرف اجابت معزول گرداند اما در آن  
آساند بجهت بی آفا و بعضی از امرا و نواب را چنان بخواطر رسید که اگر درین محل که بنور شمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظهر حسین میرزا در اردو  
بدیع الزمان میرزا بپایه سر ری خلافت مصیر آید محنت که اکثر لشکر بپایه لواء کوشش ایش التها رند و کمر خد مکاری بر میان بسته موافقت و تسامح  
بر از لوازم شکر و آئینی را بشرف عرض رسانیده آن نمنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را حضرت معادوت اندانی داشته  
اجابت محسن ملاقات را در غیر تا خیر انداخت آنگاه اردوی بجایون بطرف بله به راه کوچ کرد و خاقان صاحب محنت قرین محنت و سلامت بتجهت  
سلطنت رسیده لوازم نصیحت و محبت بجای آورد ذکر توجبه میرزا بدیع الزمان از آنکه مشور بظاہر شیرخان و باز آمدن امیر عربک  
باستان اقبال ایشان در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور بار دوی بدیع الزمان میرزا را اجبت فرموده طلب عدم اجابت  
عقبن ملاقات حاضر فرمود شاه زاده در بجزان نشسته فرود رفت که ای کفر از مملکت را از خار عینان مساندان بدست یاری کدام بکت از معاندان پاک  
گرداند و امیر عربک را که اظهار شرف خلافت کرده و در قله شیرخان محض گشته بود بچه طریق از آنجا و که زاینده بجاده اشاد و رساند معارف آن مخالف بشیر  
مخبره مقال از نزد امیر و التون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مجلس با مخالفت امیر عربک اطلاع افتاد سپاه زمین

بصورت  
ابو نصر

و فرار و خور و ساغر و توکت با جمع آوردن بر خراج استحال عثمان توجیه بصوب شیرخان العنقاف و ادلایق دولت روز افزون آنکه موکب بجایون بگرفت  
آن بده بخت نماید تا هم کافان فضل یافته دست عنایت آبی ابواب فتوحات تا قنای بر روی غارن آستان پادشاهی برکشاید سلطان بدیع الزمان  
میرزا بعد از اطلاع این بشارت بدین جهت و نظروا اثنی گردید از آنکه تودر حرکت آمده همان بکران بصوب شیرخان مکتف گردانید و چون با جمیع علم  
خفیه شیم قطع منازل و مراحل کرده بر توجیه و حصول بر تبه شنبه بازار انداخت امیر دولتون از آنجا سب رسیده اما ل فیا می را بلب ادب بقبل و علوم ساخت  
و امیر عربک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر دولتون و قوف یافته خاطر بگشود قرار داد و بروج و باده شیرخان را بمصوب ساخته ابواب غنا  
و بواج برکشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و نظیر افراسنه و امیر شجاع الدین دولتون سپاه جلالت اثر اسکل ساخته صبح روزیکه چهارشنبه  
بود از تبه شنبه بازار بظاهر شیرخان خرامیدند و صدای غناره و غیره آوای سورن و گریای باوج فلک ابتر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا  
در عیدگاه آن بده و زوال اجال فرموده امیر دولتون در مدینه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امر او لشکران آن بده را در میان گرفته آب شنبه  
بهرنی دیگر انگذند و جهت بر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت گردانید چون خاطر امیر دولتون با بل آن بود که بین الجانین بسیار  
شود و امیر عربک بار دیگر در سلک سایر امر او نوغیان میرزا بدیع الزمان انتقام باید اصلاح سپاه را اجازت حرب و جنگ و جنت انداختن  
تیر و سنگ میداد و بویسته جهت تهیه بساط مسلح و صفا قاصدان بخدمت آن نزد امیر عربک میفرستاد بعد از نگار آمد شد سزا امیر عربک با میر دولتون  
پنجام نمود که اگر انتخاب قدم بر بجه فرموده با محمد و دی از غارن بد بلیز قهقه تشریف آورند و خاطر مرابا کید و آه محمد و پمان اطمینان بخشیدند  
در روزهای شیرخان را با سان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا یکشایم و بدستور پیشتر ملازمت شافتند در طریق خدمتکاری و جان  
سپاری سلوک جنایم امیر دولتون بنی القاسم را بغیر اجابت مخزون گردانید صاحبی حازم درون شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه پای در کاب آورد  
میرزا بدیع الزمان منزل جناب امارت پناهی شریف برده در آن زمان انتخاب را بجا هر رسیده که اگر آنحضرت بعد م عنایت و بنده نوازی قطعه  
و بوساطه امیر عربک را با لغات خاطر فیا می رسیده و اگر دانه برانیه در حصول مقصود داخل خواهد بود و اینجی را بعضی رسانید و بدیع الزمان میرزا  
در صوابید امیر صابیه بد پسر در مدینه و همچنان امیر دولتون در رسیده مسکن حازم شهر شیرخان گشت امیر عربک چون بجز شنبه غنچه غنچه  
بشارت باوج حصار مپرو آور رسانید و پل روز از انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقطعه شافتند و امیر عربک گفتن بگردن  
بشیر اندر دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتماد و استخفا برکشاد و بدیع الزمان میرزا در قدرات و هنر اتمش را با آب محفوظ نگه  
افروشت و او را بر تبه بر بیت و احسان بخت و مباحی گردانید سایر مردمی را که در آن بده بودند عنایت بنیابیت شاهر و ملین خاطر ساخت و باره  
عالی سعادت نوده با روز از ظاهیر شیرخان کوی فرمود و نودجی سه شنبه بازار معسکر بشارت کما گشت و صبح روز دیگر امیر عربک ملازمت  
شافتند از مقام مخالفت و عناد یکبارگی در گشت ذکر توجیه امراء عالیجاه بفرم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتاد  
امیر ششار الیه از مسند دولت و کارانی بوادی نگبست و مسر کردانی چون تمام شیرخان بدیع مسطور فیصل یافت سلطان بدیع  
میرزا با عاظم نوغیان برادر باب حراست مالک خراسان از دخل بوالفتح محمد شیبانی خان شراییه مشورت تقدیم رسانید و بنا بر استقواب  
رای و تبه خاطر حراشیر بر آن قرار داد که امراء عظام شجاع الدین دولتون از خون و ناصر الدین عربکیت و همچنان و امیر خدیو از ترکان و شاه منصور  
امیر خسرو شاه رفته به نوبت که توانند او را شتال و ملین گردانند و باره روی عالی رسانند تا با ستوار سپاه مالکی که در تصرف اوست دفع لشکر آورند  
بشیر بپرد و امراء با هزار سوار حازم قندز کشته سمود و اوراق نیز حسب حکم در رفعت ایشان روانند و بعد آن ایام خسرو در و راندیش سیدین  
امیر روی را که در سلک صد و پنجم بود پایه سریرا علی بران فرمود تا کیفیت احوال را بعضی خاقان شود و خصال رسانید طلب عهد و پیمان نماید  
که هرگاه آنحضرت بخدمت و اله بزرگوار شتاب لغات و عنایت و تربیت و رعایت باید آنکه موکب عالی از تبه شنبه بازار بکاتب دره جز در گشت  
آمد امراء عظام که توجیه قندز بودند چون کید و منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را اطلاعیت کرده استلام نماید  
که موکب ملاقات بجا خواهد بود و پس از آنکه امیر شاه منصور بخدمت رسید و خسرو شاه را بورتوجه امراء عظام مطلع گردانید خسرو شاه کجسب تقدیر و بران گشت

گشت و متوجه کوبستان شده اند سر حکومت در گذشت همین بنحال آن که در خلال این حوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیانی با همی کثیر از  
سایگان ساکت بهلوانی فرم زد همسر و شاه جرم کرد و روی بقصد آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه و قوف یافته عبد الرحمن بکیت را که در ساکت  
قراتبا نش استقام داشت با فرجی از سپاه برسم زبان گیری بستعمال ای فرستاد و عبد الرحمن بکیت در حدود سالی برای آفتاب که نشسته بمحمود سلطان رسید  
و آتش قاتل اشغال یافته تیری برکتف عبد الرحمن بکیت خورد و در وی بصوب انهرام آمد و در کجنگان آنمگر که در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود و شهر  
در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسرت کعبت و زوال انتقال کرد و بود با وجود خشم  
بسیار و قرب وصول امراد کبار عثمان تا کاکت و تا ساکت از دست داد و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه کوبستان نهاد  
با امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل علم با مراد عظام رسید و صورت واقعه را معروض کرد ایند امیر ذوالنون از کمال حریت و شجاعت  
فرمود که منبری چنین محمود را بقترف اوز بجان گذاشتن و ازین موضع راییت معاودت افزاشتن بخواه مردان مرد و ستمه دلیران صف بزرگیت  
بلکه انب است که بقصد رویم و آن بده که حکم ساخته بقترف محمود سلطان باز نگذایم و امر اطو قوا کرد با درامضا این عزمیت با امیر ذوالنون  
اتفاق نموده آن شیر میشه و فاجان ساعت بلیع بخش کرد و آفرین خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده را قم حروف را فرمود که رحمت  
بر چه تا متر خود را بلازمت حضرت سلطانی رساند و خبر و بران شدن خسرو شاه و در ضمن آنجناب را بقصد عرض کرده التماس نماید که موکب عالی  
به انصوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی سهولت برکشاید و این صمیم در درزه جز بفر لایمت مشرف کشته کیفیت ویرانی  
خسرو شاه و محبت امیر ذوالنون را عرض داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن مرا بقندز سموع شود به انجناب  
خوابد شد و چون میر ذوالنون در غلظت زول نمود تحقیق پوست که مولانا محمد کسنانی که در قندز بجا بخت مجبور بود و خواطر ضار و کباب  
بمناجعت محمد خان شیانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میگشاید تا شهر بد و بسیار دو امیر ذوالنون تا صدان بخندان نزد مولانا محمد و سایر  
قندزیان فرستاده از صولت سپاه اوز بکیت تحویف نمود و پیغام فرمود که مناسبت که در روز پاکت سینه نامن با سایر امراد عظام بشهر در آمده  
اطراف و جوانب آن را محصور کردیم و بمعاودت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی از دفع اوز بجان کمال شکر است  
تقدیم رسانم مولانا محمد این سخن بسمع قبول جامی نداد و در مقام بود اداری محمد خان رانج دم بوده بعد از با بقندز کشاید بنا بر آن امیر ذوالنون با  
سایر امراد کاتب اردوی عالی مراجعت نمود و در درزه جز بفر لایمت بدیع الزمان میرزا فرستاده و قندز بیان را عرض فرمود و سلطان  
بدیع الزمان میرزا چاره کار مخصوصا عرضا خاطر پیر بزرگوار دانسته فرم توجه بجا بخت همراه جرم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل جرم و بعضی از امراد  
سپهون آورد و بدین صورت محافطت آن بده را به بیرونی شجاعت و بهلوانی امیر سلطان علی خان باز گذاشته راییت آفتاب شرقی بصوب شیرخان بفرستاد  
و بعد از وصول بوز جان ز نام حکومت آنولایت را بکف جلالت امیر عثمان ولد امیر عریکیت داده و او را بقلعه شیرخان فرستاده از راه انجلیک بکیت  
نیکی شافت و در آن منزل امیر حسین بارودی از پایه سر بر اعلی باز آمده الطاف و اعطای که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود  
معروض گردانید و همچنین موجب از یاد تصمیم فریت آنحضرت شده فضای مینه را ازین مقدمه بجا یون بختارت ریاض عنوان رسانید و  
در آن منزل امیر خسرو شاه سعادت ملازمت استعدا یافت و پر تو آفتاب عنایت و عاطفت برو جنات احوال موخو لا احتیال ش یافت  
چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و میل این روایت بعد از محاربه محمد شیانی ظن با سلطان محمود خان بر زبان خاندن خندان  
خواه گذشت ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الحجه خان جبه معاودت پادشاه ببلند مکان بصوب اندجان  
و بیان وقوع محاربه میان آن جوانین عالی شان و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد شیانی خان در آن  
اوان که پادشاه مونیة کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا همیش کوریکان موجود در السلطنته سمرقند بود کت و دیگر سلطان احمد تپلی اشغال  
نیزان طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر کشود و با آنکه جها کیمیرزا بسان دولت و اقبال اردوی جدا شده بود او بسینه  
بشیر ترد نمود بار علی بد چون پادشاه اسلام نیا هم قندز انشیانی خان باز گذاشت و استیلا بر ملکیت موردت متبر نشد تا شکست

و چند تا بی ستمون محافظت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآورد سلطان محمود خان با اتفاق برادر خود سلطان احمد خان که  
 با لجه خان مشورت است بخت بر آن گذاشت که لشکر بانه جان کشد و آن ملک را از سلطان احمد قتل اتراع نموده بیاد شاه جهان مطاع سپارد و این  
 را از جبر قوت اجصل آورد و بنا بر پنج سده است و تمامه با سپاه فرادان بدالضوب روانه شد تا قبل از آنکه بمقتدر رسد و دست در کردن عروس  
 محصود حایل سازد و شیبانی خان با لشکری بعد و قطرات باران بعد سبیده در بهمان منزل قاتی عسکرین دست داده قتالی در خایت صحبت  
 اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانبکه و لجه خان بر دست او بر جان ایر شدند و پادشاه جهانیان همان کیران بصوب بعضی از ولایات منورستان  
 انطاقا داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن بگریختن و ظفر و شنی یافته قاصدی بهمان برن و بار تا سکنه فرستاد و ممولان اجمالی پیغام داد  
 که خانبکه و لجه خان در دست ما گرفتار گشته و ظمیر الدین محمد بایر پادشاه روی بر او فرار آورده اگر شمار امتنا است که نایز غضب قیامت لب  
 حرمین حیات گرفتاران را محترق کند و ندهاید که او را از گریز مانع آئید و خواجرا ابوالمکارم را بر نوح باشد بدست آورده محبوس کردانید و مردم کاشانه  
 خواجرا ابوالمکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دوسه روزی نگاه داشته بعد از آن حضرت داد که بهر طرف  
 خوابند و توجیه نمایند تا خواجرا ابوالمکارم بعد از دوسه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تا سکنه پروان آمد و محاسن شیبانی  
 را شنید لیکن بواسطه کبرین و فتنه آن وقت رفتار نتوانست که خود را بجهانی رساند که از شتر جدا این ماندیم که خواجرا آن شهر چاه بخانه یکی از فرزند  
 اجمالی بود و آن بیروت یکروز خواجرا را نگاه داشته بعد از آن بعضی از بهادران شیبانی خان را بر صورت عالی مطلع کردانید و آن مردم خواجرا  
 ابوالمکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجرا عالمیاب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجرا در جواب این بیت  
 خواند که بخت چراغی را که ایزد بر فروزد بر آن کشید کند ریشش بسوزد تا این لطیف میخاید نداد و بهمان لحظه فرمان سیاست نمود و عالی شکر  
 اجمال آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بشیر پیشتر مرتفع گشته سمرقند و اولد الملک ساخت و برادرش سلطان محمود  
 سابق لواء حکومت در بخارا برافراخت ایالت ناسکنه و ولایات سلطان محمود خان و لجه خان با علامت کوچ کوچکی خان و سوگند سلطان  
 که دانه ایشان دختر میرزا انج بکت کورگان است تعلق گرفت و منصب دار و فکی شاهرخه با میر یعقوب که در سلطنت اعظم امر انتظام داد  
 سمت خصائص پذیرفت ذکر رسیدن امیر محمد باقر بلازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظمیر الدین محمد بایر و بیان سلب  
 وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر چون پادشاه اسلام پناه از سر که سلطان محمود خان و لجه خان  
 عنان کیران بصوب خولستان کردانید و یکروز در غلی ساخت اوقات گذرانید بوضوح اجمالی که فوجی از مغانان دبانه دره کور آن راه  
 واقع است مضبوط ساخته اند و بجای دست برداری جلالت محکم کرده تیغ خنجر آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک انطریق اختران  
 واجب دانسته بر او غیر محمود بجانب حصار شادمان شافت و از آنجا عنان توجیه طرف مذنبه الرجال زندافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر  
 که از صولت سپاه او ز بکت شی بخواست بر بستر شراحت نمی نمود و وصول موکب بجا یون باری را فخری عظیم دانسته با ساری و پیشکش  
 شافت و آنحضرت در باب توجیه انطریق که متضمن محصولات دولت باشد با وی شورت نمود امیر صایب تدبیر عرض آن ز غنیمه تاج و سر بر سرسانید  
 که چون محمد خان شیبانی بر مالک ماوراءالنهر استیلا یافته و شه فرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته است  
 است که چند روزی باروز کار سخته کار در ساتیم و بجانب کابل رفته خود را از نده و دملکت او ز بکت دورانده ایم نظم نداری اگر با جدو  
 زور جنگ طریق مدارا کزین بیدنگت ز شکست بجائی تا انتقال که بکت چندین شوی از قتال پادشاه عالیجاه این را می راستو سبزه  
 و ده شهر سه عشر و تمامه روی توجیه کابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حد و آن بود لاجرم جناب  
 امارت آسب با کف لایقه بلازمت حضرت پادشاه شافت و اظهار خاص و خدمتگاری نموده سعادت تحویل توایم سر بر سلطنت دریافت شد  
 روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر طایران او مانند دولت و اجبال بلازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال  
 و صلح عبودیت مدکوش گشته فاشیه خدمت بردوش گرفته و جناب امارت آسب چون حال بر آن نوال دید جنابیت متوهم کردید و شیبانی



تمامی براق و جرات خود را بر جای گذاشت و بادوسه نوکر فرار برقرار اختیار کرده علم غیبت بصوب آمده بی سلطان بدیع الزمان میرزا ابراهیم فرشت در آنکه او را  
دیگر بدیع طرف پندی و در بدیع جانب آرا مکه ای نماده بود غیبت آنی بر آنم که شوی از بدیع فارغ آن لحظه اگر نیز نیای حکمید کس و در غیبت بدیع خبر  
وصولی میر حسره شاه بعضی آنسوز و عالجها رسید به بار کمال مکارم اخلاق بر ایم سابقه او را تا بوده بصورتی و قره العین سلطنت و کامکاری محمد  
میرزا و امیر ذوالنون و سایر امراء و ارکان دولت را با استقبالی از فرمود خود نیز از اردوی عالی پروان رفته بر سرشته فرود آمد و شاه زاده و امیر  
ذوالنون میر حسره شاه را در آن موضع لعادت دست بوس رسانیدند و حالانی که او را در خدمت حضرت خیرالدین محمد باریاد شاه پیش آمده بود  
معروض گردانیدند که همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا جهت بر سر انجام اسباب کنت امیر حسره و شاه مصروف داشته جمیع و خرگاه و اسپان را هموار  
و اشتران با برادر و استرانی رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامحدود و انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایق و منوفاات را بقدر زود میر  
حسره و شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر حسره و شاه طریق مشورت مسوک داشته عزم ملاقات خاقان جنبه صحافت هم گردانید و  
از زمینگی کوچ کرده در آنکس چکنی و خیمه و خرگاه بزرگه حکمت هر دو راه رسانید ذکر وصول مویکب حضرت باریاد شاه نظام بر لید  
کابل و خروج شدن آنکس بجهت حمایت حضرت خداوند جزو کل چون سلطنت پادشاه باریاد و اول و اداات شهنشاه مغز و در  
مستقلی آن بود که از غیض غام صلی و احسان حسره و اخوت خیرالدین محمد باریاد من اسباب تشنگان بودی ظلم و عدوان صفت حضرت و نصیحت  
یابد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جا و جلال از افق حمایت لایزال طلوع نموده بر وجبات احوال مکرشکان کشته بالی حضرت را  
در معرکه جان ستان خواتین خولستان و شبانی خان در پناه جنبه لطف و کرمت خویش از شر دشمنان باندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت  
مکومتان بدیشان رسانید و کرمت دیگر باریاد می پنهان آن پادشاهت یابد با عطای اسباب سلطنت و جهانبانی و وجبات خلافت و کشور  
ستانی از تبر براق و جبات امیر حسره شاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه با مصتواب امراء و نوینان در کاخ عزم تسخیر کابل عزم کرده راه نوبت  
پیش گرفت و سیرت علی سافت نموده ظاهرا آن بلده از زمین مقدم بیاونش نصارت گشتان ارم پذیرفت امیر محمد معتمد از خون چون قوت مکتوب  
داشت و شهر محض گشت و بعد از چند روز که چرکت حضور کابل احاطه نمودند متوطنان بجانانی بکازمت حضرت کشورگشایی مایل شده و کار محمد  
از حسره و کلبانی در گذشت و قاصدان بدرگاه پسر شهباه پادشاه ارسال داشته طلب خود امان و مسالمت عهد و پیمان نمودند و کشته  
و کلبه شهر و همه سپرد همان بصوب که میسوزند با تا بد حضرت پادشاهی همس محمد معتمد بچین قول نموده سوگند ان بر زبان آورده و که چون  
محمد معتمد ابواب نهاد مسدود گردانید و در راه با دشمن کشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرماییم محمد معتمد بجای پادشاهی امید و آرزو  
از کابل سپردن عزم مسدود شرف بسا هموسی بدیافته شکیش کشید و محمد باریاد بر حسب وعده او را بجا آورد حسره و نه و هو اطف پادشاه باریاد  
ساخت و با تمامی نوکران و عهده داران و اوراق و اهدا و افرادان صحت نفس و چون لوف اندانی داشت و حضرت پادشاهی بو اوقت تأییدات الهی  
و معاصرت توفیقات نامتناهی خله کابل و توجع و مصافحات و ضایم و محقات را بخت تصرف در آورده و همورو آبادان گردانید و طوایف  
رعایا و مزار خان را که با کالی جور و عدوان و دست خویش ظلم و حسیان کشته بودند بهما و امن و امان رسانید نظم علم صل و داد ساخت بلند  
پرتو لطف بر جهان انگند بس که در کانت هم احسان گشت گشت عزم چو عراز بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد رفیض عطای او ببار گشت  
در بیان فرستادن خاقان حضور همی اندا کار نام را با استقبالی آن خراج سلطنت و جهانبانی و ذکر طاعات بدر  
و سپردن یکدیگر در همین نشاط و کامرانی چون امیر حسره و شاه شرف عازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاه زاده و امیر ذوالنون  
حضرت خاقانی را با بادی ظاهر گردانید امیر حسره و شاه مسافر آن غیبت را متضمن صلاح دین و دولت محمد و بزبان حال مقال صمون این مجال بیان  
کرد که غیبت چو عاشقان بونا جان و بند در پایش امید بست که تا نیز عده هم باشیم لا جرم بدیع الزمان میرزا از زمینگی مبارک غیبت انست  
آهده انداه سیر مل تابان کاسب لنگر معترض غیبتی در حرکت آمد و خبر حضرت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر حسره و شاه بصوب بلده  
هراه شیوع یافته خاقان حضور بجایت منج و سرود کردید غیبت نشادی بر افروخت رویش روان چو کل مددباران غنجدید از ان چنین

منتهی

در کجا

مزید همینان میرزا بیج الزمان و امیران ایشان جناب شیخ الاسلام سیف المذکره الدین محمد القناری و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین سلطانی  
 علی شندی که مشهور بود و نجواب بن و سید غیاث الدین محمد بن میر یوسف الزاری و قاضی صدر الدین محمد الاهی را که خلاصه مشایخ و سادات و فضلاء کما  
 فی الزمان بودند بر مجلس نفس بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام میخیز نظام کمالی نهاد و فرمود همه و پیایز با بظراف ایان مولا که در اینده کسب  
 میرزا بیج الزمان و امیر فرزند النون و امیر خسرو شاه و سیدی کاظم حاکم طبرستان و دیگران در بار ایشان غایت شفقت و عنایت بقدم رسانم آنچه بخواهد  
 بزرگ را خدمت فرمود که به جمال شاهزاده و امیر شاهزاده و کمال عفو و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان تا سید قدس و عنایت عازمت را به اجازت  
 رسانند و اگر نظام دومی الاحرام پیاده گشتند و ملاقات شاهزاده کردند و غلام کشته در لشکر کشته غیاثیه بان سعادت غایب شدند و بر یکدیگر شکستی لایق گشتند  
 کیفیت سوگند و عشاق خاقان را مشروح معروض گردانیدند و بیج الزمان میرزا نسبت بان زنده واجب التحمیر کمال اخوان و احرام بقدم رسانم  
 بوقایع ایشان تشریح بر دو همه را بخلع غمز و انعامات و افره نوازش کرده روی بجهت آورد چون در منزل اقامت نوروزی جلال دست و ادا نمود  
 منظور حسین میرزا با والده خود عهد علیا خدیجه سگی آقا که رسم استقبال از برادران توجیه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و چهار روز که در مجلسین  
 حایل بود با بابت لغت و موافقت فرزندشاید و تا یکدیگر مباحثی و گفتگوهای فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاخره سنه عشره و ستانه بود خاقان حضور  
 از بیخ جهان آرا توجیه ملاقات فرزند خود و صفات کشته بیج الزمان میرزا تیر از ایدام تود حرکت آمد و بوقت نماز پیشین بواهی غایب گشتیم فرسخ  
 از قریه کنج پایان تراست از مقام آن دو نیز بیج سلطنت حیرت افزای قضای پهن خرا گشت و میرزا بیج الزمان را چون چشم بر تخت نهادند و در پیشگاه  
 افتاد خواست که بسویه آریاب جرایم و دل در گردن اندازد و سه نوبت را فرود و شرف پایوس در ریایه خاقان حضور از مشاهده سیمونیت قیامت  
 فرموده فرزند از جندران آنان بر محاف داشت و میرزا بیج الزمان را نوزده حضرت خاقانی او را در آغوش عفو و مهربانی کشید و عطر است حیرت  
 از خواره دید و انتظار کشید روان گردانیدند تا به پرو سپرد در آغوش یکدیگر سیر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بیج الزمان  
 میرزا نهایت نیاز مندی بظهور رسانیدند در روی یکدیگر گریستند نظم کبابی پدید آمد کمال اشفاق در روی سپهر نظر نمودی کبابی سپهر از سر واضح چنان  
 بحاکم راه بودی و بعد از آن مجلس که وجود سادات نظام و مشایخ کرام و قضای اسلام و علماء و فضلا کثون بود امراء کبار امیر شیخ الدین ذوق  
 و امیر خسرو شاه را بمشرف و بنویس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و محالیت زمین اعلام خدمت مصلح ملوم ساخته بودند نظام  
 وجود تهنیت ظاهر کرد اینده خاقان حضور ایشان را به نور پیش و نوازش مقهور و سر فرزند ساخت و ضمن کلمه یونان تشریح علیکم ایوم مبدان الهام  
 را انداختند و از ایشان پرداخت و آنشب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آنکشت و اخی بنیزم پیش و خرمی نشاندند و بیخ فرج و سرور متوج و دشمن  
 و بیخ فرج و بیگانی و آشناسیدن با دانه از جوانی خصلی تمام آنزنده کانی بر گرفته را نیست شادمانی روز دیگر که هم سازان قضای و قدس کفایتین یکدیگر در پیشگاه  
 بجانب هم نشاندند و شب معارفته متوجهان بیخ سکون را با بصارت روز و سلامت رسانیدند خاقان حضور بر تخت روان  
 نشسته مانند بلبلان روی شجر سیریکه را وانی بناد و شاهزاده و کمال نظام سلطان بیج الزمان میرزا ادا بود حضور مظفر حسین کویکان پیش آنحضرت روان  
 و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه با طرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق نام غلبه نام بنشاندند  
 سرور و کلام از شهر بیرون شایسته داشت و کوه را فرود گرفته بودند و اجتماع خلافتی از نردوزان در مصیبتی طرق بر تبه نمود که در بیخ عبید و نوروز مانند  
 آن کسی شاید که نمود نظم در آن روز از کثرت خاص و عام بسیار می آید و عام هوام در آن ماه و آنکس شب بود ز عمل خلافتی زمین خسته بود و  
 خاقان حضور در عین فرج و سرور باین ترتیب و امین از راه خیابان بدارس میرزا انجیل که بنا کرده سعادت آنحضرت رسیده شاه ناد کمال نظام  
 و نونینان دومی الاحرام پیاده گشتند و بیج الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان و پوپا پیش تخت روان آنحضرت را بردوش گرفته و امیر ذوالنون  
 و امیر خسرو شاه و پوپا پیش آن تخت فرود بخت را بر داشتند و بعد رفته رفته در آیدند و در قیامت سران همرا که پیاده شتابان چه بچشم به پیران تابان  
 خلافتی که در آن مقام حاضر بودند در حال غلبه کمال خاقان حضور از مشاهده صورت فرمای و بر آورده لوازم و عا و شاد با دار رسانیدند و در پیشگاه  
 اصابت عین کمال است و آن یکدیگر بربان گذارند تا کجا خاقان عالیجاه بیخ جهان آرا شایسته و منزل امیر مظفر حسین مقدم سلطان بیج الزمان

از پیشگاه

حضرت پسر حضرت بافت و برکت از امر از نری بخت افزا که همه ایشان بیستین می بود و زول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر بردند از بیخ  
 راه بر بودند ذکر بعضی از وقایع که وی نمود در او قایم که بدیع الزمان میرزا در بدیع الزمان ایام که بدیع الزمان میرزا در تشریح  
 سریر پادشاهی تشریح داشت خاقان منصور چند کشته و دلدار شد را طوی داده در مجلس انواع انعام و احسان در باره شاه زاده عالیشان بکامی آورد  
 و امر او صد روز و در او خوشی آنحضرت را خلق فخره و شایسته نواز شکر کرد و ایضا ابو منصور مظهر حسین کورگان چند برادر بزرگتر و امر او جنبه تشریح  
 حسروانه ترتیب نمود و لو از مکتبش بر می داشتند و تا کید مسانی اتحاد فرود و او امیر میرزا الدین محمد روز افزون نیز بر می داشتند غایت محبت مرتب شد  
 میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تارنی راه دارد و کتف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لو از م خدمت کاری بجای آورد و در برین قبایس سایر امر  
 و در کان دولت مراسم انعام تقدیم رسانیدند و جوایز و نواهایی و جوایزی بر طبق عرض بنیاده شرایط نیاز مندی ظاهر گردانیدند و چون میرزا  
 الدین ذوالنون در خدمت داشت که سبب آنحضرت پادشاهی محمد با میرزا با پسرش محمد تقی محمد زری اندیشیدند و در حضرت ندیدند و بعد از ضبط کابلستان  
 بطرف قندهار و زمین داد و در بند پس از ده پانزده روز که در راه بود اجازت طلبید مکتول انعام و احسان بجانب ولایت خویش بخت نمود و سلطان  
 بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در همراه تشریح داشت جمعیه میرزا الف سبکت بن میرزا سلطان ابو سعید که در بجز تربیت محمد خویش پانیده سلطان  
 بیگم سرپرست و بجا کج بود و در روز عقد سادات و قضایه حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن سلطین کلمات ایجاب و قبول قدم فرمود و در این  
 بیان چند روز مجلس بود و سرور بنهید بافت و فروغ جام با ده کفاحم بر وجبات حال شاه زادگان عظام و امر او عالمی تمام یافت و بعد از آن او را  
 جنبه صفات خواججه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کتبت بیان گشت روزی چند در بعض  
 بوده در گذشته و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظهر حسین میرزا با امر او در سادات و مشایخ و علمای جنانه آنجا که عالی را در مشاهده کردند  
 و بگذرد که برده در بعضی که جمعی محفل ساخته بود نگاه سپردند و چون ایام تقریب نهی است ایجابیه خاقان منصور بنا بر امر او امیر میرزا بدیع الزمان  
 محمد ولی بکیت تحقیق جهات خواججه مرقوم فرمان فرمود و تمامی اولاده و اقربا و ملازمان و مستبان آنجناب بخواه گشته از آن مکر اسوالی موقوفه و نفایس میرزا  
 محسوس بوصول نمودند و خواججه شهاب الدین بکنی که با خواججه فضل نسبت قرابت نسبی داشت و همین ایستام او منصب صدارت یافته بود و خواججه  
 جهان الدین محمد حسینی که ایضا سبب تربیت آنجناب بر بیخ بود وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط نمود و در بند بلا افتادند و چون  
 آنکه و ایضا فرود آورده و در محفل حکم ایشان از قید بجات دادند ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بفرم رزم خان مجاهد و  
 بیان حال امیر شجاع الدین حسرو شاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام در شان و در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و حسرو  
 ثابت و بسیار از منزل بر حسب سعادت مجلس بخت کرده روی خاوند برام شده به الا انتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا نمود  
 که آن شاه زاده عالیجناب با اتفاق مظهر حسین میرزا و بعضی از نوئیان و امر او کنایه بمرغاب را مسکر ظفر تاب گردانید و اگر محمد خان شیبانی نسبت  
 کشورستانی آتاب آمو می جویند بجا بود متعلقه اقدام فرماید بنابر آن سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشره و شصت و شصت از منزل  
 مترب حضرت سلطانی سفر کرده در خطبه جنبه کولتاش که در دکان که مختار است اختیار زول فرمود و معارف کمال از زول نظیر السلطه و الحلقه  
 محمد با میرزا ایلچیان بیایه سریر علی رسیده مکاتب آنحضرت را که مشتمل بود بر اخبار موافقت بعضی رسانیدند و مکتول انعام و احسان اجازت برآ  
 یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطبه علی کج کرد و بچهل دختران شرافت و اندام خوب کنایه بمرغاب در راه  
 چون منزل بودی از فرقه هم بایون نصیحت ریاض عنوان یافت میرزا مظهر حسین کورگان و امیر محمد بر بنق از عقب رسیده بو کبالی پوتنه آنجا  
 برادمان کلدران بجهان بیکه بکر انداختند و در راه برغاب رفتند و از آن مرطبه بار فرمائی که از پایه سریر علی بوصول ایجابید میرزا مظهر حسین بدایه خطبه  
 باز کردید و امیر حسرو شاه عثمان بصوب قندهار و بقلان منتقل گردانید و جناب امارت بابی بعد از طی مناسک و مراحل بگذرد آن محکمت رسیده همگی  
 از مردم بهرجانی بر وجه گشتند و دوزخی که در وقت قندهار بود با فوجی از بندگان حسرو شاه را بقتال نمود و پس الجانبین آتش قبال شتال یافته بسیاری از بندگان  
 حسرو شاه بزم تیر و تیغ و نیز از بندگان گشته گشتند و قتیبه سیف روی با نهم ام آورده آنجناب امیر میرزا مظهر حسین در سردار سپاه او زکات او را بر دراز نمود

شاهزاده بقدر زبرد و فرمود که بگره شهر گردانیدند نگاه در همان بلد که علم کارانی می افراخت بقتل رسانیدند تقم بمین و در سپهر و هرگز نش کی بود  
 کین کندی مبت شمش بهریش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام نشست و امیر خسرو شاه امیر طالی عیبت پرورد بود مدت ده  
 پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قدرت حکومت می نمود پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شاهان و عثمان  
 و ترند و بدخشان و قندز و بخارا در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و عاقبت دولت و اقبال ایست فرماندهی استغلال می افراشت و آن  
 خیاب از یاد کتاب شرب و سایر صنایع و عیای محرز و معتقب می نمود و همواره با دار و وظائف طاعات و در اوست عبادات و عبادت کلام مجید  
 ربانی ملاوت آیات بنیابت بجان قیام و اقام می نمود تا با وجود این صفات حمیده و عیادت و عیبت و وقت رحم انصاف داشت بخیر و توهم  
 انتقال عیبت و دولت نفس کفران نعمت بر لوح خاطر می نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه یکی از محمدوم زادگان خود را بشیر نصیبان می نمود  
 و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سر بختگاه  
 در الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت تقم جو از لوح دل شست نقش و فاصحه محنت و در دشت مبتلا و خاکن بر کس و بی نعمت است  
 که در بوفانی بسبی رحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و ستایه شاه زاده مظفر لود ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی برود ابر  
 صعب گرفتار گردید و بجا آمد و ادا ای اطفا فایده نداد و در آخر شوال ایام حیاتش نهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بنیابت محزون  
 عیبت حیرت از خواره دید که بشود و بالاخر دست در جمل متین سگیبانی زده بکله کردید تا یونی انصاریون اجرم بغیر حساب شکست نمود و اول  
 عاین را که سوره خالی شاه زاده مرحوم بود برادر اعیانی او این حسین میرزا عیبت کرد و آنحضرت بد انصوب شایسته روی بهتید بساط سعادت  
 ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب که استانیست که آب دره جز در مرغاب و به راه رود و آب آنجا  
 شش می شود و بنابر عقیبات محنت و جیشای بر درخت مردم آنجائی پویسته در مقام سرکشی اوقات گذرانید که باغبی طاعت حکام بجای نمی آورند و در  
 شوره ستمان و ستایه که بدیع الزمان میرزا در قبه الاسلام غیج بساط سلطنت و جهان بینی بسوط داشت امیر محمد باقر زخان را با فوجی از سپاه جلالت  
 انتها رسید و قتلان بلخاب و اختلاس اموال بد انجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلجانبان نیزان حادثه اشغال یافته حباب اندر تائی منزم باز  
 و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کناره آب آموی بود نتوانست که از آنطایفه انتقام کشد لاجرم در بنیو لاکه بس آب مرغاب مسخر طرف آب  
 بود اندیشه سخت بلجانبان در خاطر خاطر ظهور نمود و درایت نظریت افراخته بد انجانب انخار سنده بود و بیکت ناکا اطراف و جویست آن که پستان  
 فرود گرفته از بسبب طغیان بجای آنکه تقدم اطاعت و اذعان در ظلای عدل احسان جای داده و زمره را که در مقام حناد و حصیان ثبات حاکم  
 و زیدند حادث و تاریخ فرمود و هنوز عدو و بلخاب مسخر طرف آب بود که از نزد امیر زوالنون متعاقب و متواتر اطمینان رسیدند و از زبان آنجناب  
 معروف داشتند که حضرت پادشاهی ظهیرالدوله و الاقبال با بر میرزا با سپاهی بلا انتها لود اجانب انصوب قندهار و زمین و اورد بر افراشته  
 و نقش تحیر نیولایات را بظلم شجاعت و تدبیر بلوح ضمیر نگاشته ممول چشم داشت چنانست که آنحضرت همان ملاحظت بدین مویب انصاف داده  
 وضع اعداء دولت را پیش نهاد و محبت گردانند و سایه خیر با یون حال ریاضت این ملک است از آنکه حوادث و نوائب مجرب من محفوظ اند بدیع الزمان  
 بصحمت دولت در بیابان آن متمسک است و فرستادگان امیر زوالنون بدستی الامام باز گردانید و مواکب کو اکبر است متعاقب بجانب قندهار  
 در حرکت آه کشاد در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به ملک قندهار و ذکر بعضی از توابع و روزگار و حوائج  
 سیل و نهار چون به بنیابت حضرت شاهر شاه زاده کاکار بدیع الزمان میرزا ولایت قندهار زد بیکت بسبب امیر شجاع الدین زوالنون و اولاد  
 شجاع بیکت و محمد سیم پیکیشای پادشاهانه و بترکات حسود و محسوب داشته با استقبال شایسته و بشرف تعین اهل شریف شرف گشته نودش بیایند و چون  
 در آن ایام جزیره حضرت پادشاهی قندهار میرزا علی الشاف و التالی بد روی عالی میرسد بدیع الزمان میرزا فرزند او که قای لشکر و شریعتیان و خوره ساخر  
 و توکلت و اذعان و قندهار و قندهار و خشک رود و در همین روز مسخر طرف جمع کردند و امر انظام جتد رسانیدن جارتو اچیان با طرف ولایت مذکور در بیان  
 امیر سلطان علی اصفیای سپاهستان و سایر سرداران آن ولایت با جنود و مسعود و تو جتد بار گشته و چون محمد باقر میرزا از وصول بدیع الزمان قندهار و جمع

و چون

میشاید



حضرت شاد و قوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان بارودی حضرت شاد فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا او را بر تختان خود تکیه  
پیغام فرمود و قوافل صلح سمت آمدید پذیرفت و موکب عالی از قندهار راه زمین داد و پیش گرفت در خلال این احوال شصت و شصت و شصت میرزا و التون که بود  
سکنت از دواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت با تفاق و امانه خویش که محور فی خیره عادل بود از عالم غلبت نمود و سلطان بدیع الزمان  
میرزا او امیر و التون از وقوع این دو مصیبت که در عرض نسبت در تفاق افتاد طول و مخزون گشته همه ترویج روح ایشان اظهار فرمود و بعضی از ایشان  
دادند و سخات کلام الهی بجای آوردند نگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر این قرار یافت که رشتان در قصبه قرار  
که رانند و بعد از انتقال آفتاب از بروج شتوی نقطه اعتدال یعنی بر طرف صلاح دانند خوش شمت رانند و بین عنایت سلطان بدیع الزمان میرزا او امیر  
میرزا شافیه چون از پنج راه بر آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر و التون امیر سلطان علی ارغون را با تاکی قره العین سلطنت و خلافت  
زبان میرزا تعیین نماید شاه زاده را بعباسیان برده بکلی محبت بر عهد حال غلبه شمس مصروف دارد و امیر سلطان علی بن التقات مخفی و بیخ مشهور شده و  
پادشاه با ندرت رقیب کرد و در روز یک شاه زاده را بوی سپردند ساچها کشیده و لوازم نیاز و نیازهای او آورد و ذکر طایبان لشکر قیامت اثر خانی  
و توجه بدیع الزمان میرزا ابراهیم حجه طلب حضرت خاقانی در اوایل سنه امدی عشره شصت که سلطان بدیع الزمان میرزا زاده و لایق با  
تشریف داشت در محاکمات خود و تاج حاکی صاحب وجود که بدایای سپاهی در عینت قیام تواند نمود و بود محمد خان شیبانی که همواره بهجت عالی همش در  
امور کوشستانی حضور بود و معاقب و متواخر خود جلالت آثار به پنجانب چون میرزا دلاورم قلع غارت و تخریب شهر و ولایت خلا بر میگردد و ایندند  
در میدان خانی بچکان اقتدار کوی مراد هواگاه حضور میرزا سینه و در پایزنه مذکور و جمعی کثیر از لشکر برقی اثر و ولایت میمند و غاریاب تاخته هفت تاج  
فرق جدا برداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته راست استیلا و تسلط بر اثر اقلند و له امیر ابوالفتح اتم ارات محمد هاشم میرزا که نسبت از جانب مادر میرزا  
با نیت قوی پوست و بیشتر مصابرت خاقان حضور شرفنا بود با تفاق امیر شرم جبار و امیر با جان و له خواجده جلال الدین میرزا که در احوال و اقامت  
داشتند متوجه وضع اینجا گشتند و بین الجابین عیار جنگ دشمن ارتفاع یافته از بچکان ز صورت ظفر و حضرت روی نمود و آینه سرد در بفرستاد  
غایزنده لشکران ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی بدایا امور متوطنان اولایات بکلیا کی محمل گشت و تاجی صحرانیشان جلا و وطن اجنبی کرده  
دو آه تم سیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اجبار بدار سلطه میرزا رسید خاقان حضور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا اندید و بیایع شهر در آن  
رجل اقامت انداخت بعد از آنکه و اقل انسان امان و تفاعل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود و پیمان شده و با امر او ارکان دولت  
مراسم مشورت مرعی داشته خاطر خاطر بر این قرار داد که کرت و دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار سلطه بر آه طبعه و مراسم دلجویی بجای آورد و آنحضرت با  
برسم منصفانگی آب مرغاب از سالانیه ضمن ضمنی متعاقب در حرکت آمده و محمد خان شیبانی در معاهده و معاهده آید بعد از آن خواب عالی باب خواجده شمس الدین  
محمد شمس الدین که از سایر نواب درگاه عالینا به مزید جعل فرستاد و خود حضور کیا است استیلا تمام داشت برسم رسالت زرد شاه داده فرستاد و وزیر  
غنائیه میرزا سال فرمود و بخان عطفونت انگیر پیغام داد و خواجده شمس الدین محمد در طلب شتابه سدره انار رسید که عینت استیلا قشلاق حضور را بر عین  
رسانید و بهارات و تحریب اداد رسالت نمود و همگیزان زمینده تاج و سر بر ابلغات سپرد ابل کرد و بدیع الزمان میرزا اکلانات اسیح قبول عالی  
داده عازم سر بر اعلی شد و خواجده شمس الدین محمد را جده رسانیدن آن خبر پیشتر به فرستاد و امیر و التون با شرف حضرت از زانی داشت که زمین داد و رشتا  
و تاجی سپاه محاکمه کرد و سر و غور و ساغر و فولک را جمع ساخته در اوایل بهار همان بکران کنار آب مرغاب تا بد و موکب عالی سدغانی داد و ایشان سنه  
مذکور متوجه شرف سر خلافت و جهان بانی گشته چون بر باد آورده لشکر رسید امر نظام و اکلانات نام که برسم استیلا از بهر آه سپردن آید و بود در معاقب و متواخر  
شرف عازمت در یافته لوازم نیاز و نیازهای بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمحضان دولت و اقبال بی مسامت رده و در سر بل قریب ابلغات  
حضرت علی غایز گشت و خاقان حضور گشت و دیگر دیده به دیدار شاه زاده کا مکار و روشن ساخته غایت شفقت و عطفونت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا  
کشیده به توجیه نوبت اول در منزل امیر پیشتر نزل فرمود و گفتار در بیان صمیم عنایت خاقان کامیاب و در فتن بدیع الزمان میرزا پیشتر  
منصفان حضرت کنار آب مرغاب بهجت عالی هفت خاقان کامل گشت همواره بر زمین جدا و همیر بلا و مصروف بود و همان عنایت

پادشاه شامل وقت پوخته بفتح خدا و دروغ خدا و اهل علم و بیدار و محظوف نظر خود به بگنجد و انرا در شهر کازان عدالت نهاد چو اعلام کهنه روی بر فراشت  
 بخروج سپید و کاهی داشت بنا بر علی بزار آمدن و نوا که خبر سرو قتل و تاج که در حد و پنج دانه خود و شش فلان و زمین و در باب از عا که جلاوت حضرت  
 از بکت و قوی ای قیامت بداد سلطنت همراه رسید و غایت تفرقه در پیشانی و نهایت تخریب سر کردانی موطنان آن ولایات که بعد از غری اوضاع با کما سید  
 خاقان منصور نظر لولوا با وجود ضعف مزاج اشرف امیری و فغان قوت محترکه در دست و پا در کمال خسرو اندوه و نور حسیت پادشاه بنده نوم مذم ساکت  
 طریق کشورستانی بوالفتح محمد خان شهبانی خرم فرموده امر اعظام و وزیر اعظم در اعانت امیر بقیق سپاه و استعداد هر دو ای شجاعت نهاد و در نمود میرزا  
 بدیع الزمان را ندیده از نسبت روز در در استلطه همراه گنا داشت و بر حق کنار آب بر غاب مامور گردانید و شاه زاده حسب حکم رایت نخست  
 بر فراشت در راه اسد ماه رمضان و او از فرحت روی بر آه آورد و در جهشت برودت بود و در نیمی چند در منزل چهل فرخان منزل گزید و تمام  
 آن راه برنگ را در آن مقام کند اینده چون بلال لولوا روی نمود اداب روز عید تقدیم سینه گناه از آنجا بر نخست فرمود و در حقیقت مروی  
 علم آفتاب سراق بر فراخت و در آن منزل امیر عثمان مانبا بر آنکه بدش گم یکت از طراست تکلف حسته در بر آه توخت کرده بود و ادب ایلالت شریف  
 سفر اول گردانیده آن حسب را بجا از نظام الدین احمد مومنان ساخت و مکتب عالی سلطانی از مرد جان بسیرت با این جزا سیده و در انتظار وصول تیر چهلوی  
 حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دل پند ساکن گردید و پادشاه خاقان منصور در وقت ظهور لاله و کل و اجتناب خود را با عین و سبب قتل در نهایت  
 صانع جزو کل کرد و در آورده هزار ساله خنجر گذار با او کلکاد و موجب داده با صنف حمت و تحمل روی بر آه آورد و نظم چون خنجر هر از سر نو بر بیج  
 عمل کند پرتو افراخت بر ای کجای در اوج شرف لولوی شاهی مایات حضرت آیات خاقانی محظوف تعنیات جناب بلال جهانی از بیج  
 شهر بزم پورش ما و را از آن حضرت فرمود و سپاه ظفر و سگای مسان حاکم سیزده و لاله اطراف دشت و کوه را فرود گرفته زلزله دزدین و زلزله  
 ظهور نمود نظم سپاه خدیو نظر لولوا بحسبید چون بجز اخضرزجا ز سر تا با غرق بن همه دل جان بر از کین دشمن همه و در اشد اهل منزل وضع  
 راحل سبب کثرت حرکت سرعت و نخست مزاج بجا یون از بیج اعتدال محظوف گشت و بعد از وصول منزل با آلهی صنف بر تیره رسید که کار در جناب  
 آن وقت در کتاب ایوان و شکیور گذشت و غایت کل حرکت سکون و نهایت کل کاین ان لایکن کل شیئی با کت لاد و در الحکم الیه ترجیحون ذکر استعجاب  
 خاقان منصور از دانه غرور بسیاری سرور تاجه علم عالم معلوم و طایفه فضلا بی آدم را معلوم که حکمت شایسته حق تعالی و حضرت کائنات  
 پادشاه واجب تعظیم جل شانه و عظم سلطانه پوخته متعنی آن بوده که سر بسوگانه در خشکای تا کتاکم فی الارض فیسر بر یور تاتی الملکت من تشار و آه کرده  
 عاقبت دست استیقت امور ملکت دیوی باز داشته بجام عاقبت انجام حور مشهورات فی الهیام انتقال ناید و صفت عیشی حق عود علاء بن کجده تسبیح  
 سید بلا همواره بر این احوال جریان پذیر که اقدام کمینت انجام بر فردا احتشامی که در دار الملکت بر معکون و بساط بساط بوقلمو و بخت محنته بخت و جنتا کت  
 فی الارض مشرف شود آخر الامرات کتکسای بسیار جهانی طول و متفر گشته بساحت و صحت آثار جنات بگری من تحمته لانهار توچه فرمایه نظم و لا عوید با هر کت  
 بقادر دیوی زود انتقال است با شسته خنجر وی در دهر جاوید و فاخر ملک دنیا نیست امید چه شد همیشه را و ارا کجارت سکند روی آن عالم  
 رفت کجاشد شاه یکادوس و شاپور کجاشد و شیر و ایج و نور کجاشد بهرام و منوچهر فرزند و چون غایب گشته بر هر چو کسری و دایوان نیست  
 بر تخت با عالم پر از جهان رحمت همیشه بکسین از زندگی نیست به نیا خلعت پانیدی نیست هر چند بر صیر عارف بو شمنه ظاهراست که از نهایت این  
 مسکه مشوه و حسیست و عرض از عرض این تشبیب و انچه تا که ز کسیت خانه و کبر حقیقت عال با بر نمیوال مذسکت تخریب کیش که چون منزل با آلهی محظوف  
 هر چه پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم ستم آن ذات نیست صفات نیست مدخل بر فیت هر چند طببا در محال جسی  
 مینو دیکس مطلوب بیدار و ساعت بساعت صنف مزاج بجا یون روی در تضاعف و از دیا و جهنا و شاه زادگان عظام و اعراض و اولی احترام  
 از تنبیه طبعا حافی و حکماه حق دانستند که آمار خنده شفا پذیر نیست و آنرا صفا باید مکن الله پرنی با بران اندیشیدند که اگر کمالست در وقتی و فرقی و باید که  
 سلطان بدیع الزمان میرزا اعداد روی بجا یون نباشد مکن که موافقت و خدا و در جهان آید هر فرزند از شکران بطرفی در فقه صورت مخالفت میان  
 روی ناید و از خاقان استجازه نموده نسانی ز در سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریه بنو جده گاه عالم ناپا کرد و در آن فرخان واجب از خاقان

حضرت

ع

منصور



افتاد علی الصبح که حسرت و توبت و بیچاره گشتن انار کرد و در آن روز لنگه خویش ساخت و نفوذ و نجوم را تحت تصرف در آورده و اینست که بر او  
 برین بیخ سلطنت و جهان بینی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با فوجی از نوادگان و خواصی بقلعه تبره و نوسو و نمودند و آنجنابان جنابان نیز احتیاط ملاحظه کرده  
 خوان و در خارج از تصرف فرمودند و امیرزین الدین علی ساچی و پیشکش کشیده و او را از نیکو خدمتی بجای آورد و بنیایات حسرت و آنست که بدستور محمود منصب کورکان  
 اقلعه به انتخاب تعلق گرفت و همان زمان شاه زادگان بارودی جایون در اجبت نمود و روز دیگر جناح سبحان توجیه شتر سر سلطنت و انتقال شد  
 و بعد از وصول بانگت که در استان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن او از افران خان فرودس مکان حکم شریف بود با اجلاس ادا و تقاضا و شایع و هم  
 و اشرف و عیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری با وجع خلکت زنگاری در ساینده شرف ملازمت شاه زادگان حشمت  
 در یافتند و او را پیش بجای آورد و با در روز دیگر که آب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت چه شست شسته شد بدن بی بیل خان بی عدیل را که از  
 و بعضی مصون و محفوظ بود و کثرت دیگر عمل داده و بجای عید گاه و از سلطنت برآوردند و در آن فرزند تمام بر چهار محبت اندازد که از دره تا موت  
 بر حمت می تاملت را کجند در سه شریعه که چه بین مصلحت بنا کرده بطریق شریعت مطهره و فعل نمودند و اولاد امجا و امرا و ارکان دولت پادشاه  
 کینه مستصل با طعام و خنات کلام و از احوال الا کرام قیام و اندام موده روز بفرم چنانچه این سلاطین حشمت قرین توان بخشیدن شش بزرگ برداشته  
 و خلاقی را از لباس تفریت پرور آورده سر انجام مصلحت تمامات سلطنت را پیش نهادیمت بنده ساختند ذکر تعداد اولاد امجا و امجا  
 منصور عالی شاد و بخشیده بی منت و و اسباب الهی بی منت خاقان حضور حضرت انما سطر السلطنه و الخاقان ابوالغازی سلطان حسین میرزا را  
 چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود و این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از محمد علیا بیکه سلطان یکم بنت میرزا امیرالدین شجر سلطان یکم  
 که در او ایل حال منگوه سلطان و پس میرزا بود و آن فرزند در حجاب عبد الباقی میرزا که کانی همیو و از چولی یکم که قبل از جلوس بجایون بعد از آن حضرت در آمده بود  
 حمید محمد میرزا آن یکم که در سلکت از دواج محمد قاسم میرزا اوله ابوالقاسم ارلات انتظام داشت بیکه یکم که در عقد سید مولانا خواجه جعفر کازیکند  
 آقا یکم که پیش از وصول بجد طبع فوت شد کجیکت یکم که زوجه میرزا بار اوله محمد قاسم میرزا از میرزا علی نایب سلطان یکم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا  
 مظفر حسین میرزا از محمد علیا بیکه سگی آقا ابوالحسن میرزا محمد حسن میرزا که مشهور بود بیکت میرزا از لطیفه سلطان آغا که سببش نام اچا شیشی می پوست فرخ حسین  
 محمد مصوم میرزا ابن یکم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بنت یکم که مشهور بود به یکم سلطان و در سلکت زوجه بنت سلطان محمود میرزا انتظام  
 داشت سلطان زاده یکم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود و نور سلطان یکم که ششانی یکی از بانیا میرزا الف بیکت را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال خود  
 داشت از شیر علیا پادشاه ابوزاب میرزا محمد حسین میرزا فرزند و بن حسین میرزا امیر سلطان که صاحبیه سیده عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان یکم که زوجه میرزا با کلا  
 فرخ میرزا شاه بود از محمد علیا سگی بی بی آقاچه که ترکیه بود محکم که شهر با نو یکم بنت سلطان ابوسعید میرزا شهر با نو یکم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود شهر  
 یکم در وقتی که بشرف از دواج خاقان حضور مشرف بود او را آنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان یکم که حرم سزای قاسم سلطان رفد کار یکم زانید از فریده  
 آقا جبار و از اولاد ذکر خاقان حضور حضرت نذر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی راه داع کردند اسامی ایشان نیست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا  
 محمد مصوم میرزا حمید محمد میرزا ابن حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوزاب میرزا اولاد و اولاد انانیش مشهوره نیز در زمان حیات آن پادشاه مجسمه صناعات  
 مراتب برده می کشیدند و نامحالی ایشان نیست آن یکم یکم که آقا یکم کجیکت یکم فاطمه سلطان یکم از دواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان یکم و چولی یکم که زنده  
 آغا جبار و لطیفه سلطان آقاچه در زمان زندگانی آن بانی سبانی جهان فانی عالم فانی راه داع کردند و دیگران بعد از او آنحضرت بانگت زمان فانی هر یک  
 کثوری افتاده اگر در وقت روی ملک آنست آورده که آقا یکم که عاقبت در قید حیات است ذکر عدد و خاقان حضور چون در زمان حشمت  
 نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بر تبه رسیده بود که یکس از محمد جنبه آن بیرون نمی توانست آمد بویسته آن پادشاه عالیجا و  
 سکن از اعظم سادات و فضلداران منصب عداوت سرافرازی ساخت بنا بران در او ان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عالم سبب انجام حمام  
 آن منصب شغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجا بودند سید جلال الدین حمزه اند خود می نگارند سلکت اشرف سادات  
 حسینی منظم بود و باز به آل عباسیه بر که نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی منصب عداوت رسید و مقدم



و مقدم بر نامی صدر و مقام توفیق کشید تا سبب عدم موفق و کثرت شغف با کتاب شراب آن مهم را پیش تو است برود در کمال بی اختیار بی سلوک میکرد  
تا زمانیکه معزول شد روی کوشش از او آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت نقابت و فضیلت موصوف بود و پوز فراست و کبالت  
معروف در هند و کاتب و فرامین پر و انجات حدت نام داشت و در فصول معاملات موقوفات برایشان او آن ریاست توفیق می داشت و آنجا با  
دندان سلطان ابو سعید نایب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از او افتخار باغ مدار سلطنت بهر اثنای قافه خان منصور منصب صدرت بودی  
نمود و چون جناب بلوی چند گاه بلو از آن مهم برداشت در عیبت و نیم محرم الهرام سبند اربع و بیست و ثمانه سبب اسناد ابل فساد و نواخذ و عقیده گشت و  
در عرض عیبت روزی مبلغ یکصد و پنجاه هزار دنیا کی فرو آورد و در عاشر صفر فوت دیگر تربیت یافته سلطنت صدرت پوشید و چند سال در کمال استقلال  
موقوفات و حاجات از باب علم کفایت معزول میگردد و حادثه در زمان اختیار سلطنته حاجه محمد الدین محمد فی ثور سنه خمس و تسعین و ثمانه روی نمود  
و چون مولانا قطب الدین خویش صلی الله علیه و آله بر آن جناب بلو از آن منصب اقدام فرمود و سه چهار روز صبح و شام احاطم مراد و روز او سادات و غیبا  
و قصه و علماء و سایر شراف و اعیان داد سلطنته بر آن در آن فرست سراج میشدند و در حفا کفایت قرآن مجازی آورده خوانسالاران و حاجه محمد الدین  
چلاد او و محمد فراد آن کشیدند و چون آیام سوگاری بنیابت انجمنه خان منصور و شاه زادگان و خواتین طبعین کا خلق فخره و انواب و فرقه مجید سلطنته  
و سایر صاحب سلطنت فرستادند و خواهر ایشان را با صنف پرش و نوازش ستی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدرت خان  
منصور معزول بود و سبب آنجا با سوره مناسب خوانده گشته در مشور سراج و معین و ثمانه در سر جنابان گشته شد حاجه کمال الدین حسین بن خواج  
جلال الدین قسبر گریگی عمده اکبر و ده و ده احاطم ولایت ایورد بود و بزرگت و تمت و اقرونی جا و و قومت از سایر اعیان خراسان ممتاز  
و متشی عینه و چند گاه در نهایت اختیار و اقتدار بلو از آن منصب صدرت خان منصور سبب شتال داشت و در آن اوقات یکدینار و کین بار از رسم صدرت  
علی کرده ریاست بکنای برافراشت مع ذلک بعضی انا بل بعضی و حمد الخوافی بر آن منصب و تصرف تمام داشته ز نواب حضرت خاقانی زبان فرمود سعادت  
گشادند و آنخان در فرج جایون تاثیر کرده و خود حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغ کلی بیرون فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفرغت گذرانید و در  
رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانه و اجمعی را بیکت اجابت گفته و کسب در رسد که در جانب جمله مسجد جامع بر آه که ساخته و پرداخته اوست مد فون کردیم  
سید شمس الدین محمد اندجانی طغی بر سر بر بنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه گفته بودی سلطان مهر و محبت  
کنگر سپری را در شهرستان دل جای داد و بطور غنچه رانی که تابع آن سپر بودند بر آه سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر بر بنه با آن طایفه کوبید و بازار را داد  
میگرد و پیش صلوة شده با حیات نظم می آورد و این دباغی از آنجمله است رباعی آنکه ریخته جو رشید و همنه از چشم فودر آرزوی بکت کنند کنگر  
اگر نیست که من می پنم خوابن دیگر تکتک نظم کنند و میر سر بر بنه سخن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضیله زبان و نظر فار دور آن  
فرزوان داشت و همواره کات مشیرین و حکایات زکین و کلمات جزئی میر و آنخان مزاج اکثر بلوی بیان می گشت و چون از جانب رگت گاه سلطنت  
تشریف آورد منظور نظر اشفاق و محبت معزول حضرت سلطانی شد و منصب شیخی و تولیت از آن حضرت عین القمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب گشته  
ندست بست سال در آن مقام فخر مقام بنیافت صادر و در پرداخت و بر سال مرتب صد و پنجاه هزار دنیا کی که از موقوفات آن فرار حاصل میشد  
بصرف رسانید بعد از آن بعضی انا بل محمد آن تبه احمد با سراف و اطاق منوب ساخته زو خاقان منصور زبان نخست گشت و نده و پنجمی سبب عزل سیادت تاجی شد  
میر سر بر بنه صورت نمود که معزول حضرت سلطانی را در سعادت او دخلی بوده بنابراین در جواب این مطلع آنجناب که نسبت ایکه فاکتور گن شده آرام کم شت  
و جوانی عشق نجاکت بهم این مطلع در سلکت نظم کشید نسبت آنسپ هر که در سایش خود او در هم کرد غلامی و نشان نجاکت بهم و امیر علی شیرین کنایت بجنید  
چند گاه خبار نقابین را بنین ارتعاج داشت و اخرا لا معزول حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت بخت در مقام کرمت آه منصب صدرت خان  
منصور بودی توفیق یافت و میان آنجناب و حاجه کمال الدین حسین کبرکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر بر بنه عرض میر علی شیرین رسانید که با وجود  
شرف سیادت و کبرین و انتظام در سلکت تمام این استان عالی مقام که بنده را حاصلست حاجه حسین و اعیه تقدیم دارد امید آنکه سخن التفات شما را  
بر روی توفیق مشیر کرد و در خیال امیر سر بر بنه و جمال را انان آیام کمالی و سوال جناب سیادت تا سیادت آه بر زبان راند که نسبت در حفا میگرد صدرت کبکای گشتند

مناجات  
سلطان حسین

و اعتبار  
سبب

بزرگوار  
و نذر است

چشم دارم که بجا از همه فزون باشی و کوب آمال میر میر بر بنه بدر چه اقبال سینه و مقدم بر خواججه حسین توفیق کشیده و بعد از چند سال که در آنجا بودی و در آنجا  
 سوره کاشانه غلت از منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی آنکه مقید به چیزی بشد در مصاحبت میر نظام الدین العلی شیرکندی سپید و در شهر شام که حسین در آنجا  
 مریض گشته در عالم آخرت منزل کردی و خواججه عینا شاد الدین عابد الشاه و در سگت اشرف و اعیان و لایست جلال منظم بود و چند سالی با مریدان  
 خانقا بن منصور قیام نمود و بعد از آن از آن منصب در ولایت قشیا پور در محل قامت انداخت و تمام ایام حیات را در عزت معروف ساخت و خلافت  
 الا عظیم میرکت جلال الدین قاسم در شهر شام و حسین و یاران فایده قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کالی اختیار نمودند  
 بر آن منصب صدارت قیام نمودند و چون حکایات سابقه مسطور شد فی شخصت ایشان نیز حدی و سخنان در چهار سال و آن زمان که حضرت فرمود  
 قاضی بر بان الدین محمد مرومی در اوایل آن منصب تصار و ولایت مرو و صدارت ابو الحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آن بواسطه سوره و آنجا  
 شاه زاده را نسبت به جناب پیدا شد از مرو به راه شش ماهه منظور نظر القات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت منصوب نمود و در او اخر  
 شرف و ستاره میل و عملی کرده و در حوض شد و در شافت و ابو الحسن میرزا بار و چیزه که از جناب صدارت آتاب در خاطر داشت او را خواندند  
 و مصداق کرد لاجرم احوال نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه ششم و شصت و شصت استید عینا شاد الدین مرشدی  
 از فضایل نفسانی و کمالات انسانی نهایت عاری بود و بعد از فوت میرکت قاسم سبب ایستاد و خواججه قاسم الدین نظام الملک در امر صدارت شروع  
 نمود و باوقتی که خواججه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور بود را اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه شصت و شصت  
 که آفتاب اقبال خواججه نظام الملک بسرت زوال سید در خدمت شایخ عظام بر سالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون تا فرود گشت و هنوز از آن  
 سفر مراجعت نکرده بود که خواججه نظام الملک مؤاخذ شد به جهت آنکه در عینا شاد الدین بن خیر نشینده و از غضب حضرت خاقانی رسیده نزد امیر ذوالنون  
 توقف نمود و جناب امارت بی او را سلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چند تا در ملازمت آنحضرت بسر برد تا بواسطه غایت صورت و  
 رذالت سیرت منظور نظر القات گشت و پس از چند وقت معترض شد که بر سالت مرده و چون بان بلده رسیده بدیع الزمان میرزا که کتبی با ابو الحسن میرزا  
 فرستاد همچنان که جناب سیادت باقی را حضرت معاد و دست بجانب بیخ بد آنگاه او را لا و میرکت شاه رسیده قاسم با که مشهور است میر محمد دم از آن  
 بلده عذر خواستند و ایشان بید پروریته در گوشه از منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و شصت که بواسطه شهادت امیر محمد ثانی سلطانین باور آن شهر  
 مجدد و مشهور شد رضوی آید میر محمد دم از دال سلطنته به راه بارده می بود سلطان و علیه القات شافت و ایشان را بر توجیه جانب دار الملک  
 حراسان ترغیب و تخریب نمود و بنا علی بد چون نوبت ثانی با پنجه لوی جها کشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل صدره تصونه عن صدمه است  
 بر توفیق حصول بر بلده فاخره به راه انداخت سید با اولاد مؤاخذ شد به سلیح کتبی فرود آورد و بعد از آنکه از غنک محصل خلاص گشت فرار بر فرار خشیار  
 کرده باور آن شهر شافت و در آن ولایتی مشهور شده مذکور و وفات یافت مولانا عینا شاد الدین جمشید قاضی بدیش مولانا  
 سلطان بخت کاتب دار القضاة جناب شریعت نیایی قاضی خطب الدین احمد لامی بود و نسب ماوریش جمشید قارن که در زمان امیر تیمور  
 کورکان در بعضی از بندگان حکومت نمود می پویند مولانا عینا شاد الدین جمشید از مسائل شریعتیه و کتابت سلوک و معانی و قوفی نام داشت  
 و در واسطه ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه مکالات خاصه آنحضرت را بحیثیه شریعتیه از شایسته به رسمت بسر حدیثت میرسانید بنا بر آن بکالی  
 مکتب شد و آنرا مرتزی کرده منصب صدارت رسید و در زمان خشیار خواججه قاسم الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر شیرزبان صحبت آنحضرت  
 گشاد مؤاخذ و معیت گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه از منزل داشت تا پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر  
 اختیار گردانیده بار و یک جناب مولوی منصب صدارت رسید و بعد از بخت بهشت ماه مسنردلی کردید و قاضی در ولایت قاضی بدیش  
 شرف و ستاره اتقان افتاد و در معبره آبا و اجداد خویش به خون گشت خواججه شهاب الدین محسن بن خواججه میر احمد برادر زاده و  
 دانا مولانا خطب الدین جواتی بود و در بعضی استام فضایل مخطوطه و بهره و درمی نادر در زمان صدارت و امارت خواججه فضل الدین محمد که او نیز دانا و مولانا  
 خطب الدین بود چند سال قایم مقام نمود که او شده بعد از خاقان منصور قیام نمود و در وقت خواججه شهاب الدین که شرف و ستاره اتقان

سلطان الدین



صاحب پیش

مضمون

مادی آن سوره انتظام داشته و جمال میرسلطان بر ابراهیم چنانچه بزرگوار شرف است بر فضل و ادب و کالات مورد کتب پراشته است درین  
 سیرت و تقاسیریت دست پروردگاریت کسب است و بحدت طبیعت و عدت فرحیت جامع انواع فضایل انسانی درین سیرت در ادب کمال انعام علوم بدر کمال  
 ترقی نموده طبع شریفش در میدان کتساب فنون مقصد استیقام مثال و اقران بوده و درین نظم و شعر بصفت عمارت موصوف و درین کلام جبهت کمال  
 معروف جو ابرزد و اهرشوارتس کمال مثال لودلو الکتون زبور کوش هوش سخنوران فصاحت شاعران و در نحو و منظوماتش کمال آیین لیاقت و ابرمان فرین شایسته  
 ابکار و این کلام رباعی اطمینان مشاهد ابکار سخن از در شکر کلمات و جهانی کلمات از نظم و آثار فضایل خابره در شرف و اوله باخست روشن و کتب  
 در ادب و این چند سال مبارکت شاه زاده بوده و فضال ابوالمصنوع سلطان حسین میرزا قیام نموده در سنه شش و شصت کمال قابلیت و صلاحیتش برین سوره  
 مضمون ظاهر گشته منصب عمارت خاصه بجایون و بر این تفویض فرمود و امیرسلطان ابراهیم با آخر ایام حیات آن پادشاه مجتهد صفات در فحایت عبادت  
 بلوارم آن منصب شغال داشت و بعد از فوت آنحضرت بر توفیق حین میرزا در وجبات احوال محبتش باقی مانده بار دیگر علم عمارت برافراشت  
 در این سلطنت خراسان از آن دو دمان طالبان ابو الفتح محمد شیبانی خان اتقان یافت امیرسلطان ابراهیم مانند سایر صد و روز می چند بخواهده مولا باشد  
 از حرم صدر کوشار بوده بعد از کلمات از آن قید در کوشه از او عزلت منزل کردید و در سنه ست و شصت و شصت که با چهل و نواهی کوشش می شاهی بر توفیق  
 بر حکمت خراسان انداخت آنجناب منصور انظار عبادت نواب کامیاب گشته با بغامات و سوره حالات مشغول میبای شد و در سنه ست و شصت  
 و شصت از در سلطنت هرات بار و می بجایون رفته مجدداً اصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای سوا بجا پیش رفت  
 گرفت و حالاً تجد تمام و جدید مالکلام آن امر استغفار بنیاید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از سخن عمارت و لطف به آثار  
 دقیقه تاریخی میکند و در این جمله تاریخ طبع لغت آن فاضل و الاثر و در باقی است که در ترجمه دیوان سخنرستان مظهر العجایب و مظهر العزیز معتقد می باشد  
 و معارف سایر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام الله الاسب در سلکت نظم کشیده و معانی بدایت آیین آن اشعار کرامت آثار که مانند این  
 در سواد حروف نمان بود با بلوغ و جوی ظاهر کرد اینده و از جمله توفیقات مجتهد صفات آنجناب دیگر رساله است که در محاربه و در کتب بصیرت  
 خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلمات لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز است بلاغت و سخنوری و لو ابراعت و فضل کسری برافراشته  
 طبع لطیف تو بهمه فکر گو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امید واری کمال کرمت کرد کاری آنکه ج تا جهان را بقا بود ممکن  
 آن مادی فضایل انسانی معزول بکسب انواع آمال آمانی در فحایت طایفه و کلامی در درگاه خسته آثار که زنده و همواره از در محبت کلمات که بر بار و  
 طرات تمام عمارت که بر شاد رخ باطن فضل و کمال و کمال در جاه و جلال را نام ضروریان کرد اندیشه و فضل و عونه و طول ذکر شده از حال بعضی از  
 مشاییر وزیران ابو العازی سلطان حسین میرزا از جمله عادات عاقان صاحب سعادت است یکی آن بود که زود و بجزل و نصب و وزراء  
 دیوانیان میرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میباخت بنابر علی بداد ایام دولت آن هر سه خلافت همگی گزیده منصب  
 شرف گشته و ذکر بعضی از آن لطایفه در انشاء حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از حال فرزند دیگر است که مسطور میگردد **خواجه طیب**  
**الدین طائوس سمنانی** ستموجب و قونوب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه متفاد میگردد  
 در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم باره میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید با مروزارت قیام نموده پس از واقعه فراباغ بداد سلطنت هرات شایسته  
 بنابر التفات عاقان منصور در منصب اشرف و وزراء اعظام دخل نمود و اختیار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یا دکار محمد میرزا در کمال  
 امر از مال هر زده اقدارش از پیشتر مشیر شده و بعد از شهادت یا دکار محمد میرزا خواجه طیب الدین طائوس بی از آنکه در منصبی مدخل فرمایید چندان  
 در ظلال سعادت عاقانی در فحایت فراغت زندگانی می نمود و در نگریه نداشت و عمارت شخی فرمود و در آن او ان که خواجه محمد الدین محمد خوانی  
 قدم بر سنده جاه و جلال بنا و بنا بر طبع اموال نسبت بجواب طائوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طائوس از آن عرض ناموس اندیشیده همان بر  
 بصوب عراق و آذربایجان مخطف کرد و در آن ملک نیز فرزند و محترم بوده تمه اوقات حیات پایان آورد و در سنه شصت و شصت که در شریفش بنیاید  
 و دو سال پس از کوشش صغیر عتاب اجل شنید و مرغ روح شریفش تقصیر قلب بگشته نسبت با بخار طائوس بنیاید چنان از فرکانوسی برده خواجه



خواججه شمس محمد مروراید در سلطنت اشرف و اعیان ولایت کرمان نظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهان شاه توکمان به راه آمده و در خدمت  
میرزا سلطان ابوسعید ریاست وزارت برافراشت و در آن سال که سلطان سعید عینیت فتح عراق و آذربایجان نمود و حاج محمد بوجیب فرغان و حاج ابوال  
بجانب هم رفقه توج فرمود و در وقتی که خاقان منصور در براه بر مسند سلطنت نشست از ماوراءالنهر بدگاه عالم پناه آمده و که خدمت بر میان بست و  
باید که زمانی محوطه عین حمایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استکمالت خواطر کار بر او اصرار غرضی بود و وجه نامحسوس بجای آورد و وقت  
عاقبت طلب شد و آنرا که رتبه نمود و بسلوک طریق فقره و در پیشی شغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات فراخ فیض آثار مقرب  
حضرت باری خواججه عبداللہ انصاری قدس سره را موقوف بر او نمود و آنجا که در روز پنج و ششم آن نفعه میرزا که گویند در وقت  
آئینده در روز هجدهم تمام تمام رسیده و فاش در دهم شهر ربیع الاول گشته در سال که در وقت همین حکمات بحساب عمل آن تاریخ آن جز میسر بود  
نمود و در فراخ فیض آثار عارف بانی مولانا شمس الدین محمد تبار کانی به خون شد و خاقان منصور متنی خواطر او را و اجازت بر او داشت و در آن وقت خواججه  
عالیجاه خواججه شهاب الدین عبداللہ را بر پیش نهاد تمام خلع فاخره بخواست خواججه علار الدین علی الصائغی در سلطنت اشرف و ولایت  
باخرت استقامت داشت و بواسطه انتساب بآل برکت بموارد ریاست مفاخرت می افراشت بخدمت طبع وجودت زمین و چهارت در نظم اشعار و ایشان  
در مودت نیاز و صوفی و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظر عین التفات حسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر  
آنکه بر صفت کفایت ظاهر شد و بر عجزه و در عاقبت جعفر و مقدسی جایز میباشند و نسبت بسیار و زار فم تقریر و تر و تر بر او در آن ضمیر حکایت خراج  
ترتیب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیرازی بنامی تغییر گردید و در آن اوقات از روزی بزرگ روزی خواججه صائغی این بیت در سلطنت نظم کشید بخت فردا  
که شد و معرکه ضربت بشیر معلوم شود وقت بازوی علیشیر و اینجی سلب از دیار که ورت شده و دیگر اسباب بد و علت گشت و خواججه صائغی بسیار  
که در پناه سر بر اعلی در جگر که روز آیت ده بود یکی از بسیار و لان بوجیب فرغان و حاج ابوالدخان دستارش را که بکفایت بزرگ بود و از سرش بر  
در گذشت و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصرع خواند که چو بار سر سبک کردی سبک کن بار کردن هم القصد در آرزو خواججه صائغی  
سواخذ و محاسب گشته بعد از آنکه بر چه داشت فرود آورد و در بالا خانه زندان محبوس شد و زمان حبس و تشریش سال است و یافته در آن ایام غری خوا  
معلوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرزند و مطلع آن غزل اعینت مطلع آنکه بر گزشت و گوش تو فریاد منست و آنکه بر گزشت و در خاطر  
یاد منست ای تیغ فایده بر آن مرسله مرتب گشت و امیر علیشیر ز سر لیز او در گذشت و خواججه صائغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب تالیل  
مصرف ساخت و خط کلام ابقه کرده کتب متداوله را مختصر بخش بنظر مطالعه در آورد و قصید کاشع خواججه سلمان سادجی را جمع نمود و اگر صیاح  
شعری را بقلم پروردی در آن قصیده درج فرمود و مال شاعر غریب طور خواججه کشت انشا الله تعالی خواججه سیف الدین منظر شایگان را در زندان  
ما و کان ملک فارس بود و در اوایل محبوس خاقان منصور از فرابع ایران به راه آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چند گاه جمعی از مردم شیراز  
او را به بنویف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن صورت خاقان منصور گشته در زندان بدهه برای محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برد و ناگاه  
شخصه قریب نقل او فرغان فرمود و جهان استماع افتاده و العبد علی الراوی که در آنوقت که بایر منصب خاقانی مشغول بود و کشتن خواججه منظر حکم فرمود  
یکی از نواب بنابر فرضی که داشت عرض کرد که خواججه صائغی تاکی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز از سیاست گنهند و در آرزو  
که داخل ایام محرم تمام نه احدی و تحین و ثمانانه بود و خواججه صائغی را از طاق چهار سوق براه و خواججه منظر را بر در و دره ملک بخت کشید یکی  
از فضلداران باب کوید را باجمعی آید به بعالم سمیکانیک در خواججه صائغی جهان خود خوانده مگر از حالت صائغی بر بجز بکن در حال منظر شایگان را مگر تا  
خواججه امین الدین محمود برادر خواججه فضل الدین محمد بود و بشراب شراب روح افراود صاحبیت ما بر ویان تا بسید سیاحت تمام ظاهر نمود  
و بکن خلقی و در هر کرم از مثال اقران استیاز داشت و بموارد خیال نمیشی و مجالست ابل طبع و اصحاب فضل بر لوح خط میگذشت و در سنه هج  
و ثمانین و ثمانه بی منصب وزارت خاقان منصور رسید و در پنج سال در شتیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواججه فضل الدین  
محمد بجانب عراق شافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظر نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواهر آقام الدین نظام الملک و با تمام اصحاب و اقدار کثرت و بکار او را مؤانده و معتقد گردانیدند و خواهر این الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافتند که  
 عورت از بلا خانه زندان بگریخت و تارمان و سال خواجه فضل الدین محمد براه در گوشه مخفی بود و چون آنجناب بمناسب علیه و مراتب علیه سزاوار گشتند  
 این الدین محمود در کج از او برون آمد و بلا زنت مظفر حسین میرزا اشغال نموده بواسطه خدمات سابقه و سبب لاشه مرتبه بلندی در بجا آمد یافت چون  
 شیخ اجل در سب در اوایل سده عشر و شصت و پنجاهان جاودان شافت خواجه عطاء الدین علی می کمال بصفت اصالت موصوف بود و بجز خود مشهور  
 و معروف سالها در دیوان خاقان حضور منصب توجیه شغال داشت آخر الامران مرتبه قدم بر تریاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر  
 بلو از آن ایام قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز منصب مؤانده و بمصادر و مستلا گشت و چون اجل موعود گشت  
 و ای حق را بیکت اجابت گفته در گشت خواجه نعمت اللہ شرح در علم سنیفا و سابق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان حضور توفیق  
 بسیار محال بدست و اشغال حضرت شغال محمود و خواجه محمد الدین محمد در کثرت مانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت  
 مؤانده کرده آنچه داشت توفی بسته نگاه او را و وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چند گاه که بلو از آن مهم پرداخت مغرور گشته  
 در بعضی مجالس بان صحبت خواجه محمد الدین محمد گشت و خواجه محمد الدین محمد بانده و فید خواجه نعمت فزان و او محمود و محال که یکی از شادان محال بود بروی تقریر  
 و جناب وزارت ماب را بصرف و تقصیر مسموم گردانیدند و در یکدیگر و تقدیر کشید که در آنوقت که خواجه نعمت را بکشته میگردد و اقرار نمود  
 که چند صد و نوزدهایس جناس در خان موضع نهاده ام محمود محال او را گفت کسی بدین که صدای حق را بگوشد او را در خواجه نعمت اللہ در حال خاقان  
 لطیفه کرده فرمود که مردک محال توفی مرا چه ضرورتیست که جبهه حمل صدق کس پیدا کنم القصد چون خواجه محمد الدین محمد بلکه که روز او ارکان دولت  
 از شرارت نفس خواجه نعمت نجایت رسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رحمت مفرات بر بست رباعی بر سفل جهان کس هر کس بان نهنی  
 دل بنامش خافل بس زلف چه مشک از دست در ناف کل بس روی چو گل از دست در پرده گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین  
 محمود توفی نعمت در سخاوت سخاوت دیوانی مدخل داشت و مادرش بنال سیادت از دو دمان سادات اجدادی او داشت و آنجناب بجا مد سیر و محاسن  
 شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل محال بود وزارت امیر محمد بر بدق بر لاس قیام نمود و پس از آن که انوار کفایت و کاروانی از ضالع احوالش بر یکجا جمع نمود  
 حضرت خاقانی بر تواد احتیاجت منصب و مدت خاصه بجایون را بوی موقوف ساخت و در آن او ان که خواجه نظام الملک پای بر بند اختیار و اقتدار  
 نهاد سید از آن مثل معروفی گردانید و در شش و شصت و شصت که خواجه نظام الملک با او لا و اقر با بهنادت رسید سید توبت و دیگر وزیر خاقان حضور  
 گردید و بعد از چند گاه خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیاه و کتاب استقام را بیکه مخالفت نموده او را موقوف ساخت و پس از وقت  
 خواجه فضل خاقان بلندی محل کرده بعد از سید زین العابدین را بیکه منصب وزارت امر کرد و آنجناب استقام نموده مهم بر آن قرار یافت که وزیر نظام  
 ملی استوای جناب سیاه و کتاب بفضیل مہام دیوانی نیز دارند و فرامین مطاعه را مدام که توفیق او رسد بهر بزرگت بجا یون رسانند آنگاه سید زین  
 العابدین را بیشتر مشیر اعتبار یافته جمیع امر مقدم می گشت و بر قم اطلاع علیه بر پشت نشان توفیق میکشید و بعد از وقت خاقان حضور سلطان بی بی  
 ارکان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و قبول منصب کلید نمود و آسید در آن زمان که مانند ایام کل اندک بقا بود و بکسج جمعی  
 داخل فرمود و چون با چهره رایت حضرت آیت محمد خان شیبانی از ارفی و بار جزاسان حال گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرد و در اشد ذکر  
 با فوجی را از بلجان پرتیز و چار خورده مهم بکشت و جدال سرایت نمود و سرتی جان که از بر عقل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش  
 و روز عاشورا امتوجه عالم بقا کردید نظم چنین است که در آن سپهر کفش ز بهر قدر است و که نوش مهر بنیاز کسی برود و در کنار سجان آنگاه  
 آخرش خوار و زار خواجه مضر الدین حسین را در جزو تر خواجه سیف الدین مظفر شاکاره بود و در بد بلو از م منصب وزارت خاقان حضور و  
 توفیق موقوفات بجا یون قیام نمود و آنجناب بصفت و توقف و کاروانی توفیق راستی و کوتاه دستی الصاف داشت و در اوقات شروع در امر حساب  
 دیوانی رایت کفایت و رحمت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه جنبه صفات برسد وزارت ممکن بود و بعد از فوت آنحضرت  
 که طایفه سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشرف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از شجر خراسان آنجناب را وزیر رسان

ساخت و کانیگری تربیت و رعایتش پرداخت و در روز یکم محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بجز بیخ سپاه حضرت پناه شاهی کشته گشت بعد از آن هر که  
دست قضا بساط حیات خواجه میرزا لایق را در نوشت ع بقای جاودانی نیست مکن خواجه جمال الدین عطا الله در زهد و تقوی در خدمت  
علیاد داشت و همواره به بت برادر و ظالین طاعات و عبادات میکاشت و در احوال ایاام جوانی که او ان نشاء و کار امینت از کتاب است  
و طایبی بکیا برکی در کشت و روی بجز اب دین و بر میرکاری آورده در طاعت درویشان و گوشه نشینان از خود تقصیر راضی نکشت در علم بیانی  
و فضل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در او اسطه ایام سلطنت خاقان منصور در امور وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فرست و کمال کیا  
روز بروز عزم او ترقی میکرد و مقدم از خدمت وزارت برتر نموده ز نام منصب شراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امر او در ابرقم اطلاع علیه  
توقع میکشید و همتهای سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاروانی بسیار بجا معرفت میگردد و با وجود اشتغال امثال این اشغال او در  
مهام ملکت و مال از او افزایش و نوا علی ساحتی مغل و ذابیل نبود و در دیوان سبب سردست گرفته در اشغال و قال صاحب جاه و جلال بود  
که داشت مشغولی میبود و او اخراجات حیات خاقان جنبه صفات منصب پروانه علاقه سایرین صاحب خواجه عطا الله کشت و علم حطفت  
خاقان و افرانست نقیض باور فرامین مطاع و عمده الصلوات نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواج صاحب سعادت از اولاد امجا و پادشاه و ولی  
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول کرد و ایضا در کتب اهل نظر نامد شاهی در بلاد خراسان رود می بختل می نماید و اما درین از منته مختلفه و انعطالات  
متوجه امر او در دادار السلطه برآه بر کربنج عتمی را بی وقوف و استواب انجناب فضل نمیدانند و در توجهات و کسبالات و فرار حفات مراد  
و تحرفات رایج هو انباشت با عمده دانسته ابواب مشاورت میکشاند و در او ایل سنج و عشرین و ستاره که حکومت خراسان حکم و اب است  
حاکمیت آشیان پادشاه عالمیان تعلق با میرخان موصول میداشت خواجه عطا الله برض موت مبتلا گشت و چون آنعارضه فوت گرفته خواجه دانست  
که کار از بند او اور کشت خاطر بر طول واقعه ناکر زیر بناده بار بار که فرط طبع امیرخان و ارکان دولتش معلوم داشت تمامی حیات و ملکات خود را  
محصل کرد و معترف ساخت که از بخله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و هر یک از امر او و ابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریق شکر است  
بجزیره و کتفین او را مرتب نمود و نظر آوردند و کفن ز بریده و در خسته ایگان نویند پیش خود نشاند فرمود تا محصل کرد که از روز اول واقعات تاریخ  
به ختم بر روز چند کوفتند و چند من نان و علو او سایر با محتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از عشا و خفاخه نمودن و معرفت را چه چیز بینند  
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور خارج گشت محسب از درویشان  
پیش خود طلبیده و ذکر میگفت تا در روز کیشید دوم بیج الاولی شده که در وفات یافت و تمامی سادات و حضرات و علماء و اشراف و اعیان  
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جناب را مشایخ کرده و در پیشگاه مدرسه شریف خاقان حضور بخش آنخواج منصور غار که از دند و جسم  
در مراسم صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود و من کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطا الله خبر میدهد قطعه خواجه جمال الدین  
عطا الله که دلش داشت میل سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا کوی جنان فکر بعضی از سادات و نصیحا  
و مشایخ و علماء و فضلا که معاصر بودند با عصر السلطه و الخلفه سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالی شان و اشراف این طبقه  
معالی مکان سادات عظام و نصیحا کرام روخته معده شرمه رضویانند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه جنبه صفات امیر نظام الدین عبدالحمید و امیر  
حیات الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام مهمت انجام منصب جلیله لراتب نقابت محبوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و محمود  
ایشان بود و بر اسم آن امر قیام و اقدام نموده و این منصف و احب الرحیم از سایر نصیحا و سادات موسوی و رضوی با جمیع اسباب سعادت  
صوری و صوفی اعتبار تمام داشتند و همواره بهم حالیه بر روی آن مراد حس آثار و صفات صادر و در یکا شسته تقوی و تقدم ایشان بر صنادید  
افکار جهان مقرر و قدم در دمان و رخصت ماندان ایشان از نقابت در وسط السما بطر و حالانیز از نقابت آن سده بینه و جنبه علی تعلق  
با اولاد امجا آن سه بزرگوار بسیار در بیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نفس شامبت در احوال طوح خاطر نمی گذارد سید عیاش الدین  
افضل بن حسین بر بنده علم و نقابت از اکثر سادات مشهده معده سزا و مستثنی بود و سالها در او ان در آن ولایت بطور ازم منصب شیخ الاسلام

رسالت و

و نصیب

و فیصل قضایا در شرفیه اقدام فرمود سید کاظمی بطرف صلح وجودت ذین انصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده مایهت جلالت  
 می آوست و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه میر میرد و بموجب فرمان واجب الادغان جبهه رسالت خواجگان  
 محمود کاوان که مشهور است بخواججه جهان روی توجه بکاتب کبر که آورده در وقت مراجعت از راه دریا بخارس رفته در شیراز محل اقامت  
 انداخت و بعد از ولایت حازم سفر آخرت کشته خانه تن از همان خانه روح باز پرداخت حصیده شهر آشوب که در خدمت اعیان و اشراف در سلطنت  
 سزای مظلوم سنده از بیابان طبع اوست مطلع آن حصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر بری نیم در سلکت آدمی خصنام خزی نیم امیر  
 اصیل الدین عبدالقدحسینی بصفت اصالت و در جلال و بناهت شان و قدم در زمان موصوف و معروف بود و در تقوی و  
 دین داری و غایت دیانت و پرہیزگاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی میبود زبان کبرانش مشفق حقایق صحف آسمانی و بیان  
 بلاغت مبسب در قافی کتب سجانی باطن مجتبه میانش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده کاشف از حقیقت انوار هدایت و ارشاد و در بی شائبه شرح  
 کسری آن هر چه شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیفات بنفیه و نظیر داشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دارالملک شیراز  
 که وطن اصلی آنجا است به راه تشریف آورده مایهت اقامت برانست بعضی مکتوبات در مدرسه عالیہ محمد علیا کو بر شاد آقا بوعظ و صحبت علما  
 میر پرداخت و در هر ماه ربیع الاولی بر بیان مسیلا با سعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف نام را محظوظ و بهره و در  
 از موقوفات آن سیه شود و صفات کتاب احادیث از درج اقدس که محو نیست بر میر سید خیر البشر و رساله فرات برات در میان فاضل افتاب  
 مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نغمه برالسنه و احوال حقایق مذکور است حال امیر سعید اصیل الدین از جهان مجتبت این بر این نیست  
 برین در چند نیم ربع الاخری شش و شانزدهم بود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده میور حالات سید محرم را  
 بایشان ضایع فرمود مولانا سمس الدین محمد تبادکانی در سلکت خلفا شیخ زین الدین خوانی انتظام داشت و همواره بجهت بندگی بر  
 اوار و طایف طاعات و عبادات میکاشت سالکان طریق زید و تقوی و طایبان پیشاد و بدی نسبت با آنجناب در غایت ارادت و عقاید  
 سلوک میبودند و از فروغ باطن فرخنده میساختن اقتباس انوار سعادت کرده با او نواهی عالی مقامش مشغول و سپاهی بودند از آثار ناممل فیضان  
 جناب مولوی محمد حصیده برده و شرح منازل السائرین مشهور است و از ابیات مایهت آیاتش این مطلع در مجالس الغایس مطور صحبت آنجا که  
 بچو قامت سروت مکرانند کرد است بکونی همه کوی نظر اندازد مولانا سمس الدین محمد در سنه احدی و شصین و شانزدهم وفات یافته در جنابان بر  
 مدفون گشت و امیر نظام الدین علی شیر در جانب جنوب خراسان خاندانی ساخته در استر خفا خاطر خاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین  
 گوئید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قائم مقام و الد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک میبود و در سنه سی و شش  
 و شصانه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبدالرزاق ولد مولانا جلال الدین انجلی سمرقندی بود و ولادتش در دو اردو بم شهاب  
 شش و شصانه در برات روی نمود مولانا آنجناب سالها در راهی بجایون خاقان سعید منصب قضا و امر پیش غازی اوقات شریف مصروف حیات  
 او کابی در مجلس اشرف اعلیٰ توضع مسایل و فرات رسایل میر پرداخت مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و  
 شانزدهم رساله که قاضی سعید الدین انجلی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و در پی آن نشانی فرمایم باسم جایون خاقان  
 موصوف که و اینده بان وسیله شرف و ملتوس حضرت خاقانی دریافت و در آخر ایام حیات آنحضرت بر رسالت پادشاه بجا بکر مکر کشته بجانب  
 شاف و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیب روی نموده آخر الامر صحت و سلامت بجز اسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید  
 بر سبیل بوبت بم ملازمت میرزا عبید اللطیف و میرزا عبید الله و میرزا ابوالقاسم با بر عزت شد و در زمان سلطان سعید فی قادی الاولی سنه سی و شصین  
 شانزدهم منصب شیخی خانقاه میرزا شاه رخ منصوب گشت و تا آخر ایام حیات بدان امر مشغول داشت و قاتش در ماه جادی الاخری سنه سی و شصین  
 شانزدهم روی نمود از آثار اعلام بدایع ارسامش کتاب احادیث ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شرحی نظم  
 و قایع همواره ربیع مسکون از زمان سلطان ابوسعید ببادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید کورکان مطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

تیس

تیس





در شوش و نجف و ثمانیه در سرسبز اتفاق افتاد و در فاضل شایخ نعمان پنده در فون شد حافظ عیناش مدوه از باب علم و عرفان و مظهر  
 محمدشان زمان بود در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده براه با حاد و قیام می نمود و فاضل در شوش و نجف و ثمانیه اتفاق افتاد و در فاضل  
 بیاد الدین عمر دهن گشت مولانا نورالدین عبدالرحمن الحامی لسان فصیح و کلمات آنجناب دانش فروغ آفتاب جهاناب بنور عرصه و روح  
 در شحات اعلام فاضل انجام این زینت و شایسته سبب حضرت کتب فصیحی جهان بویقون از جوایز شریفان اخلاک پرورش افروز و از  
 لالی سرتی عرصه و فاکت بواجبانه و در تصانیف آنحضرت در اقسام علوم مجید و در تصنیف خرائین معانی بعد لاجرم حاجت آن نیست که خانه دو  
 زبان در تعریف آن جمیع ابواب دانش و عرفان شروع نماید و با نامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مناقران علاوه بر شایسته و ایقان بر کتب  
 نظم چه حاجت گرفت با عتبات فایده که حاصل فیض کتاب چه حاجت که گویند از نور مهر منور بود عرصه نه پهر ولادت با سعادت آنجناب  
 در شب بیست و نهم شعبان شصت و شصت و ثمانیه بقصد جبردهام اتفاق افتاد و پس از حصول این شد و تمبر آنرا تحصیل علوم نموده قدم بردارند  
 و تقوی نهاد و بواسطه سادسبت اصلی و ولایت جمعی در سبب و بیستم صبا صبی از لغات انفس فصیح اعتبارات با من نظم را حضرت و نصارت بخشید و همایش  
 در آن فن برشته رسید که در یوان تقه بین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط کرد و ایند و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر نام نامی آن پادشاه و او مشهور  
 علیه عمل در فن محامی علم به ابع آثار ساحت و سایر لغات و منظومات لطافت آیتش در زمان خاقان منصور کوریه یافت و لواجب آن کتب افاد  
 آثار و رسائل اعجاز کرد در صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار یافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علی شیر قنده موت و ابدات ارتباط  
 و احکام مالا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش شرح و ثنائی آن امیر شکر گویش ابروج بیان کاشت و مصنفات معرب حضرت  
 سلطانی نیز بر تعریف و توصیف آنخاوی کلمات انسانی اشغال دارد و هر کس مطالعه کتب آن دو بزرگت فایض شده در اتم حروف را درین دعوی  
 راست گوی می شمارد و وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن در روزه بزرگم محرم الحرام سنه ثمان و لعلین و ثمانیه در روی نمود مدت حیات آنجناب شایسته  
 یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علی شیر و سایر اراکان دولت و تمامی اعیان مکت و وقت بمنزل شریف آنجناب شریف  
 آورده و در قامت لوازم تجزیه و تکفین برنج سنن سید المرسلین سعی نموده و بخش آن فاضل آت را بصد کاه برده و نماز گذارد و تحت مولانا سعد الدین کاشانی  
 باز آورده و در پیش رویش در فن کرد حضرت خاقانی و جناب معرب سلطانی متعاقب یکدیگر کار و اشراف و سادات و علماء اطراف را در حدیث  
 براه جمع ساخته جهت ترویج روح خدمت مولوی با طعام طعام و سخات تمام قیام نمودند و امیر علی شیر در مرثیه مولانا نورالدین عبدالرحمن بر کس  
 عزادری سگت انشا کسید مطلق بر خاطر بود مثبت کردید مطلع مردم از آنجناب چرخهای در کاست بر یک از آنجا او داغ بلای در کاست و تاج شایسته  
 مولانا عبدالرحمن را فاضل زبان عبارات مختلفه در سگت نظم نظام دادند از آنجا مولانا انوری که شاعری به بال ش بود و نظم و کفش داشت  
 این نظم بر لوج بیان کاشت فقط جامی که بود با لحتت مقبره کشت فی روضه مقلده ارضها بنما کلکت تصانیف نوشت روان بر در بهشت  
 مایه و من دخله کان آنا خواجه رضی الدین احمد جامی نقی ای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمد جامی الناصبی قدس الله سره انشا  
 بود و از سایر اشراف مشایخ حراسان بزیه طوقه در بنا بهت شان ممتاز و متمنی می نمود سالها تو لیت او قاف فرار شیخ الاسلام مشار الیه معلق بوی شایسته  
 و همواره خان احسان کسره بهت عالی بهت بر صیانت صادر و وارد میگذاشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان و ثمانیه بعضی جناب  
 انتقال نمود و در شهرش خواجه جلال الدین ابوالقاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اناخل و قران در گذشت اما بواسطه  
 شرب کابی پادشاه زادگان عالی مکان صاحب سبزه نمود و بخلاف طریقه آباد اجده و تخرج شرب ناب قیام می نمود در صفت جود و سخاوت و  
 سلوک طریق بدل مرآت عدیل و نظیر داشت و مادام الحیوة آنچه از هر چه حاصل میکرد صرف آینه و روزه نموده کرم محبت و اخلاص درین  
 محل بکنان یکاشت و در شهر سنه عشرین و ثمانیه علم عزیمت بصوبه آفرت برافراشت خواجه ناصر الدین عبدالعزیز جامی بصفت علم و  
 عمل موصوف بود و اکثر اوقات محنت ساعات را با دعا و وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود و در سلوک طسیرق ریاضت و تقوی و  
 ارشاد سالکان سبیل می شایسته شیخ الاسلام زنده بل احمد جام میگرد و همواره بر تباد و پر تیر کاری و در بیداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و

اینکه  
 در زمان سلطان حسین  
 شیخ ابوالقاسم  
 بعضی از رسائل  
 کاشانی است

در این لایحه